

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پژوهش سیاست نظری

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

دوره جدید، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

صاحب امتیاز: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی  
مدیر مسئول: خسرو قبادی  
مدیر نشریات علمی: محسن جمالیان  
ویراستار ادبی: وحید تقی نژاد  
حروفچینی و صفحه آرایی: مریم بایه

هیئت تحریریه

دکتر حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمود کنایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان - دکتر الهه کولایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمدرضا تاجیک، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر حسین سلیمی، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی - دکتر محمدباقر حشمت زاده، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر ابراهیم متقی، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر حمیرا مشیرزاده، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر عباس منوچهری، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر سیدعلیرضا حسینی بهشتی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر جهانگیر کریمی، استادیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر مسعود غفاری، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

این نشریه با استناد به نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۶۹۵۵ مورخ ۱۳۸۹/۰۷/۱۵ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.

مطالب مندرج در مقالات، نمایانگر آراء نویسندگان است.

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ([www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir))، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی ([www.sid.ir](http://www.sid.ir))، بانک اطلاعات نشریات کشور ([www.magiran.com](http://www.magiran.com))، بانک اطلاعات نشریات سیویلیکا ([www.civilica.com](http://www.civilica.com)) و برخی پایگاه‌های دیگر نمایه می‌شود.

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان دانشگاه، خیابان شهید وحید نظری، شماره ۴۷  
صندوق پستی ۱۳۱۶ - ۱۳۱۴۵، اداره نشریات علمی، تلفن: ۲ - ۶۶۴۹۷۵۶۱ - ۶۶۴۹۲۱۲۹  
سامانه الکترونیکی: [www.j.ihss.ac.ir](http://www.j.ihss.ac.ir) - نشانی اینترنتی: [j.Political@ihss.ac.ir](mailto:j.Political@ihss.ac.ir)

فرایند چاپ: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

## راهنمای تدوین و ارسال مقاله‌های علمی - پژوهشی

### شرایط ارسال مقاله

- مقاله به زبان فارسی یا انگلیسی بوده، قبلاً در جایی چاپ نشده باشد. داشتن چکیده فارسی و انگلیسی برای مقاله ضرورت دارد.
- هیئت تحریریه پس از داوری، پذیرش مقاله را اعلام خواهد کرد.
- مسئولیت صحت مندرجات مقاله‌های علمی با نویسنده یا نویسندگان آن است.
- همراه مقاله نام و نشانی دقیق، شماره تلفن نویسنده یا نویسندگان و محل خدمت آنان ذکر شود.
- مقاله در برگه‌های A4 و با رعایت ابعاد صفحه دو فصلنامه (قطع وزیری) تایپ شود. تعداد جدول‌ها در پایین‌ترین حد در نظر گرفته شود. نمودارها واضح و عکس‌ها سیاه و سفید در کاغذ مناسب در اندازه ۱۵×۱۰ سانتی‌متر تهیه گردد.
- مقاله حروف چینی شود و به وسیله پست الکترونیکی به دفتر دو فصلنامه ارسال گردد.
- دو فصلنامه در ویرایش مقالات آزاد است.

### نحوه ارائه مقاله

- مقاله علمی- پژوهشی شامل عنوان، نام و نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان، چکیده، واژه‌های کلیدی، مقدمه، روش کار، تجزیه و تحلیل، نتیجه‌گیری و منابع باشد. حجم مقاله نیز نباید از ۱۵ صفحه بیشتر باشد.
- عنوان مقاله گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد. نام و نام خانوادگی، درجه علمی و مؤسسه‌ای که مؤلف در آن اشتغال دارد، در زیر عنوان قید شود.
- چکیده مقاله، شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله شامل بیان مسئله، هدف، ماهیت و چگونگی پژوهش، نکته‌های مهم، نتیجه و بحث است؛ چکیده از ۱۵۰ کلمه بیشتر نباشد.
- مقدمه مقاله بیانگر مسئله پژوهش است. محقق باید زمینه‌های قبلی پژوهش و ارتباط آن را با موضوع مقاله به اجمال بیان و در پایان به انگیزه تحقیق اشاره نماید.
- روش کار باید به اجمال بیانگر چگونگی و فرایند انجام پژوهش باشد. تحلیل‌های آماری، روش‌های مورد استفاده، به شیوه‌ای مناسب یادآوری شود.
- داده‌ها و نتیجه‌های به دست آمده باید به گونه‌ای منطقی و مفید ارائه شود و به این منظور می‌تواند همراه با جدول، نمودار، نگاره و عکس باشد.
- نویسنده در پایان مقاله راهنمایی و کمک‌های دیگران را یادآوری و از آنها سپاسگزاری کند.
- ارجاع‌های متن مقاله داخل کمان و به این شیوه است: (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره صفحه)؛ مانند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۲۵). شیوه ارجاع به منابعی که بیش از دو نفر نویسنده دارند نیز به این صورت خواهد بود: (اسمیت و همکاران، ۱۹۷۴: ۲۲).
- در ذکر مشخصات انتشاراتی در فهرست منابع پایان مقاله از شیوه زیر پیروی شود:  
مقاله: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) «نام مقاله»، نام مترجم، نام نشریه، دوره یا سال، شماره.  
کتاب: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) عنوان کتاب، نام مترجم، مصحح، یا سایر افراد، شماره مجلد، نوبت چاپ، محل انتشار، نام ناشر.

## فهرست

- ۱..... **تأثیر جهانی شدن بر کارکرد توزیعی دولت رانتیر**  
محمد کمالی زاده
- ۲۱..... **جهانی شدن و بحران نفوذ در دولت جمهوری اسلامی ایران**  
حسن آبنیکی
- ۴۵..... **نقد فلسفی جوهر گرایی فرهنگی در نظریه برخورد تمدن ها**  
اصغر میر فردی / علیرضا سمیعی اصفهانی / آرش موسوی
- ۷۱..... **ابعاد معنایی و نهادی تصمیم گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**  
غلامعلی سلیمانی / سید جلال دهقانی فیروزآبادی
- ۱۰۱..... **انقلاب های عربی و شکل گیری نظم های جدید امنیتی در خاورمیانه**  
فاطمه قیاسوندی / نبی الله ابراهیمی / احمد سلطانی نژاد
- ۱۳۵..... **تأثیر جهانی شدن بر حقوق شهروندی در ایران**  
عباس منوچهری / فیروز جعفری
- ۱۶۵..... **تبیین نسبت شکاف های اجتماعی و وحدت ملی در ایران**  
علی اصغر قاسمی

## داوران این شماره

دکتر محمود سريخ القلم / استاد دانشگاه شهيد بهشتی

دکتر محمد توحيدفام / دانشيار دانشگاه آزاد تهران مرکزی

دکتر امير محمد حاجی يوسفی / دانشيار دانشگاه شهيد بهشتی

دکتر سيد علي رضا حسینی بهشتی / استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر احمد دوست محمدی / دانشيار دانشگاه تهران

دکتر حميرامشیرزاده / دانشيار دانشگاه تهران

دکتر جواد اطاعت / استادیار دانشگاه شهيد بهشتی

دکتر محمد مهدی باباپور / استادیار دانشگاه شهيد بهشتی

دکتر محمدرضا تاجیک / استادیار دانشگاه شهيد بهشتی

دکتر سیده مطهره حسینی / استادیار دانشگاه پیام نور

دکتر محمد خضری / استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

دکتر حسين زحمتکش / استادیار دانشگاه تهران

دکتر سيد رضا شاکری / استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی

دکتر مسعود غفاری / استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر محمد جعفر جوادی / استادیار دانشگاه تهران

دکتر سعید عطار / استادیار دانشگاه یزد

دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد گل محمدی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

خسرو قبادی / پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱-۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## تأثیر جهانی شدن بر کارکرد توزیعی دولت رانتیر<sup>۱</sup>

محمد کمالی‌زاده\*

### چکیده

در این مقاله کوشش خواهد شد تا کارکرد توزیعی دولت رانتیر و پیامدهای آن را در بستر واقعیت جهان امروز، یعنی گسترش امواج جهانی شدن و دگرگونی در تمام عرصه‌های داخلی و بین‌المللی بررسی شود. در این بررسی خواهیم دید که بحران در کارکرد توزیعی دولت رانتیر، در واقع بحران در بستر اجتماعی استقرار دولت و به عبارت دیگر، بحران در مبانی مشروعیت‌ساز و موجه‌کننده نظام سیاسی این دسته از کشورهاست. به طور کلی آن دسته از دولت‌های رانتیر می‌توانند علی‌رغم آنکه دچار بحران توزیعی شده‌اند، به عمر خود ادامه داده و گرفتار فروپاشی نشوند که بتوانند با استقرار نهادهای مناسب در جهت استخراج مالیات از جامعه، تحول در ساختارهای اقتصادی و پاسخگویی به مطالبات جامعه و از این رو تقویت مشروعیت رویه‌ای، خود را همگام با تحولات دگرگون کنند. در واقع دولت رانتیر برآمده از دل این تحولات، بی‌تردید نمی‌تواند مختصات قبلی خود را حفظ کرده و به سیاق گذشته، دولت رانتیر نامیده شود.

**واژه‌های کلیدی:** دولت رانتیر، جهانی شدن، مشروعیت، کارکرد توزیعی و جیمز روزنا.

---

۱. این مقاله بر گرفته از طرح «فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از جهانی شدن برای دولت‌های رانتی» است که در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی انجام گرفته است.

\* استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

M\_kamalizadeh@yahoo.com

## مقدمه

در این مقاله می‌کوشیم تا کارکرد توزیعی دولت رانتیر و پیامدهای آن را در بستر واقعیت جهان امروز، یعنی گسترش امواج جهانی‌شدن و دگرگونی در تمام عرصه‌های داخلی و بین‌المللی بررسی کنیم تا دریابیم که آیا جهانی‌شدن باعث تقویت این کارکرد و گسترش دامنه آن می‌شود یا اینکه جهانی‌شدن با تضعیف کارکرد توزیعی دولت رانتیر، باعث تضعیف کلیت این دولت و آماده شدن برای گذار به گونه‌ای دیگر از دولت می‌شود. برای پاسخ به این پرسش، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های «جیمز روزنا» درباره جهانی‌شدن و احصای کارکردهای توزیعی دولت رانتیر در چارچوب دیدگاه‌های موجود، ارتباط مسئله رانت را با سه مؤلفه رشد اقتصادی، فساد و مشروعیت تحلیل خواهیم کرد.

## جهانی‌شدن از دیدگاه جیمز روزنا

روزنا بر این باور است که ما در وضعیتی میان جهانی‌شدن (مرزگشایی<sup>۱</sup>) و محلی‌شدن (مرزگستری<sup>۲</sup>) قرار داریم (Rosenau, 1997: 363). او مرزگشایی را پیامد سه ویژگی عصر جدید یعنی وابستگی متقابل روزافزون، بین‌المللی‌شدن و گسترش تکنولوژی می‌داند. بحث‌های او در این مورد به گونه‌ای است که می‌توان گفت وی این سه ویژگی عصر جدید را، کانون محوری جهانی‌شدن و به عبارت بهتر، ابعاد این پدیده پیچیده می‌داند.

روزنا در توضیح چگونگی افزایش وابستگی متقابل و زمینه‌های پیدایش آن بیان می‌دارد که اگر زمانی مسائل سیاست جهان به وسیله تعامل دولت‌ها حل‌وفصل می‌شد، اکنون مسائل دیگری در دستور کار سیاست جهان قرار گرفته‌اند که از صلاحیت اقتدار دولت‌ها خارج هستند. وی در این زمینه شش چالش را برمی‌شمارد که عبارتند از: آلودگی محیط‌زیست، بحران‌های ارزی، قاچاق مواد مخدر، تروریسم، ایدز و سیل و پناهندگان (روزنا، ۱۳۸۲: ۸۸-۸۹).

وی وابستگی متقابل روزافزون را در ارتباط مستقیم با بُعد بین‌المللی‌شدن می‌داند. به گمان بسیاری از صاحب‌نظران جهانی‌شدن، تقویت و گسترش فرآیند جهانی‌شدن در عصر کنونی، به معنای افول یا از بین رفتن حاکمیت و استغالیایی است. به عبارت دیگر، در

---

1. Boundary- broadening  
2. Boundary- heightening

میان نظریه‌پردازان جهانی‌شدن این اعتقاد وجود دارد که زمان دولت ملی<sup>۱</sup> به پایان رسیده است و این حکومت‌ها، نظارت خود بر جریان عبور و مرور سرمایه از مرزهای خود را از دست داده و در عمل، نفوذ خود را بر محل سرمایه‌گذاری جدید کاهش داده‌اند.

بعد سوم جهانی‌شدن، گسترش تکنولوژی است. جیمز روزنا از جمله صاحب‌نظرانی است که در مطالعات خود، بر روابط فراملی به عنوان یک جبر تکنولوژیکی اشاره دارد که در آن، روابط میان حکومت‌ها از طریق روابط بین افراد و گروه‌های غیردولتی تکمیل می‌شود. در این بستر تحلیلی، در بطن تغییرات شتابنده کنونی و در جهان وابستگی متقابل، تمایز میان امور ملی و بین‌المللی بسیار دشوار است؛ زیرا با مرز گذاشتن میان امور داخلی- خارجی، درک ما از امور جهانی مختل شده و پیامدی جز بدفهمی در بر نخواهد داشت (Rosenau, 1997:3).

روزنا با پیش‌فرض گرفتن درهم تنیدگی امور داخلی- خارجی، این پرسش را طرح می‌کند که «چگونه باید دیالکتیکی را که گرایش‌های جهانی‌شدن و محلی‌شدن را به هم پیوند می‌دهد، ردیابی و درباره آن تحقیق کرد» (روزنا، ۱۳۸۲: ۴۸). از این منظر است که او از جبر تکنولوژیکی سخن به میان آورده و به گونه‌ای آن را عامل پیوند میان امر جهانی و امر محلی تلقی می‌کند.

### دولت رانتیر (مفهوم، کارکردها و مبانی مشروعیت)

برای اولین بار «حسین مهدوی» به مفهوم دولت رانتیر، برای تحلیل دولت محمدرضا پهلوی توجه کرد. دولت رانتیر مورد توجه مهدوی، معنایی ساده داشت. به باور او، دولتی که مقادیر چشمگیری از درآمدهای خود را از رانت‌های اقتصادی خارجی (خارج از حوزه تولید داخل و نظام بازار داخلی) به دست می‌آورد، دولت رانتیر نام دارد (Mahdavy, 1970: 428). دولت در چنین حالتی، اساسی‌ترین نقش را در توزیع ثروت در میان مردم ایفا می‌کند. نظریه‌پردازان به علت اهمیت ویژگی توزیعی اینگونه دولت‌ها به آنها «دولت تخصیصی<sup>۲</sup>» می‌گویند و آنها را در مقابل «دولت‌های تولیدی<sup>۳</sup>» قرار می‌دهند.

1. Nation state
2. Allocation state
3. Production state

در چنین حالتی، کل نظام سیاسی و اجتماعی به میزان و چگونگی تخصیص هزینه‌های دولت وابستگی پیدا می‌کند (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۳) که این خود پیامدهای بسیاری برای جامعه دارد.

خصلت توزیعی دولت رانتیر و تأکید افراطی آن بر کارویژه رفاهی، تبعات نامطلوبی برای نظم اجتماعی- سیاسی این کشورها در پی داشته است. بسیاری از پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که میان برخورداری از مواهب طبیعی (به معنای وابستگی اقتصاد به فروش منابع طبیعی) با افزایش نابرابری در جامعه، رابطه مستقیم معناداری وجود دارد، به گونه‌ای که «توزیع نابرابر درآمد، از مشخصه‌های بیشتر این کشورها (کشورهای دارای منابع طبیعی و منابع نفتی) محسوب می‌شود»<sup>(۱)</sup> (رحمانی و گلستانی، ۱۳۸۸: ۵۷).

از سوی دیگر، این کارکرد دولت رانتیر باعث افزایش ناکارآمدی این دولت‌ها می‌شود. محسن رنانی به درستی بر این باور است که کارکرد توزیع رانت دولت رانتیر باعث تقویت روند تخریب دولت یا به عبارت دیگر، تضعیف کارآمدی و کارایی دولت می‌شود که پیامدی جز افزایش فساد و زوال سطح اعتماد عمومی و کاهش سطح سرمایه اجتماعی ندارد (رنانی، ۱۳۸۷: ۱۳).

در این مقاله برای بررسی میزان تأثیر جهانی شدن بر کارکردهای توزیعی دولت رانتیر، دو مؤلفه رشد اقتصادی و فساد را با تمرکز بر بحث مشروعیت مورد توجه قرار می‌دهیم. واقعیت موجود در کشورهای دارای دولت و اقتصاد رانتی نشان می‌دهد که دولت رانتیر معمولاً دولتی خودمختار و مستقل از جامعه است. این دولت می‌کوشد تا از درآمدهای رانتی برای ایجاد رضایت و کسب مشروعیت و تعقیب اهدافی استفاده کند که الزاماً در جهت بهترین منافع جامعه نخواهد بود. از آنجا که اکثر درآمدهای دولت از مردم تأمین نمی‌شود، مفهوم تعهد و پاسخگویی به جامعه در چارچوب نظام پذیرفته شده‌ای از قوانین رسمی (به عنوان یکی از مبانی اصلی مشروعیت‌یابی دولت در بُعد روبه‌ای) نیز پرورش نمی‌یابد (کاظمی و نورتون، ۱۳۸۲: ۷۶). اما آیا دولت‌های رانتیر در دنیای در حال جهانی شدن نیز می‌توانند دست به مبادله پول با رضایت بزنند؟ جیمز روزنا به این پرسش، پاسخ روشنی داده است.



به باور روزنا در دنیای در حال جهانی‌شدن کنونی، منابع مشروعیت دولت‌ها نیز دچار دگرگونی شده است که آن را نیز می‌توان به عنوان دیگر پیامد مهم جهانی‌شدن محسوب کرد. جهانی‌شدن با کاهش خودمختاری و استقلال دولت‌ها، باعث تضعیف داعیه دولت مبنی بر اقتدار همه‌جانبه بر مرزهای سرزمینی شده (Randall, 2005: 20) و از این طریق الگوهای مشروعیت بومی و خاص هر کشور را مختل و بستر لازم برای الگوهای هنجارین مشترک را در تمام پهنه جهانی فراهم می‌کند. همچنین جهانی‌شدن با گسترش آگاهی‌ها، مطالبات افراد را دگرگون کرده و با ابهام‌زدایی از آنها، امکان جا زدن ایده‌آل‌های نخبگان مرجعیت و اقتدار را به عنوان مطالبات حقیقی افراد کاهش داده است.

در این دیدگاه، جهانی‌شدن بیش و پیش از هر چیز، معیارهای مرجعیت و اقتدار را در معرض چالش قرار داده است و معیار کارآمدی حکومت‌ها را جایگزین منابع سنتی مشروعیت کرده است (روزنا، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۶). هر چند ممکن است ساختارهای اقتدار برخلاف ساختارهای مرجعیت، با استفاده از ابزار در اختیار خود از جابه‌جایی کانون قدرت جلوگیری کنند، به جهت وجود سه کانون اصلی جهانی‌شدن، یعنی وابستگی متقابل روزافزون، بین‌المللی‌شدن و گسترش تکنولوژی، این امر نمی‌تواند دوام یافته و استمرار یابد.

### رانت و مسئله رشد اقتصادی

یکی از پدیده‌های عجیب در ادبیات رشد اقتصادی آن است که کشورهای با منابع طبیعی فقیر، رشد بالاتری را نسبت به کشورهای با منابع غنی تجربه کرده‌اند. تصور می‌شود که کشورهای دارای منابع غنی طبیعی از با اقبال‌ترین کشورها باشند، زیرا منابع طبیعی، سرمایه‌بازرشی برای کشور محسوب می‌شود که می‌تواند با تبدیل شدن به زیرساخت‌های اساسی مانند مدارس، بنادر، جاده‌ها و دیگر انواع سرمایه، موجبات پیشرفت اقتصادی یک کشور را فراهم کند. از میان منابع طبیعی نیز منابع معدنی و به‌ویژه منابع هیدروکربنی مانند نفت و گاز، اهمیتی دوچندان دارد. با وجود این عملکرد نامناسب اقتصادی کشورهای ثروتمند در منابع هیدروکربنی در چند دهه اخیر کاملاً مشهود بوده و همین موضوع، انگیزه انجام مطالعاتی درباره بررسی چگونگی تأثیرگذاری منابع بر اقتصاد آنها را ایجاد کرده است (رحمانی و گلستانی، ۱۳۸۸: ۵۸).

بر اساس شواهد تجربی<sup>(۲)</sup>، رشد اقتصادی با وفور منابع طبیعی، رابطه معکوس دارد. به عبارت دیگر، کشورهای با صادرات مبتنی بر منابع طبیعی بالا و یا با سرمایه طبیعی بالا، رشد اقتصادی پایینی دارند. در سی سال گذشته، بهترین دارندگان عملکرد اقتصادی، اقتصادهای تازه صنعتی شده آسیای شرقی با منابع طبیعی فقیر بودند. در حالی که تجربه بسیاری از کشورهای با منابع طبیعی غنی مانند کشورهای نفتی، رشد اقتصادی ضعیفی را نشان می‌دهد (درگاهی، ۱۳۸۷: ۷۱).

به عنوان مثال، متوسط رشد تولید ناخالص کشورهای عضو اپک از سال ۱۹۶۵ تاکنون حدود ۱/۳ درصد در سال بوده است، در حالی که این عدد در کشورهای توسعه‌یافته که بیشتر آنها فاقد منابع طبیعی هستند، به طور متوسط حدود ۲/۲ درصد در سال بوده است. همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی کشورهای غنی در منابع طبیعی در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، به طور متوسط رشد ۱/۷ درصدی را تجربه کرده است، در حالی که کشورهای فاقد این منابع بین ۲/۵ تا ۳/۵ درصد بوده است. به همین ترتیب، متوسط نرخ رشد در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۹۳ برای کشورهای غنی در منابع طبیعی ۰/۸ درصد و برای کشورهای فاقد منابع طبیعی، عددی بین ۲/۱ تا ۳/۷ بوده است (رحمانی و گلستانی، ۱۳۸۸: ۵۸). رابطه معکوس بین وفور منابع طبیعی و رشد اقتصادی، پدیده شومی منابع در ادبیات نام گرفته است (درگاهی، ۱۳۸۷: ۷۲).

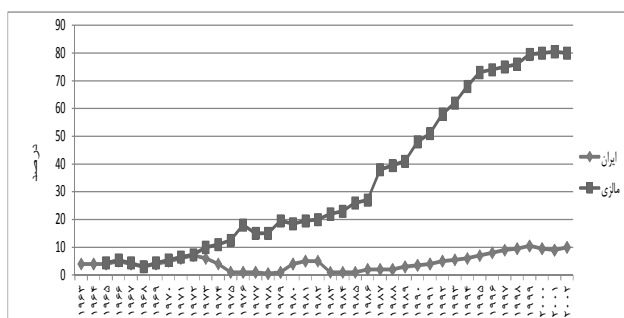
برخی از پژوهشگران، نگاهی متفاوت به رابطه میان درآمدهای رانتی با رشد اقتصادی دارند. به باور آنها، درآمدهای رانتی قطعاً در کوتاه‌مدت می‌تواند باعث افزایش رشد اقتصادی شود. به نظر آنها «برای داشتن میزان رشد اقتصادی پایدار در بلندمدت نمی‌توان به گسترش مستمر درآمدهای رانتی (مثل نفت) متکی بود، مگر اینکه تغییرات ساختاری لازم که باید همراه با فرآیند رشد انجام گیرد تحقق یابد» (کارشناس، ۱۳۸۲: ۲۸).

البته نکته مهم در این میان، اهمیت نقش مدیریت در کشورهای رانتیر است؛ به گونه‌ای که کشورهای رانتیر با اقتصاد رانتی که مدیریت کارا تر و عقلانی دارند، توانسته‌اند رشد اقتصادی مناسب‌تری را تجربه کنند. مقایسه دو کشور مالزی و ایران بسیار گویا و تأمل‌برانگیز است، زیرا نشان‌دهنده اهمیت بحث مدیریت دولت در کشورهایی با اقتصاد رانتی است. مدیریت متفاوت دولت در دو کشور ایران و مالزی در

دهه‌های گذشته، ابطال‌کننده فرضیه ذاتی بودن خصایصی است که از تصاحب رانت توسط دولت نتیجه می‌شود.

به طور کلی کشور مالزی به عنوان یک اقتصاد رانتی (نفتی) توانسته است در سه دهه اخیر، نه تنها به یک اقتصاد توسعه‌یافته و پیشرفته دست یابد، بلکه رشد اقتصادی پایداری را نیز تجربه کرده است. کشوری که درآمد ناخالص ملی سرانه آن در اوایل دهه ۱۹۷۰، چهل درصد کمتر از ایران بود، اکنون دو برابر درآمد ناخالص ملی سرانه ایران را دارد (کارشناس، ۱۳۸۲: ۶۱). مدیریت موفق به همراه توسعه یک بخش خصوصی چابک و جهانی، موفقیت کنونی کشور مالزی را رقم زده است، به گونه‌ای که این دو مؤلفه توانسته‌اند اقتصاد این کشور را از نفتی بودن نجات دهند.

نمودار زیر، نشان از پیدایش شکاف عمیق میان دو کشور در سی سال گذشته دارد، به طوری که اقتصاد ایران همچنان گرفتار تولیدات صنعتی اندک و اتکا به درآمدهای حاصل از فروش نفت و گاز باقی مانده است، اما اقتصاد مالزی، اقتصادی صنعتی با مدیریتی کارآمد شده است. ذاتی بودن آنچه از آن با عنوان بلای منابع یاد شده است، نمی‌تواند پاسخگوی ایجاد این شکاف عظیم میان دو کشور باشد.



شکل ۱- سهم تولیدات کارخانه‌ای در کل صادرات در ایران و مالزی

(منبع: کارشناس، ۱۳۸۲: ۶۲)

اگر به تمام کشورهای با اقتصاد رانتی نگاه اجمالی کنیم، در خواهیم یافت که واقعیت‌های موجود، چندان هم به سیاهی تصویری که از تفاوت دو کشور مالزی و ایران

ترسیم کردیم نیست. شواهد موجود بیانگر افزایش نگرش‌های عقلانی به منابع رانتی در سطح مدیریت بسیاری از دولت‌های رانتیر است. بر مبنای گزارش‌های بانک جهانی، تولیدکنندگان نفت در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (به عنوان مرکز دولت‌های رانتیر) در مقایسه با دوره‌های قبل، درآمدهای بادآورده نفتی را با دوراندیشی بیشتری مدیریت می‌کنند. این نگرش تا حدی بازتاب تغییر نوع تفکر درباره جهت‌گیری اقتصادی در دهه گذشته است (رحمانی و گلستانی، ۱۳۸۸: ۶۳).

علی‌رغم افزایش سطح مدیریت عقلانی در دولت‌های رانتیر، هنوز هم تا رسیدن به نقطه مطلوب یعنی خارج شدن اتکای صرف دولت‌ها به درآمدهای حاصل از فروش رانت، گسترش بخش خصوصی چابک و فعال، افزایش سهم تولیدات کارخانه‌ای در کل صادرات و ادغام پویا در اقتصاد جهانی و خروج از نقش حاشیه‌ای که می‌تواند باعث افزایش رشد اقتصادی و پایداری نسبی آن شود، زمان زیادی باقی مانده است. تا آن زمان، رشد اقتصادی وابسته به صادرات کالای رانتی بوده و از این‌رو نمی‌توان انتظار بالا بودن رشد اقتصادی مستقل در اقتصادهای رانتیر داشت؛ هرچند به واقع، تفاوت زیادی نیز در میان دولت‌های رانتیر می‌توان مشاهده کرد.

### رانت و مسئله فساد

برخی از صاحب‌نظران نظیر «لیتی و ویدمن»، تأکید دارند که وفور منابع طبیعی، فرصت‌هایی برای رانت‌جویی ایجاد می‌کند که عامل مهم در تعیین سطح فساد به شمار می‌آید<sup>(۳)</sup>. آنها در یک مدل رشد ساده، رابطه منابع طبیعی، فساد و رشد اقتصادی را نشان داده و نتیجه می‌گیرند که میزان فساد، بستگی به وفور منابع طبیعی، سیاست‌های دولت و تمرکز قدرت بوروکراسی دارد (درگاهی، ۱۳۸۷: ۷۳). بنابراین با وفور منابع طبیعی و اتکای دولت به درآمدهای حاصل از فروش آنها، اتخاذ سیاست‌های نامناسب دولت و کاهش سطح عقلانیت در مدیریت دولتی و در نهایت، با تمرکز شدید و نامناسب در دستگاه بوروکراسی باید انتظار داشت که فساد نیز به شدت گسترش یافته و به نوعی در تمام سطوح جامعه همه‌گیر شود.

«مائورو»<sup>۱</sup> (۱۹۹۵، ۱۹۹۶) نشان داده است که فساد می‌تواند اثر منفی و معنی‌داری بر نسبت سرمایه‌گذاری به GDP داشته باشد. او با رگرس کردن نسبت سرمایه‌گذاری روی شاخص فساد، GDP سرانه، تحصیلات متوسطه و رشد جمعیت، نشان داد که بهبود در شاخص فساد (یعنی کاهش فساد) می‌تواند به طور معنی‌داری نسبت سرمایه‌گذاری به GDP را افزایش دهد. کاهش در نسبت سرمایه‌گذاری به GDP به دلیل فساد، می‌تواند اثر معنی‌داری بر رشد داشته باشد. مائورو، برآورد کرده است که کاهش ۰/۲ درصدی در شاخص فساد، از کانال اثر مثبت آن بر سرمایه‌گذاری، می‌تواند ۰/۵ درصد رشد را افزایش دهد. در این رابطه، اثر فساد بر کیفیت سرمایه‌گذاری نادیده گرفته شده است. اگر کاهش در سرمایه‌گذاری، کیفیت سرمایه‌گذاری را بهبود بخشد، اثر مثبت آن بر رشد می‌تواند بالا باشد. به طور کلی موجودی منابع طبیعی (در این مطالعه، نفت) در کنار شاخص فساد، اثر معنی‌دار و مستقیم بر رشد اقتصادی و اندازه بخش عمومی دارد (برومند، ۱۳۸۷: ۱۲۷)، به گونه‌ای که اتکای بیشتر به درآمدهای حاصل از فروش نفت، باعث افزایش فساد و کاهش رشد اقتصادی می‌شود.

اشاره شد که لیتی و ویدمن، سه شاخص وفور منابع طبیعی، سیاست‌های دولت و تمرکز قدرت بوروکراسی را بر سطح و میزان فساد مؤثر می‌دانند. شواهد موجود نشان می‌دهد که نقش سیاست‌های دولتی در این مورد بسیار برجسته بوده است. حسین راغفر، با برجسته کردن اهمیت مدیریت منابع رانتی در دولت‌های رانتیر (مورد ایران) و نفی تلویحی ارتباط ذاتی میان رانتیر بودن و گسترش فساد بر این باور است که «نقش مدیریت منابع نفتی در ایران از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری و رشد فساد در میان سیاست‌مداران بوده است» (راغفر، ۱۳۸۸: ۴۳).

بنابراین دولت‌های رانتیر با دو مسئله مرتبط با هم یعنی رشد اقتصادی پایین و فساد روزافزون مواجه هستند. فساد ناشی از مدیریت نامطلوب و سیاست‌های نادرست دولتی علاوه بر آنکه پایه‌های دولت رانتیر را سست می‌کند، باعث اختلال در رشد اقتصادی و کاهش سرمایه‌گذاری (داخلی و خارجی) نیز می‌شود.

### جهانی‌شدن و بحران‌های رشد، فساد و مشروعیت

ریشه‌های مفهوم مشروعیت را می‌توان در اندیشه یونان باستان یافت، آنجا که لفظ اقتدار یا آمریت از اصطلاح رومی *autoritas* مشتق شده که به معنی توانایی اعمال نفوذ بر دیگران است (وینسنت، ۱۳۸۱: ۶۷). در حقیقت مطابق تعریف کلاسیک ماکس وبر، قدرت «امکان خاص یک عامل (فرد یا گروه) به خاطر داشتن موقعیتی در روابط اجتماعی است که بتواند گذشته از پایه اتکای این امکان خاص، اراده خود را با وجود مقاومت به کار ببرد». برخلاف تصور رایج که قدرت و اقتدار یکی دانسته می‌شود، به اعتقاد رابرت دال، اقتدار «قدرت مشروع» است. (عالم، ۱۳۸۰: ۱۰۱). به یک معنا، اقتدار قدرت نهادی شده است و حق یا توانایی نفوذ بر دیگران را نشان می‌دهد.

در یک تقسیم‌بندی، از منابع پنج‌گانه مشروعیت با عناوین «سنتی، ایدئولوژیک، شخصی، روبه‌ای و ابزاری» نام برده شده است. دو بُعد مشروعیت روبه‌ای و مشروعیت ابزاری، بیانگر بخش گسترده‌ای از مفهوم مشروعیت در جهان واقع است. بر اساس مشروعیت ابزاری، رهبران به مردم وعده انجام یک رشته خدمات ملموس و عینی همچون رشد اقتصادی، توسعه و پیشرفت و یا صلح را می‌دهند؛ در حالی که در چهارچوب مشروعیت روبه‌ای، رهبران حکمرانی خود را طبق نظامی از قوانین رسمی شده توجیه می‌کنند و در واقع رهبران و حکومت شوندگان تفوق قانون را پذیرا می‌شوند (قوام، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

هرچند مبانی مشروعیت در دهه‌های گذشته دچار تغییرات فراوانی شده است، به طور کلی نمی‌توان مبانی مشروعیت را خارج از دو بُعد روبه‌ای و ابزاری تحلیل کرد. در عصر حاضر، دولت‌هایی که طبق نظامی از قوانین رسمی شده و مورد پذیرش اکثریت مردم یا حداقل بدون چالش جدی بخش وسیعی از مردم مستقر نشده‌اند و از تصویب و اجرای سیاست‌های پاسخگوینه و ارائه کالاها و خدمات مورد نیاز عمومی کوتاهی می‌کنند، مشروعیت خود را کاهنده و روبه زوال خواهند یافت<sup>(۴)</sup>. به دلیل گسترش جهانی‌شدن و بسط آمال دموکراسی خواهی در میان بسیاری از ملت‌ها، در صورت تقابل میان دو بُعد مشروعیت روبه‌ای و ابزاری، اولویت با بُعد روبه‌ای خواهد بود. هرچند هنوز

هم در بسیاری از نقاط جهان، قاعده کمبود در نیازهای فیزیولوژیکی بیشتر از کمبود عزت، احترام و آزادی، انسان‌ها را به تقلا وامی‌دارد.

بنابراین در عصر جهانی‌شدن، مشروعیت ابزاری اندکی تضعیف شده، در حالی که مشروعیت رویه‌ای در چارچوب نظامات دموکراتیک و قوانین رسمی شده و مورد پذیرش اکثریت مردم به شدت تقویت شده است.

«بیرنت» در این مورد معتقد است که با پایان یافتن جنگ سرد و ظهور نظم جدید جهانی، ورود به هزاره سوم، پیشرفت شگفت‌انگیز دهکده جهانی و گسترش امواج جهانی‌شدن، ما شاهد محیط جدیدی در پهنه جهانی هستیم که در آن دولت‌های خاورمیانه (به عنوان کانون دولت‌های رانتیر موجود در جهان) هم توانسته‌اند از امکانات جدید استقلال سیاسی بهره‌مند شوند و شاید هم مهم‌تر اینکه مواجه با تقاضاهای روزافزون شهروندانشان در مورد مسئولیت‌پذیری و محاسبه‌پذیری بیشتر شده‌اند (Bebrendt & Christian, 1998: 32).

تقاضاهای شهروندان در بستری از تکامل جهانی و با فراز و فرودهای امواج جهانی‌شدن باعث ایجاد نیروهای اجتماعی می‌شود که به شدت اقتدار دولت‌ها را به چالش می‌گیرد. به نظر «آدریان لفت ویچ»، نیروهای اجتماعی جدید که هم ناشی از امواج جهانی‌شده‌اند و هم ریشه در روندهای توسعه‌ای اخیر در بسیاری از کشورهای جهان دارند، خواستار اصلاحات اجتماعی و سیاسی و رفاه اقتصادی هستند؛ امری که دولت‌ها را با چالش جدی مواجه می‌کند (Leftwich, 2005: 153).

افزایش آگاهی‌های مردم مختلف جهان درباره فرهنگ‌ها و سبک‌های زندگی دیگر مردمان جهان و کاربرد آنها در زندگی روزمره خود، از نتایج آشکار جهانی‌شدن است. جهانی‌شدن موجب شده تا درک‌های جدیدی از فرهنگ، ملیت، مفهوم خود در جهان، چیستی یک فرد خارجی، چیستی یک شهروند، چگونگی مشارکت سیاسی مردم و بسیاری از دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی ایجاد شود (نش، ۱۳۸۲: ۷۷). به عبارت دیگر، مناسبات مرجعیت و اقتدار برخلاف گذشته که پابرجا بود، امروزه بحران‌زده شده است، زیرا افراد، بیشتر بر اساس ارزیابی‌شان از عملکرد مراجع حاکم، خود را آماده متابعت از حکم آنها می‌سازند. هر اندازه پرونده عملکرد این مراجع - از حیث برآوردن نیازها،

پیشرفت به سمت اهداف و تأمین ثبات در چارچوب قوانین مورد پذیرش اکثریت جامعه (مشروعیت روبه‌ای) - در چشم افراد مثبت‌تر باشد، احتمال بیشتری دارد که با آن مراجع همکاری کرده و از آنها متابعت کنند. در مقابل، هر اندازه این پرونده غیر قابل قبول‌تر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که دست از متابعت بکشند یا به شکل دیگری، کار این مراجع را پیچیده و دشوار سازند (روزنا، ۱۳۸۲: ۶۷).

از سوی دیگر، مناسبات جهانی و فروغلتیدن اقتصادهای ملی درون اقتصاد جهانی و همچنین الزامات نظام اقتصاد جهانی باعث تقویت نگاه دولت‌مردان به الزامات بین‌المللی و در نتیجه کاهش توجه به ابزار مشروعیت‌ساز داخلی مانند توزیع رانت شده است. این مورد، نشان از تحولات ساختاری در سطح داخلی و بین‌المللی و به خصوص در مناسبات میان دولت‌ها با ملت‌های خود دارد.

در این مورد، کاستلز سخن از تهدید دولت‌های رفاه و کاهش خدمات‌دهی اجتماعی دولت‌ها به میان آورده است. به نظر او، جهانی‌شدن تولید و سرمایه‌گذاری، دولت رفاه را تهدید می‌کند. مفهومی که عنصر کلیدی سیاست‌های دولت ملی در نیم‌قرن گذشته و احتمالاً سنگ بنای اصلی مشروعیت دولت ملی در کشورهای صنعتی بود، در حال نابودی است. این وضعیت، گرفتاری مشترک کشورهای شمال و جنوب محسوب می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۰۵). بنابراین تضعیف رابطه میان توزیع درآمد (مخصوصاً توزیع رانت به عنوان درآمدی خارجی و نه محصول تولید ملی) با کسب مشروعیت، روندی جهانی است که در بستر گسترش جهانی‌شدن معنا یافته است.

توجه به نکته اخیر بسیار حائز اهمیت است. از آنجایی که در فرایند جهانی‌شدن اقتصاد و در راستای ادغام و هم‌گرایی در نظام اقتصاد جهانی، سیاست‌های اقتصادی ملی عمدتاً تحت الشعاع سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی و فرامرزی قرار می‌گیرند، قدرت اقتصاد ملی کشورها در این فرایند ملزم به کسب جایگاه و نقش کارآمد در اقتصاد جهانی است و این به معنای فداکردن منابع، ملاحظات و ضرورت‌های اقتصاد داخلی و تکیه بر ضرورت‌های اقتصاد خارجی است، تا بدین طریق بتوان نیازهای داخلی را در انتهای کسب یک قدرت رقابت اقتصادی و صنعتی برتر جهانی و یا منطقه‌ای برآورده ساخت (پوراحمدی، ۱۳۸۵: ۱۹۶).



در این حالت، مقاصد داخلی و اهداف کلاسیک یک دولت ملی (به معنایی که در دو سده اخیر از آن مراد می‌شد، بعد ابزاری مشروعیت دولت) به طور روزافزون تحت‌الشعاع ملاحظات (اقتصادی) خارجی قرار می‌گیرد و امر ملی و امر بین‌المللی به طور گسترده از طریق تعامل سرمایه بین‌المللی مبتنی بر ساختارهای جهانی‌تر تولید، مالیه و مبادله ترکیب می‌شوند (گیل، ۱۳۸۴: ۹۸). این عرصه تنگاتنگی از وابستگی متقابل و بین‌المللی‌گرایی باعث افول کارکرد توزیعی دولت‌های رانتیر شده و پیامدهای زیادی برای مشروعیت این دولت‌ها خواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مقاله بار دیگر از دیدگاه‌های روزنا کمک می‌گیریم. جیمز روزنا در مورد تأثیرات جهانی‌شدن، آن را امواجی با چهار ترکیب از محرکه‌هایی واهمگرا می‌داند که یکی از آنها دقیقاً بر این کارکرد دولت رانتیر، یعنی توزیع رانت در جامعه و بروز فساد و اقتدارگرایی ارتباط دارد. وی این ترکیب را دیالکتیک اقتدارطلبانه<sup>۱</sup> می‌نامد که «متضمن یک بحران سخت قدرت، بحران اقتصادی بلندمدت و سوابق افشای فساد جاری در نخبگان بالای حکومتی و سایر نخبگان» (روزنا، ۱۳۸۲: ۹۸) خواهد بود.

به عبارت دیگر، دیالکتیک اقتدارطلب نشان‌دهنده این حقیقت است که با افزایش وابستگی متقابل و بین‌المللی‌گرایی، دولت‌های اقتدارگرای رانتیر گرفتار فساد روزافزون (که در فضای گسترش رسانه‌ها بیشتر بر ملا می‌شود)، با اخلال کارکردی در زمینه توزیع رانت مواجه می‌شوند. بحران گسترش فساد در این میان بسیار مهم است، زیرا فساد، درآمدهای دولت برای تأمین کالاها و خدمات مورد نیاز مردم را کاهش داده و باعث تشدید فقر و نابرابری می‌شود. فساد هم به طور مستقیم و هم غیرمستقیم یعنی با کاهش رشد اقتصادی، مشروعیت ناشی از توزیع رانت، دولت رانتیر را تضعیف کرده و آن را با بحران مشروعیت روزافزون مواجه می‌کند.

از سوی دیگر اشاره شد که یکی از پیامدهای مهم توزیع رانت توسط دولت، رشد و گسترش بی‌رویه و خارج از قاعده نظام اداری (بوروکراسی دولتی) است. در دولت‌های

رانتی، به سبب درآمدهای رانتی بالا (در مورد کشورهای نفتی، درآمدهای نفتی بالا) معمولاً حجم بوروکراسی دولتی چنان گسترش می‌یابد که به گفته «بیلای»، دیوان‌سالاری پُف می‌کند و ناکارآمد می‌شود و جایگاه یک طبقه رانتی را درون جامعه می‌یابد. در حالی که در دنیای جدید، استمرار وضعیت متورم بودن بوروکراسی ناممکن بوده و کشورها به ساختارهای چابک‌تر و نهادهای کوچک‌تری نیازمند هستند.

اگر دو واقعیت پیش‌گفته را با واقعیت دیگر، یعنی گسترش هنجارهای جهانی مشروعیت در قالب نظام‌های دموکراتیک (تقویت بُعد رویه‌ای مشروعیت) در نظر بگیریم، بحران کارکرد توزیعی دولت رانتیر بیشتر نمایان می‌شود. به طور کلی حاکمیت به وسیله یک وجه مشخص جهانی شدن گسترش هنجارهای حقوق بشر در حال آسیب دیدن و اضمحلال است. دولت‌ها دیگر نمی‌توانند درون مرزهای خود به صرف داشتن قدرت، رابطه فرمان و اطاعت تام و تمامی برقرار کنند. به این دلیل که ارزش‌های مشخصی درباره رابطه میان حاکمان و حکومت شوندگان مورد پذیرش جهان شمول واقع شده است.

بنابراین تضعیف کارکرد توزیعی دولت رانتیر در دو سطح کلی صورت می‌گیرد: هم به دلیل کاهش رشد اقتصادی، افزایش فساد و مدیریت نامطلوب دولت، دولت‌های رانتیر با کاهش کارایی مواجه شده و بحران کارآمدی پدید می‌آید که در نهایت باعث تضعیف مشروعیت (عموماً ابزاری) این دولت‌ها می‌شود و هم با افزایش آگاهی مردم از فساد بالای دولت رانتیر، استمرار منطق تاریخی روحیه رانتیر در جامعه از یک طرف و از طرف دیگر، افزایش سطح انتظارات در یک فرآیند فهم از جهان بیرون از مرزها و مقایسه مداوم میان زندگی خود در داخل با زندگی به تصویر کشیده شده به خصوص در رسانه‌ها (ترویج یک زندگی ایده‌آل، اما نه لزوماً موجود در کشورهای دیگر) باعث بروز نارضایتی شده و به هر میزان که دولت رانتیر بکوشد با توزیع رانت، مشروعیت به دست آورد نمی‌تواند این شکاف را پر کرده و به خصوص به مطالبات دموکراتیک بخش وسیعی از انسان‌های بریده از تاریخ خود و مدرن‌شده پاسخ گوید.

برای عینی‌تر کردن گزاره پیش‌گفته، ذکر یک مثال ضروری است. در یک برآورد صورت گرفته از میزان رضایت مردم ایران از شرایط خود و نیز اطرافشان می‌توان دید که درصد بالایی از مردم نسبت به بسیاری از نهادها و امور پیرامون خود ناراضی هستند.

این نارضایتی جدا از واقعیت‌های موجود، بیانگر تقویت بُعد مقایسه‌ای ذهن شهروندان ایرانی در فرآیند افزایش آگاهی نسبی (و گاه بهشت‌پنداری) از جهان خارج از مرزهاست. امواج جهانی شدن با تقویت آگاهی از جهان بیرون از خود، گسترش رسانه‌ها و تقویت بخش مقایسه‌گر ذهن انسان، نارضایتی عمومی را برای دولت‌های با مشکلات وسیع داخلی موجب می‌شود.

جدول ۱- میزان رضایت اجتماعی مردم ایران

پاسخ‌ها	از درآمد	از بهداشت	از شغل	از ادارات	از پلیس	از نهادها
خیلی نارضی	۲۴	۳۲	۱۰	۷۰	۲۷	۲۱
نارضی	۲۱	۳۱	۱۹	۱۷	۱۲	۱۷
متوسط	۲۷	۲۹	۳۶	۱۲	۱۹	۲۵
راضی	۲۰	۱۲	۲۳	-	۲۲	۲۰
خیلی راضی	۴	۲	۱۶	۱	۱۷	۱۴
سایر موارد	۴	۴	-	-	۳	۳

(منبع: صفدری، ۱۳۸۴: ۱۰۲)

در یک پیمایش دیگر، ارزیابی وضع اقتصادی مردم نسبت به پیش از انقلاب بررسی شده است. افزایش نارضایتی‌ها در حالی در این جدول مشاهده می‌شود که به گواه آمارهای موجود و مشاهده از وضعیت جامعه ایران در حال حاضر، این واقعیت مشخص شده است که به واقع وضعیت مردم ایران در سال‌های گذشته، به خصوص در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ بهبود یافته و سطح اقتصادی کل جامعه افزایش یافته است.

جدول ۲- نگرش نسبت به بهبود وضعیت اقتصادی در سال‌های پس از انقلاب

درصد پاسخگویان (تعداد کل پاسخگویان ۳۱۴ نفر)	ارزیابی وضع اقتصادی مردم نسبت به پیش از انقلاب
۱۰,۲	خیلی بدتر شده
۵۷,۹	بدتر شده
۶,۹	فرق نکرده
۲۳,۴	بهبتر شده
۱,۶	خیلی بهتر شده
۱۰۰	جمع

(منبع: رفیع‌پور، ۱۳۷۶: ۴۵۴)

این امر می‌تواند نشان‌دهنده تضعیف کارکرد توزیعی و بحران در مشروعیت‌بخشی دولت ایران به عنوان یک دولت رانتیر باشد. از سوی دیگر، مباحث چند سال اخیر درباره ضرورت کاهش در میزان یارانه‌های توزیعی و تحول اقتصادی در ایران، همه گواه وجوه مختلف تضعیف کارکرد توزیعی دولت رانتیر است.

کاهش تمایل توزیعی دولت رانتیر در حالی صورت می‌گیرد که در این دسته از کشورها هنوز ساختارهای لازم برای دریافت مالیات از یک طرف و پاسخگویی به مطالبات دموکراتیک شهروندان به عنوان مبنای جدید مشروعیت دولت فراهم نشده است. در کل، بحران در کارکرد توزیعی دولت رانتیر، در واقع بحران در بستر اجتماعی استقرار دولت و به عبارت دیگر، بحران در مبانی مشروعیت‌ساز و موجه‌کننده نظام سیاسی این دسته از کشورهاست.

از این رو در دنیای به سرعت در حال جهانی شدن امروز، آن دسته از دولت‌های رانتیر می‌توانند علی‌رغم آنکه دچار بحران توزیعی شده‌اند، به عمر خود ادامه داده و گرفتار فروپاشی نشوند که بتوانند با استقرار نهادهای مناسب در جهت استخراج مالیات از جامعه، تحول در ساختارهای اقتصادی و پاسخگویی به مطالبات جامعه و از این رو تقویت مشروعیت رویه‌ای، خود را همگام با تحولات دگرگون‌کننده در واقع دولت رانتیر برآمده از دل این تحولات، بی‌تردید نمی‌تواند مختصات قبلی خود را حفظ کرده و به سیاق گذشته، دولت رانتیر نامیده شود. تضاد میان کارکرد توزیعی دولت رانتیر و امواج جهانی شدن، منتهی به تحول دولت رانتیر شده و خصوصیات جدیدی به آن می‌بخشد.

### پی‌نوشت

۱- تیمور رحمانی در این تحقیق جالب توجه، با استفاده از تحلیل نتایج رگرسیون به این نتیجه رسیده است که در دهه‌های اخیر، درآمدهای نفتی در کشورهای توسعه‌یافته‌ای که دولتی کارآمد داشتند، سبب کاهش نابرابری در توزیع درآمد و در بیشتر کشورهای دارای دولت‌هایی با کارایی کمتر، سبب افزایش نابرابری شده است.

۲- برای مثال، ر.ک:

T Gylfason, "Natural Resource, Education and Economic Development", European Economic Review, 45, 2001, pp. 847-859.

۳- برای مطالعه بیشتر این موضوع در میان کشورهای اسلامی، ر.ک:  
مهرگان، نادر، اصغر مبارک و فیاض علیزاده (۱۳۸۹) «بررسی تأثیرات شاخص‌های حکمرانی  
خوب و شاخص‌های فساد بر رشد اقتصادی در کشورهای اسلامی»، فصلنامه دانش  
ارزیابی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۳۵-۱۶۹.

۴- برای مطالعه بیشتر، ر.ک:

Larry Diamond, "Promoting Democratic Governance", in *Foreign Aid in the National Interest: Promoting Freedom, Security, and Opportunity* (Washington, D.C.: the U.S. Agency for International Development, 2002), pp. 33-53.

## منابع

- برومند، شهرزاد (۱۳۸۷) «فساد، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و رشد اقتصادی (مطالعه موردی: ایران)»، فصلنامه اقتصاد مقداری (بررسی‌های اقتصادی سابق)، دوره ۵، شماره ۲.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۵) «جمهوری اسلامی در سربالایی جهانی شدن اقتصاد»، فصلنامه فرهنگ اندیشه، سال پنجم، شماره ۱۹.
- درگاهی، حسن (۱۳۸۷) «رونق نفتی و چالش‌های توسعه اقتصادی» (با تأکید بر ساختار تجارت و کاهش رقابت‌پذیری اقتصاد ایران)، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۸۴.
- راغفر، حسین (۱۳۸۸) «اقتصاد سیاسی فساد»، مجلس و پژوهش، سال ۱۴، شماره ۵۸.
- رحمانی، تیمور و ماندانا گلستانی (۱۳۸۸) «تحلیلی بر نفرین منابع نفتی و رانت‌جویی بر توزیع درآمد در کشورهای منتخب نفت‌خیز»، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۸۹.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶) توسعه و تضاد، تهران، مرکز چاپ و انتشار دانشگاه شهید بهشتی.
- رنانی، محسن (۱۳۸۷) «نفت، سرمایه اجتماعی و امتناع توسعه»، ویژه‌نامه سده نفت روزنامه سرمایه، ۱۳۸۷/۵/۲۸.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۲) جهان آشوب‌زده، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سرفرازی، مهرزاد و غلامرضا معمارزاده (۱۳۸۸) «دولت سیار: ضرورتی اساسی در دهکده جهانی»، مدیریت فناوری اطلاعات، شماره ۴۷.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹) نظریه دولت تحصیل‌دار و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- صفدری، سلمان (۱۳۸۴) رضایت اجتماعی و عوامل موثر بر آن، رساله کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۰) بنیادهای علم سیاست، تهران، نی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱) سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران، سمت.
- کارشناس، مسعود (۱۳۸۲) نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، گام نو.
- کارشناس، مسعود و حسن حکیمیان (۱۳۸۴) «نفت، تنوع اقتصادی و فرایند دموکراتیک در ایران»، ترجمه آیدین ریاحی، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۴۵.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵) عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)، جلد اول، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو.
- کاظمی، فرهاد و آگستوس ریچارد نورتون (۱۳۸۲) «چالش‌های سیاسی فراروی حکومت‌های خاورمیانه در قرن بیست و یکم»، ترجمه محمدتقی دلفروز، در نورمحمد نوروزی و دیگران، تهران، اندیشه‌سازان نور.

- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳) تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نی.
- گیل، استفان (۱۳۸۴) «تئوریزه کردن دوران گذار؛ جنبش مضاعف و سیاست جهانی در دهه ۱۹۹۰»، در: رابرت کاکس، جیمز روزنا و دیگران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی‌شدن، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران، قومس.
- نش، کیت (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
- وینسنت، آندرو (۱۳۸۱) نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.

- Bebrendt , Sven and Hanelt, Christian – Peter (Eds) (1998) the Future Roles of the State in the Middle East and North Africa, Munich: Guterslon.
- Mahdavy, H (1970) The Patterns And Problems Of Economic Development In Rentier State: The Case Of Iran, Oxford University Press .
- McLean, Iain,(eds) (1996) The Concise Oxford Dictionary of Politics, Oxford: Oxford University Press.
- Randall, Vicky (2005) "Analytical approaches to the study of politics in the developing world", in Peter Burnell and Vicky Rabdall (eds), Politics in the Developing World, New York: Oxford University Press.
- Rosenau, James N (1997) The Complexities And Contradiction Of Globalization, Current History.
- (1999) "Toward an Ontology for Global Governance" In Approaches to Global Governance Theory, edited by M. Hewson and T. J. Sinclair, Albany: State University of New York Press.
- Vesajoki, Funlayo (2002) The Effects of Globalization on Culture: A Study of the Experiences of Globalization among Finnish Travellers, University of Jyväskylä, Department of Ethnology.





دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۴۳-۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۶/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## جهانی‌شدن و بحران نفوذ در دولت جمهوری اسلامی ایران<sup>۱</sup>

حسن آب‌نیک‌ی\*  
چکیده

بحران از مفاهیم اساسی و کلیدی در علوم سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رود و تمامی دولت‌ها به گونه‌ای با آن مواجه می‌شوند. دولت‌ها مجبورند برای رفع بحران، استراتژی‌های مختلفی را در معرض آزمون قرار دهند. زیرا ناآشنایی با بحران می‌تواند دولت را با مشکلات نهادی و غیر نهادی مواجه سازد و مشروعیت و کارآمدی آنها را دچار نوسان سازد. یکی از این دولت‌ها، دولت جمهوری اسلامی ایران است که قصد بر این است تا در این مقاله تأثیر بحران‌زای جهانی‌شدن بر کارآمدی آن را با عطف به بحران نفوذ بررسی کنیم و ببینیم که جهانی‌شدن چگونه ممکن است باعث بحران نفوذ در دولت جمهوری اسلامی ایران شود. روش مورد استفاده توصیفی - تحلیلی است و نیز از منظر و رویکرد نهادگرایی برای تبیین بهتر مسئله استفاده شده است.

**واژه‌های کلیدی:** جهانی‌شدن، بحران، نفوذ، بحران نفوذ و جمهوری اسلامی ایران.

---

۱. مقاله حاضر بخشی از طرح پژوهشی «چالش‌های مشروعیت و کارآمدی در دولت جمهوری اسلامی ایران» است

که به همت گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی انجام شده است.

\* پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد

Habniki@yahoo.com

اسلامی واحد تهران جنوب.

## مقدمه

دولت به عنوان یک پیکره سیاسی، بالاترین قوه حاکمه در یک کشور به شمار می‌آید و خواهان شناسایی خود به عنوان دارنده قدرت مشروع در یک جغرافیای سرزمینی خاص است. این پیکره از طریق ایجاد نهادها و نهادسازی، در صدد ایفای نقش در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی است. دولت، «نظام» به وجود می‌آورد و نهادهای مختلفی که بخشی از این نظام هستند به واسطه کارکردهای خود با یکدیگر پیوند می‌یابند. دولت‌ها سعی می‌کنند در صورت امکان از طریق نهادها، تصمیمات اصلی و تأثیرگذار بر کشور را اتخاذ کنند. این امر یعنی تصمیم‌گیری از طریق نهادها باعث شده تا نهادهای تشکیل‌دهنده دولت (دولت به عنوان مفهومی انتزاعی) ابتدا با عوامل بیرونی (برون‌ساختاری) و درونی (درون‌ساختاری) الزام‌کننده و چالش‌بخشی مواجه شوند و در مرحله بعدی یعنی در پیوند نهادها با یکدیگر به عنوان یک کل (دولت به عنوان مفهومی عینی) با عوامل بحران‌زای یادشده مواجه شوند.

در حقیقت بحران از مفاهیم اساسی و کلیدی در علوم سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رود. هر متفکری که به پردازش آرای خویش پرداخته، به گونه‌ای درگیر این اصطلاح اساسی بوده است و باعث خلق زیرشاخه‌هایی به نام مدیریت بحران‌ها شده است. اما در وضعیت فعلی این بحران‌ها به شکل بسیار خاص‌تری خود را آشکار می‌سازند. آشکاری این بحران‌ها از نوع بحران‌های نهادی-ساختاری است. دولت‌های فعلی در زیست جهان سیاسی خود، به واسطه مسائلی چون تراکم معرفتی، تحولات صنعتی و غیر صنعتی دچار تحولاتی شده که این تحولات از نظر سیاسی به شکل بسیار خاص و سامان‌یافته با نظام‌های سیاسی موجود در تقابل قرار گرفته است. به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن که بحران‌های یادشده برای آنها تبدیل به مسئله شده است؛ زیرا دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن و در دوران تمدن اطلاعاتی برآند تا در مقام بازیگر اصلی و نه در مقام‌های جانبی ایفای نقش کنند. به این علت، عوامل مزبور باعث می‌شوند تا فرایند سیاست‌گذاری و مدیریت آن را ناگزیر به اتخاذ تصمیماتی کنند که شاید با غایت و مبانی سازنده یک دولت (شبکه فکری آن) همخوانی نداشته باشد و آنها را وارد فاز بحران هویت دولت کند.

بحران‌های پیش روی یک دولت مانند بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی، فرهنگی، حقوقی و... از همین نکته شروع می‌شوند. مهندسی فرایندها و مدیریت روندها از طریق نهادسازی در دولت‌های فعلی، که برای نیل به یک هدف خاص و استحکام بخشیدن به مبانی نظری و عملی دولت‌ها عمل می‌کنند، ناچارند این الزامات و بحران‌ها را در نظر بگیرند؛ زیرا بحران‌های مؤثر بر تمامی تصمیمات نهادی<sup>(۱)</sup> و غیر نهادی دولت، معطوف به دو امر مشروعیت و کارآمدی است. از این‌رو عوامل بحران بخش برون‌ساختاری و درون‌ساختاری ذکر شده، درصددند تا به این دو امر یعنی مشروعیت و کارآمدی پاسخ دهند.

دولت جمهوری اسلامی ایران نیز خواه‌ناخواه به عنوان یک دولت و پیکره سیاسی که برآمده از یک تحول اساسی به نام انقلاب اسلامی است و در صحنه سیاست جهانی، مدل تازه‌ای از کشورداری و مملکت‌داری را برپا کرده، ممکن است در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی با عوامل برون‌ساختاری و درون‌ساختاری الزام‌کننده‌ای مواجه شود. این عوامل می‌تواند با رخنه در امر کارآمدی (بالا و پایین بردن سطح کارآمدی)، آن را دچار نوسان ساخته و گه‌گاهی کشور را با بحران‌های ساختاری و کارکردی مواجه سازد.

از این‌رو مسئله اصلی مقاله حاضر، بررسی روش‌مند یکی از بحران‌ها یعنی بحران نفوذ در عصر جهانی‌شدن است و این سؤال را مطرح می‌کند که جایگاه و نقش جهانی‌شدن در ظهور و بروز بحران نفوذ در این دولت چیست؟ بنابراین برای بررسی این موضوع ابتدا توضیحی مختصر در باب مفاهیم اصلی مقاله یعنی جهانی‌شدن و نفوذ ارائه می‌شود و سپس به بحث اصلی یا رابطه میان جهانی‌شدن و بحران نفوذ می‌پردازیم.

### جهانی‌شدن و رابطه معنایی آن با بحران

زمانی که درباره بحران<sup>۱</sup> سخن می‌گوییم، معمولاً منظورمان چیز بدی است که درباره یک شخص، گروه، سازمان، فرهنگ، جامعه یا حتی جهان رخ می‌دهد یا احتمال رخداد آن در آینده وجود دارد. در گفتمان دانشگاهی و آکادمیک بحران، دوره‌ای از

بی‌نظمی احتمالی در رشد به ظاهر طبیعی یک سیستم است (ر.ک: Tilly & Stinchcombe, 1997) که معمولاً دوره‌های گذار به حساب می‌آید و طی آن روش‌های طبیعی فعالیت سیستم دیگر به کار نمی‌آید (Boin & et all, 2005: 2). بنابراین بحران، تهدیدی برای ساختارهای اصلی یا ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین یک نظام است که تحت فشار زمانی و شرایط کاملاً نامطمئن، اتخاذ تصمیمات حیاتی را ضروری می‌سازد (همان)، زیرا در خود سه عنصر «تهدید»، «عدم قطعیت» و «فرصت» را نهفته دارد.

بحران معمولاً با دو امر ساختار و محیط ارتباط می‌یابد. یعنی بحران‌ها یا ساختاری‌اند و یا محیطی و نشأت گرفته از محیط پیرامون یک دولت. بحران‌های ناشی از جهانی‌شدن در ابتدا ماهیتی محیطی دارند که سپس بر ساختار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. دولت‌ها در یک محیط اقتصادی-سیاسی-فرهنگی و ژئوپلیتیکی فعالیت می‌کنند که هم کارویژه یا عملکرد آنها را تعیین می‌کند و هم آنها را مورد قضاوت قرار می‌دهد و رابطه‌ای دوسویه میان دولت و محیط عملیاتی خود برقرار می‌شود. در حقیقت اگر جامعه‌محورانه به بُعد مزبور بنگریم، شیوه زیست دولت‌ها تا حدود زیادی به واسطه محیط عملیاتی آنها تعیین می‌شود که در درون خود هم «تهدید» دارد، هم «عدم قطعیت و عدم اطمینان» و هم «فرصت».

در عصر جهانی‌شدن، ساختار محیط بین‌الملل دارای مشخصه‌هایی شده که هر یک از این مشخصه‌ها می‌تواند خود تبدیل به یک بحران اساسی برای دولت‌ها شود. این مشخصه‌های بالقوه و بالفعل عبارتند از:

الف) ساخت تا حدودی آنارشستی محیط بین‌الملل

ب) رهبری محیط عملیاتی

ج) وجود سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی

د) پهنه اقتصاد جهانی

ه) رشد فرهنگ جهانی

که در این مقاله از توضیح آنها صرف‌نظر می‌کنیم. به خاطر چنین مشخصه‌هایی است که اصطلاح «جهانی‌شدن» در سال‌های اخیر، یکی از پرکاربردترین اصطلاحات عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی، فرهنگی و سیاسی داخلی و بین‌المللی کشورها و نیز

موضوع بحث‌های آکادمیک و ژورنالیستی بوده است. اما به‌رغم کاربرد گسترده‌ای که واژه مزبور در بیش از دو دهه گذشته پیدا کرده، هنوز معنا و مفهوم آن مناقشه‌برانگیز است و بسته به اینکه از چه زاویه و با چه نگرشی به آن نگریسته شود، معنا و مفهوم متفاوتی می‌یابد که ظهور واژه‌های مختلفی همچون «جهانی‌شدن»، «جهانی‌سازی»، «جهان‌گرایی»، «غربی‌شدن» و «آمریکایی‌شدن» در بسیاری از جوامع از جمله ایران بیانگر این امر است.

این اختلاف دیدگاه‌ها باعث شده تا در حالی که گروهی از جوامع و افراد با نگاه کاملاً مثبت به پدیده جهانی‌شدن بنگرند و آن را فرایندی بدانند که دربردارنده فرصت‌های زیادی برای ملت‌ها است، گروه دیگری از افراد و جوامع، این پدیده را امری منفی تلقی کنند و آن را پروژه‌ای بدانند که از سوی صاحبان قدرت جهانی در جهت منافع خود طراحی شده است. طرفداران این دیدگاه در مقابله با جهانی‌شدن از جنبش مخالفان آن، که افراد و گروه‌های مختلفی را در خود دارد، حمایت می‌کنند. البته در کنار این دو دیدگاه، دیدگاه دیگری هم بر این باور است که جهانی‌شدن همچون هر پدیده دیگری در ذات خود فرصت و بحران‌هایی دارد و کشورها و جوامع باید با شناخت دقیق آن از فرصت‌های آن به نفع خویش سود جویند و از بحران‌های احتمالی آن به دور بمانند (توسلی، ۱۳۸۵: ۱۶۱).

به هر حال در دوره معاصر، تغییراتی در قلمروهای اجتماعی و اقتصادی به وقوع پیوسته که باعث خلق اشکالی از ارتباطات متقابل منطقه‌ای و جهانی بی‌سابقه شده که نسبت به گذشته فراگیرتر و شدیدتر است و اجتماعات سیاسی ما به‌ویژه جنبه‌هایی از دولت مدرن را به چالش کشیده و یا مجدداً شکل‌بندی کرده است. این تغییرات شامل رویدادهایی می‌شود که می‌توان از آنها به عنوان استحاله‌های عمیق، شاخص و ساختاری نام برد و پدیده‌هایی مانند ایجاد رژیم‌های بین‌المللی، بین‌المللی‌شدن امنیت، فراملی‌شدن برنامه‌های دفاعی، تغییرات زیست‌محیطی و ... را در برمی‌گیرد. این رویدادها، بر محدودیت‌های روزافزون بر سیاست‌های دولت - محور تأکید می‌کنند (Held, 2000: 396).

جهانی‌شدن در عرصه سیاست هم تحول جدی ایجاد کرده است. به طور سنتی سیاست‌های هر کشور در چارچوب نظام‌های سیاسی داخلی آن ترسیم می‌شده است و

دولت‌های ملی مسئول نهایی حفظ امنیت و رفاه شهروندان و نیز حفظ حقوق بشر و محیط‌زیست درون مرزهای خود به شمار می‌آمده‌اند. تحولات ناشی از روند جهانی‌شدن به نوعی تصمیم‌گیری‌های سیاسی کشورها را به کارکرد نظام بین‌الملل نزدیک کرده و نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را پررنگ‌تر و حاکمیت ملی کشورها را دچار فرسایش کرده است. در عرصه فرهنگی نیز نوآوری‌های تکنولوژیکی همچون اینترنت، دستگاه‌های فکس، تلویزیون‌های ماهواره‌ای و کابلی، شبکه اینترنت و ظهور رسانه‌های جهانی موجب شده تا مرزهای فرهنگی کشورها درنوردیده شود. از این‌رو گستردگی زوایای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فرآیند جهانی‌شدن از جهات مختلف بر زندگی اجتماعی و فردی شهروندان کشورهای مختلف تأثیر گذاشته است. این امر طی چند سال گذشته موجب شده برخی مؤسسات برای سنجش جایگاه کشورها در فرآیند جهانی‌شدن، شاخصی ترکیبی ایجاد کنند و بر اساس آن به ارزیابی عناصر و ساختار حاکم بر دولت‌ها بپردازند. یکی از این عناصر که در عرصه داخلی کشورها اهمیت زیادی دارد، عنصر نفوذ است. نفوذ مهم است، به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن، زیرا بسیاری از متفکران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بر این باورند که جهانی‌شدن می‌تواند در خود عنصر مزبور را با تحریک خرده‌فرهنگ‌ها و قومیت‌ها به پذیرش تصمیمات مرکز و یا حتی گریز از مرکز تقویت کند (ر.ک: Steger, 2003, Mittelman, 2000 و مقصودی، ۱۳۸۱). بنابراین یکی از بحران‌های جهانی‌شدن برای هر دولتی می‌تواند بحران نفوذ باشد. اما بحران نفوذ چیست؟

### چیستی بحران نفوذ<sup>۱</sup>

به طور کلی با هر دیدگاهی که به مفهوم کارآمدی در هر دولت و بستر نهادی نگریسته شود، فرایند نیل به یک وضعیت کارآمد همراه خواهد بود با برخی فشارها بر نخبگان سیاسی برای ایجاد تغییر، تعدیل و نوآوری‌های نهادی در طیفی خاص. این فشارها برای تغییر در عملکرد دولت است و توجه ما را به برنامه‌ریزی‌های نهادی خاص و در طول زمانی خاص جلب می‌کنند. به نوعی تمامی بحران‌ها معطوف به نخبگان

---

1. Penetration Crisis

سیاسی است و توانایی آنها را مورد هدف قرار می‌دهد؛ اما بحران نفوذ نسبت به بحران‌های دیگر، بیشتر با ظرفیت حکومت در ارتباط است. آنچه حکومت می‌خواهد ارائه دهد، تصویری از خود است که در مجموع موزون و اطمینان‌بخش است. ولی بحران نفوذ گاهی این تصویرسازی را خدشه‌دار می‌کند.

بحران شمولیت و نفوذ در مقام بحرانی که کمتر به لحاظ نظری بررسی شده است، در ارتباط و پیوند با بحران‌های دیگر قرار دارد. این بحران در صورت عدم شناخت و یا مدیریت صحیح می‌تواند برای جامعه‌ای که رو به توسعه گام برمی‌دارد، بسیار مشکل‌زا شود. شناخت ماهیت و علل این بحران و راه‌کارهای مواجهه با آن برای جوامع در حال توسعه‌ای چون ایران، حیاتی و اساسی است. ضمن اینکه بحران نفوذ به صورت بسیار نامرئی «تغییراتی از پیش تعیین نشده یا غیر منتظره را مطرح می‌کند که توانایی‌های سازمانی، تکنولوژیکی و یا دیپلماتیک دولت‌مردان را مورد آزمون قرار می‌دهد» (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۱۴). نمونه‌ی چنین تغییر و تحولاتی در جهان فراوان است. اما بحران نفوذ چیست و تا به حال چه معناهایی را از خود ساطع کرده است.

شاخص اصلی بحران شمولیت و نفوذ، فقدان اعتماد و پذیرش مردم به‌ویژه آسیب‌دیدگان از برنامه‌ها و سیاست‌های عمومی دولت، نسبت به حکومت و دولت‌مردان است. بسیاری از متفکران سیاسی بر این تصورند که مبحث نفوذ، ارتباط زیادی با اقتصاد و یا توان تکنولوژیکی یک دولت دارد. به همین دلیل وجود یک حکومت مرکزی قوی را برای اعمال کنترل بر حوزه‌ی سرزمینی خاصی مفروض می‌گیرند. اینکه چنین ارتباطی وجود دارد یا خیر، محل بحث است؛ اما با این کار جنبه‌های روان‌شناختی و اجتماعی بحران نفوذ را در نظر نمی‌گیرند.

با این حال، تعریفی که «لاپالمبارا» از نفوذ ارائه می‌دهد، ظاهراً مناسب‌ترین تعریف است. به نظر او در کلی‌ترین حالت، نفوذ به معنی هم‌نوایی<sup>۱</sup> با سیاست عمومی اعلام شده از سوی قدرت مرکزی است. میزان نفوذ هر حکومتی مساوی است با احتمال اجرای سیاست‌هایی از حکومت که به کلیت نظام حکومتی، یا هر یک از بخش‌های فرعی آن ارتباط دارد (حداقل تا جایی که به چنین سیاست‌ها یا قواعدی که از آنها

---

1. Conformance

استخراج می‌شود، مرتبط است) (لاپالمبارا، ۱۳۸۰: ۳۱۹). در این معنا نفوذ اشاره به خواست دولت و «ظرفیت رسوخ حکومت در اعماق جامعه» (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹) دارد. یعنی آیا دولت می‌تواند آنچه را که از مردم خود می‌خواهد، به دست آورد یا خیر. بنابراین چنین تعریفی از نفوذ، فراتر از برخی از سیاست‌های حکومتی مانند مالیات‌گیری، خدمت سربازی و... می‌رود، زیرا مسائلی مانند رفاه، آموزش، کشاورزی، جمعیت، مشارکت سیاسی و... را نیز دربرمی‌گیرد، و بحران نفوذ «معین می‌کند تا چه حد جامعه تصمیمات حکومت را مفید حال خود می‌داند و تا چه میزان به اجرای آن ملتزم است» (همان: ۱۱۹).

همان‌طور که اشاره خواهیم کرد، مسئله به دست آوردن اطاعت و پیروی از چنین سیاست‌هایی نه تنها به تقسیمات فرعی جغرافیایی یک حکومت، بلکه همچنین به شکاف‌های اجتماعی، قومی، زبانی، نژادی و دیگر شکاف‌های فرعی نیز اشاره دارد. به همین دلیل پدیده نفوذ، دو بُعد به هم پیوسته دارد: اولین بُعد آن می‌تواند به عنوان توانایی حکومت مرکزی در دستیابی به نفوذ - صرف‌نظر از دیدگاه‌ها، آرمان‌ها، نگرش‌ها، یا آمادگی کسانی که موضوع سیاست‌گذاری هستند - تصور شود. دومین بُعد نفوذ هم با توان و آمادگی موجود یا تعدیل شده در جهت پذیرش یا رد سیاست‌ها از طرف کسانی سروکار دارد که موضوع و مخاطب سیاست‌گذاری‌ها هستند (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۱۹) و شاخص اصلی آن اعتماد و پذیرش مردم است.

در شرایطی که بحران نفوذ و شمولیت، شاخص رابطه حاکمان و مردم باشد، غالباً گروه‌های محروم جامعه دست به اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌زنند. خشونت‌های شهری ممکن است در شکل سازمان‌یافته، مثل اعتصابات کارگری، تظاهرات ضد دولتی، ترور و خراب‌کاری بروز کند. در چنین حالتی گروه‌های فراملی از جمله گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی یا نژادی که تعلقات ملی و پیوندها را با دولت مرکزی سست می‌بینند، فرآیند واگرایانه‌ای را در پیش می‌گیرند که ممکن است به استحاله ملی و تجزیه‌طلبی نیز منجر شود (کاظمی، ۱۳۷۶: ۵۹).

خلاصه، بحران نفوذ از این ضرورت نشأت می‌گیرد که ساختارهای حکومت موجود باید سیاستی را در پیش گیرند که بتواند تمامی جمعیت را در بر گرفته و با زندگی



روزمره مردم منطبق و سازگار باشد (بدیع، ۱۳۷۶: ۶۲). به همین علت عده‌ای از متفکران سیاسی معتقدند هیچ دولت - ملتی نمی‌تواند برای طولانی‌مدت در دستیابی به نفوذ تمام و کمال جغرافیایی یا اجتماعی - روان‌شناختی توفیق یابد؛ به‌ویژه اینکه کشور و یا دولتی با اقلیت‌های قومی - نژادی گسترده‌ای نیز روبه‌رو باشد که دائماً کارآمدی ظرفیت نفوذ حکومت مرکزی را زیر سؤال می‌برند. اما با این حال آنچه ظرفیت نفوذ یک دولت در آن عمل می‌کند و باعث بحران می‌شود یا از بحران جلوگیری می‌کند، بستر نهادی نفوذ است؛ زیرا تمامی دولت‌ها در یک بستر نهادی خاصی فعالیت می‌کنند که هم در کنترل جغرافیایی و هم در همسان‌سازی اجتماعی - روان‌شناختی، عنصری بسیار اساسی است.

### بسترهای نهادی نفوذ در جمهوری اسلامی ایران

این نکته که نهادها و بستر نهادی بر عملکرد فراگیر شدن دولت جمهوری اسلامی ایران تأثیر می‌گذارند، چندان جدال‌برانگیز نیست و همگان کمابیش آن را پذیرفته‌اند. این نکته نیز چندان محل مناقشه نیست که عملکرد متفاوت دولت در طول زمان، اساساً متأثر از تغییر و تحول نهادها و بستر نهادی آن است. با وجود این، چارچوب‌های تحلیلی لازم برای وارد کردن تحلیل‌های نهادی در بحث مربوط به بحران نفوذ بسیار ضعیف و شاید در حد هیچ باشد.

انجام کارویژه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیازمند بالاترین سطح نهادسازی است. زیرا به گفته «پای»، آن دسته از «نظام‌های سیاسی و برنامه‌ریزی حکومتی که توان بیشتری را نسبت به تغییرات دارند، عموماً نظام‌هایی هستند که گسترده‌ترین نهادینه‌سازی و کمترین آسیب‌پذیری را از خود بروز می‌دهند» (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۱۵). ظرفیت در مدیریت بحران نفوذ قطعاً و مستقیماً با میزان نهادینه‌سازی یک جامعه مرتبط است.

هر جا ساختارهای اجتماعی جامعه ایرانی باعث وفق یافتن مردم با تغییرات قابل توجه در الگوها و محتوای قدرت مرکزی شود و یا بازده و نتیجه سیاست‌گذاری دولت باشد، این پیش‌زمینه، ریشه عمیقی در الگوهای فرهنگی داشته که به نوبه خود به سطوح خاص و معین بسترسازی نهادی وابسته است. به همین دلیل زمانی که در ایران،

بی‌ثباتی از هر نوع آن رخ دهد، بیش از آنکه در اثر مشکلات مختلف ایجاد شده باشد، محصول نبود بسترهای نهادی و روابط درست میان نهادها و نیروهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. به عنوان نمونه تبعیت از قانون اساسی جمهوری اسلامی، ایران، پذیرش نظام و فرایند انتخاباتی، توجه به تصمیمات مجلس شورای اسلامی، تبعیت از راه‌حل‌های ارائه‌شده مجمع تشخیص مصلحت نظام، پذیرش فرایندهای موجود در دستگاه اداری وزارتخانه‌های مختلف، تبعیت از قوانین و تفسیر قوانین، تبعیت از نقش نظارتی شورای نگهبان و... از سوی شهروندان و مردم، نشان از وضعیت مطلوب نفوذ و امر شمولیت دارد و نشان می‌دهد که بستر نهادی و نهادسازی در زمینه مسائل مربوط به نفوذ مناسب بوده است. در غیر این صورت نشان از بحران نفوذ دارد.

در واقع ساختار سیاسی رسمی - قانونی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان بستر نهادی اصلی، ارتباطی مستقیم با بحث نفوذ دارد و می‌تواند عامل تولید بحران و یا عدم تولید بحران نفوذ باشد، و این برمی‌گردد به قدرت پاسخگویی این بستر به نیازهای مردم. به عنوان مثال، بستر نهادی نفوذ در دولت جمهوری اسلامی ایران بسیار خاص‌گراست تا عام‌گرا. منظور این است که بیشتر سیاست‌های تدوین‌شده، صرفاً متناسب با بخش‌هایی خاص از جامعه هستند و بهره‌برداری از آنها منوط به همسویی با دولت حاکم است که از میان آنها می‌توان قوانین مربوط به پوشش و یا قوانین استخدامی را مثال زد. بنابراین سیاست‌ها مبتنی بر ساختارهای جامعه شکل می‌گیرند، نه بر اساس اصل قانون‌گرایی و این امر نمی‌تواند برابری فرصت‌ها را برای همه اعضای جامعه فراهم کند. ضمن اینکه به معنای نادیده گرفتن خرده‌فرهنگ‌ها و نسنجیدن هزینه و سود نیز هست. بستر نهادی نفوذ در دولت جمهوری اسلامی ایران از نظر ساختار اداری و حکومتی نیز بسیار تمرکزگراست. اصل تمرکزگرایی فی‌نفسه بد نیست، اما اگر با به کار نگرفتن نیروهای بومی و محلی همراه شود، کارایی خود را از دست می‌دهد و اصل واگرایی و گریز از مرکز را تقویت می‌کند. به‌ویژه اینکه با ملتی با پیکربندی‌های فرهنگی مختلف مواجه باشیم.

این نکته می‌رساند که نگاهی تلویحی به بحران‌های احتمالی نشان می‌دهد که حل بحران‌های نفوذ در رأس حل سایر بحران‌ها قرار دارد. زیرا سخن از اینکه بحران‌ها می‌توانند در نهایت به بحران نفوذ ختم شوند، بدین معناست که حل بحران نفوذ به

معنای حل پیشینی بقیه بحران‌هاست. به نظر می‌رسد مدیریت تمامی بحران‌های دیگر، بیشتر متأثر از وجهه بحران نفوذ است. هیچ بخشی از بحران‌ها به مانند بحران نفوذ نمی‌تواند نشان‌دهنده قدرت دولت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط برقرار کردن میان ظرفیت و انفکاک ساختاری مورد نظر نظریه پردازان توسعه سیاسی باشد. ظرفیتی که در عصر جهانی‌شدن می‌تواند به محک آزمون سختی گذاشته شود.

### جهانی‌شدن و بحران‌های نفوذ در جمهوری اسلامی ایران

به طور کلی با هر چشم‌اندازی که به مفهوم جهانی‌شدن نگریسته شود، فرایند نیل به یک وضعیت باثبات در این عصر همراه خواهد بود با برخی فشارها بر نخبگان سیاسی برای ایجاد تغییر، تعدیل و نوآوری‌های نهادی. جهانی‌شدن، پدیده‌ای پیچیده با تأثیراتی گسترده و عمیق است، بدین لحاظ در صحنه اجتماعی و سیاسی تأثیرات متفاوتی نیز به جای می‌گذارد.

اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که نسبت جهانی‌شدن با بحران نفوذ چیست و چگونه می‌تواند باعث بحران نفوذ و شمولیت در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران شود؟ بحران نفوذ نسبت به بحران‌های دیگر بیشتر با ظرفیت حکومت در ارتباط است. حکومت‌ها همیشه می‌خواهند تصویری از خود ارائه دهند که در مجموع موزون و اطمینان‌بخش باشد. ولی بحران نفوذ گاهی این تصویرسازی را خدشه‌دار می‌کند، به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن که عصر نفوذها و شمولیت فرهنگ‌ها و برنامه‌های مختلف است.

بحران نفوذ که ممکن است دولت جمهوری اسلامی ایران در دوران جهانی‌شدن با آن روبه‌رو شود، آن است که با توجه به فشردگی زمان و مکان و برچیده شدن فاصله‌های مادی و معنوی، ایران به نحوی اجتناب‌ناپذیر متأثر از دغدغه‌های نفوذی در سطوح محلی، ملی و جهانی است، هر چند مطابق خواسته آن نباشد. از ویژگی‌های فراگیر جهانی‌شدن آن است که کسی نمی‌تواند در دهکده جهانی، بی‌خبر از نفوذ و شمولیت سیاست‌ها و برنامه‌های مختلف دیگری کاری انجام دهد. در این دهکده،

کشورهای صنعتی و پیشرفته با توجه به برتریشان در فناوری ارتباطات در پی فراگیرسازی ارزش‌ها و هنجارهای خویش‌اند.

نیروهای جهانی شدن از لحاظ اقتصادی (گسترش ارزش‌های اقتصاد بازار آزاد)، فرهنگی (گسترش ارزش‌های فرهنگی غرب) و سیاسی (روابط مرکز - پیرامون) می‌توانند الزاماتی را برای دولت ایران به وجود آورند و بحران‌هایی را برای آن ایجاد کنند که نیاز به استراتژی و تصمیم‌گیری است. به عنوان نمونه، جهانی شدن اقتصاد به معنای تحرک و جریان آزاد سرمایه در میان کشورها، ممکن است موجب تضعیف نفوذ دولت ایران در کنترل اقتصاد محلی (به‌ویژه در محدوده مرزها)، ملی و بین‌المللی خود گردد. جهانی شدن فرهنگ به معنای جهانی شدن محصولات فرهنگی غربی به‌ویژه آمریکایی از طریق برنامه‌های تلویزیونی، گسترش موسیقی و انتشار نوارهای فیلم برای بینندگان در سراسر جهان، می‌تواند موجب شود که دولت جمهوری اسلامی ایران نتواند نفوذ خود را بر فرهنگ‌های محلی، ملی و حتی در سطح بین‌المللی حفظ کند و آن را گسترش دهد.

جهانی شدن در حوزه سیاست نیز به سبب تولید بازیگران بی‌شمار غیر دولتی می‌تواند رقابت پیچیده‌ای را برای دولت مزبور ایجاد کند و موجب تضعیف نفوذ و در نهایت حاکمیت آن گردد. از آنجایی که بحران نفوذ و شمولیت، شاخص رابطه حاکمان جمهوری اسلامی ایران و مردم است، جهانی شدن می‌تواند گروه‌های جامعه ایرانی به‌ویژه «گروه‌های فروملی از جمله گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی یا نژادی که تعلقات ملی و پیوندها را با دولت مرکزی سست می‌بینند، وارد فرآیند واگرایانه ساخته، به استحاله ملی و تجزیه‌طلبی نیز منجر شود» (کاظمی، ۱۳۷۶: ۵۹). چرا که نفوذ به معنی همنوایی با سیاست عمومی اعلام شده از سوی قدرت مرکزی را از بین می‌برد.

ضمن اینکه جهانی شدن به خاطر ماهیت خود یعنی ایجاد شکاف‌های اجتماعی، قومی، زبانی، نژادی و دیگر شکاف‌های فرعی می‌تواند توانایی دولت جمهوری اسلامی ایران را در دستیابی به نفوذ به چالش بکشد. جمهوری اسلامی ایران اگر نتواند برای انجام کارکردها و کارویژه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود دست به ایجاد بالاترین سطح نهادسازی بزند، شکاف‌هایی از این نوع را شاهد خواهد بود؛ زیرا به

گفته پای، آن دسته از «نظام‌های سیاسی و برنامه‌ریزی حکومتی که توان بیشتری را نسبت به تغییرات دارند، عموماً نظام‌هایی هستند که گسترده‌ترین نهادینه‌سازی و کمترین آسیب‌پذیری را از خود بروز می‌دهند» (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۱۵).

جهانی‌شدن با خود ترتیبات نهادی یا «مجموعه‌ای پایا و باثبات از ترتیباتی که رفتار فردی یا گروهی را بر مبنای قوانین و رویه‌های خاص تنظیم می‌کند» (هیوود، ۱۳۸۷: ۱۱۵) به همراه می‌آورد و بستری ایجاد می‌کند که قوانین بازی آن، تعیین‌کننده نفوذ و شمولیت است و بحران دولت جمهوری اسلامی ایران زمانی اتفاق می‌افتد که قوانین مزبور را شناسایی نکند و برای آن دست به نهادسازی نزند. خلأ و فقر نهادی تقریباً باعث کژکارکردی نفوذی در همه حوزه‌های اجتماعی-سیاسی می‌شود. در این مواقع، نهادهای موجود چندان قادر به ایفای نقش و انجام کارکردشان نیستند و نیز از آنجایی که بحران نفوذ، چالشی مستقیم علیه نهادهای حکومتی است، جهانی‌شدن با سرعتی بیشتر از بقیه عوامل، کارآمدی نهادها را هدف قرار می‌دهد و آنها را با کسری مشروعیت مواجه می‌کند. این مسئله ممکن است نفوذ فراگیر دولت جمهوری اسلامی ایران را بر تمامی مناطق قلمرو حکومتی خود با اختلال و اشکال مواجه سازد. به‌ویژه آنکه در کشورهایی مانند ایران که تنوع قومی، نژادی، زبانی و مذهبی دارد، جهانی‌شدن می‌تواند حجم وسیعی از مطالبات و تقاضاها را در گروه‌های فراملی ایجاد کند که برآورده نشدن آنها منجر به تبعیت نکردن این دسته از گروه‌ها از دولت مرکزی و گسست تعلقات ملی شود و دولت را با بحران نفوذ و شمولیت مواجه سازد.

از طرف دیگر، دولت جمهوری اسلامی ایران با ترتیبات نهادی منبعت از تحولی انقلابی، شاید بیش از بقیه دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن با امر نفوذ و شمولیت سروکار داشته باشد. زیرا دولت‌سازی در این عصر یعنی میان «چهار کهکشان ارتباطی» (ر.ک: محسنیان راد، ۱۳۸۴) و عصر پست‌مدرنیسم و نقد فراروایت‌ها (ر.ک: حسینی‌زاده، ۱۳۸۶)، کاری بسیار سخت است و می‌تواند سبب شود که مردم، سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های دولتی را نپذیرند و از آن اطاعت نکنند. شاید بتوان شاخص‌های بحران احتمالی نفوذ را در عصر جهانی‌شدن برای دولت جمهوری اسلامی ایران را که عمدتاً حول محور رابطه مرکز - پیرامون است، در چند مورد خلاصه کرد.

### استخراج رفتار همنوایی ناشی از تحول انقلابی

منظور از استخراج رفتار همنوایی ناشی از تحول انقلابی این است که ممکن است فرایند جهانی شدن باعث شود دولت جمهوری اسلامی ایران که منبعث از تحولی انقلابی است، در زمینه پیروی خواستن و جلب اطاعت مردم از برنامه‌های تدوین شده در مرکز برای برخی از نقاط سرزمینی (مانند مناطق اهل سنت و ادیان دیگر) و نیز برخی از مسائل فرهنگی و هویتی دچار مشکل نفوذ و شمولیت شود؛ نقاطی که بخشی از کشور به حساب می‌آیند، اما حکومت مرکزی تصمیم می‌گیرد چیزی بیش از کنترل معمول را بر آنها اعمال کند. این امر به‌ویژه برای حوزه‌هایی اهمیت دارد که درجه بالایی از خودمختاری محلی و مصونیت از کنترل از مرکز را حفظ کرده‌اند. به عنوان نمونه «دولت تلاش کند تا واحدهای اداری منطقه‌ای فعالی را ایجاد نماید تا این واحدها بعضاً نفوذ مؤثر مرکز را بر سیاست‌گذاری‌هایی از قبیل برنامه‌ریزی‌های اقتصادی تضمین کنند» (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۳۶). اما اگر در آنجا واحدهایی وجود داشته باشد که مدتی طولانی اعمال نفوذ قوی داشتند و علاقه‌ای به تشریک مساعی در این زمینه نداشته باشند، آنگاه دولت با بحران نفوذ از نوع استخراج رفتار همنوایی مواجه خواهد شد.

ضمن اینکه ممکن است منشأ بحران نفوذ از نوع استخراج رفتار همنوایی سطح یا نوع تقاضا برای خدماتی باشد که از مرکز شهرستان‌ها یا روستاها سرچشمه می‌گیرد و دولت در مرکز، خود را برای تأمین آن تجهیز نکرده باشد. حال اگر این «انقلاب انتظارات روزافزون، موجی خودانگیخته یا غوغایی ساخته دست مخالفان دولت باشد، اهمیت آن کاهش می‌یابد» (همان: ۳۳۹).

اما برآورده نشدن تقاضاهای واقعی مردم حتی در دوردست‌ترین نقطه از تهران می‌تواند دولت را با این نوع بحران نفوذ مواجه کند و متغیر انسجام ملی - سیاسی را بر هم زند. به عنوان نمونه واگرایی از قانون و حکومت مرکزی در منطقه بلوچستان منجر شده، افراد به جای آنکه در محضر دادگاه و مراجع قانونی به حل و فصل اختلافات و دعاوی خود پردازند، از مشورت و چاره‌جویی ریش‌سفیدان یاری جویند یا خود به حل مسئله اقدام نمایند. نپذیرفتن و مقبول نبودن قوانین حقوقی و قضایی در جامعه، باعث شده اختلافات، بیرون از چارچوب قانونی حل و فصل شود و در نتیجه، میان حکومت

قانونی و اقتدار سنتی، ستیزی به وجود آید که واگرایی را دامن زده و بحران را تشدید کند. در چنین ساخت طایفه‌ای و ذات‌محوری، میزان پذیرش و مقبولیت دستورها و فرمان‌های رؤسای طوایف و مولوی‌ها<sup>(۲)</sup> از حاکمیت و دستورات حکومتی بیشتر است. بنابراین یکی از این عدم پذیرش‌ها، یا به عبارت بهتر تأثیر جهانی‌شدن بر عدم پذیرش‌ها، می‌تواند در حوزه استخراج رفتار هم‌نواایی باشد. جهانی‌شدن می‌تواند دولت جمهوری اسلامی ایران را در زمینه پیروی خواستن و جلب اطاعت مردم از برنامه‌های تدوین‌شده در تهران برای برخی از نقاط سرزمینی و نیز برخی از مسائل فرهنگی و هویتی دچار مشکل نفوذ و شمولیت کند. از آنجایی که یکی از عناصر جهانی‌شدن، تقویت هویت‌های خرد و کلان فرهنگی است، ممکن است در مناطق و یا حوزه‌هایی که احتمال وجود چنین خرده‌فرهنگ‌هایی است و یا درجه بالایی از خودمختاری محلی و مصونیت از کنترل از مرکز را حفظ کرده‌اند، تصمیمات حکومت به راحتی پذیرفته نشود و به صورت‌های مختلف و با ابزار خاص عصر جهانی‌شدن مانند شبکه‌های مجازی ارتباطی و... بیان شوند. به‌ویژه اینکه جهانی‌شدن سطح و نوع تقاضاها و مطالبات را بالا می‌برد و دست به خلق انتظارات روزافزون می‌زند.

### پیکربندی‌های فرهنگی

نوع دوم تقریباً شبیه نوع اول است، اما می‌تواند در تمامی سازمان‌ها و رفتار انسانی ساری و جاری باشد و «به زبان، لباس، مذهب، الگوهای شغلی، ساختار خانواده، الگوهای اقتدار، سواد، سمت‌گیری‌های مقطعی و موقتی، آرزوها، انضباط، ویژگی‌های روان‌شناختی، نژاد، ایدئولوژی و...» به طور خلاصه به تعداد زیادی از ابعادی که می‌توان سازگاری یا ناسازگاری با قدرت متمرکزساز را با آن سنجید - منتسب باشند» (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۳۹). در واقع این نوع بحران نفوذ در عصر جهانی‌شدن، بیشتر مرتبط با پیکربندی‌های فرهنگی و اقتصادی دولت با حواشی خود است. این نوع آن‌قدر مهم است که هیچ کشور توسعه‌یافته و یا در حال توسعه‌ای وجود ندارد که بتواند ادعا کند که این مشکل را کاملاً حل کرده و به سطحی از نفوذ دست یافته که در پرتو آن، تمامی مناطق جغرافیایی کشور ماهیتاً هم‌نوا بوده و با یکدیگر اختلافی ندارند.

ایران با داشتن پیکربندی‌های فرهنگی گسترده و متنوع، به شدت در معرض این نوع بحران در پهنه جهانی شدن است؛ زیرا تنوع چشمگیری میان مردم دشت‌های ساحلی، کوه‌های مرتفع و جنگل وجود دارد. «غالباً و نه همیشه، آنچه در چنین موقعیت‌هایی رخ می‌دهد، این است که هم نخبگان سیاسی مرکز نشین و هم مردم مستقر در مناطق خیلی متفاوت، در شرایطی که فقدان همدلی دوجانبه حکم‌فرما است، رویاروی یکدیگر می‌ایستند. تقریباً تمامی سیاست‌های نشأت‌گرفته از مرکز در وهله اول به این صورت تفسیر می‌شود که چگونه آنها رسوم یا فرهنگ منطقه‌ای را تهدید می‌کنند» (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۴۰). البته این بدین معنا نیست که باید تمامی پیکربندی‌های فرهنگی حذف شود و یا تمامی بستر نهادی آنها نابود شود. پیکربندی‌های فرهنگی زمانی تبدیل به یک بحران می‌شود که دولت، سیاست‌های همسانی را برای آنها در نظر بگیرد، یعنی بخواهد همه کشور را با وجود تنوع فرهنگی، یکسان‌سازی کند. در اینجا است که آنها واکنش نشان داده و دولت را با بحران نفوذ مواجه می‌کنند.

در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران، پیکربندی‌های فرهنگی ارتباط مستقیمی با سیاست‌گذاری فرهنگی<sup>(۳)</sup> پیدا می‌کند. زیرا نهادی با نام شورای عالی انقلاب فرهنگی، مسئولیت سیاست‌گذاری فرهنگی را در کشور به عهده دارد. وجود شورای عالی انقلاب فرهنگی لزوماً به معنی یکسان‌سازی سیاست‌های فرهنگی و نادیده گرفتن اصل تنوع فرهنگی نیست، اما اگر سیاست‌های فرهنگی کشور اصل را بر همسانی قرار دهند، پیکره‌های فرهنگی موجود در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران از خود مقاومت نشان داده و بر اساس زبان، لباس، مذهب، الگوهای شغلی، ساختار خانواده، الگوهای اقتدار، سواد، سمت‌گیری‌های مقطعی و موقتی، آرزوها، انضباط، ویژگی‌های روان‌شناختی، نژاد و ایدئولوژی‌های خود، آن را با بحران نفوذ مواجه می‌سازند. بنابراین اصول و راهبردهای سیاست فرهنگی باید اصل تنوع را مورد توجه قرار دهد تا با بحران نفوذ در عصر ناهماهنگی‌ها روبه‌رو نشود.

جهانی شدن با خلق انتظارات روزافزون در میان پیکربندی‌های فرهنگی گسترده و متنوع در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران باعث می‌شود تا مردم مناطق مثلاً کرد زبان، ترک‌زبان، عرب‌زبان و...، سیاست‌های همسان دولت برای خود را نپذیرند.



واکنش آنهاست که می‌تواند دولت را با بحران نفوذ مواجه کند. ضمن اینکه جهانی‌شدن خود باعث ایجاد پیکربندی‌های فرهنگی در لایه‌های اجتماعی ایران می‌شود که در اینجا نیز با سیاست‌گذاری‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برخورد پیدا خواهد کرد. اگر سیاست‌های فرهنگی کشور اصل را بر همسانی قرار دهد، پیکره‌های فرهنگی موجود در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران بر اساس اصول منشعب شده از ترتیبات جهانی‌شدن و پلورالیسم حاکم بر این ترتیبات، از خود مقاومت نشان داده و بر اساس زبان، لباس، مذهب و... آن را با بحران نفوذ مواجه می‌سازد.

### مرکزگرایی

پلورالیسم یا تکثرگرایی موجود در ترتیبات نهادی جهانی‌شدن ممکن است در ایران، سنتی قوی از مرکزگرایی فردی و جمعی نیز ایجاد کند. مرکزگرایی معمولاً نوعی واکنش به سیاست‌های تدوین‌شده در مرکز است. اصل یا یکی از اصول نهفته در جهانی‌شدن گریز از قاعده‌های تمرکزگرایانه است که در ابتدا بسیار نامریی است، اما تداوم آن می‌تواند باعث تولید بحران نفوذ شود. اصولاً در عصر جهانی‌شدن بیشتر هویت‌های پراکنده، خواهان شناسایی هویت خود به عنوان شهروند هستند و در برابر تلاش‌هایی که برای تغییر سبک زندگی‌شان انجام می‌شود، مقاومت می‌کنند. مقاومت‌ها در این دوران بیشتر ماهیتی شبکه‌ای و مبتنی بر افکار مشابه است تا مثلاً پی‌گیری منافع ملی.

این امر نشان می‌دهد که بحران نفوذ جهانی‌شدن در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران، نه تنها با ابعاد سازمانی برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌ها در ارتباط است، بلکه ابعاد اجتماعی-روان‌شناختی آن گسترده‌تر نیز هست. زیرا دولت جمهوری اسلامی ایران، ماهیتی دینی و نیز ساختی مرکزگرایانه دارد. این نوع اعمال نفوذ بر شهروندان می‌تواند هویت‌های پراکنده را در عصر جهانی‌شدن به مقاومت رهنمون کند. در اینجا بحث قومیت‌ها، مذاهب مختلف و به‌ویژه مرزنشینان در بستر دولت مزبور دوباره خود را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه ایران از سال ۱۳۵۷ تا به حال، چیزی حدود ۳۰۰۰۰۰۰ نفر از آوارگان افغانی را در نتیجه جنگ داخلی و نیز جمعیت زیادی از آوارگان سیاسی عراقی را در خود جای داده است. و یا علی‌رغم سلطهٔ فارس‌ها بر کشور و تمایلات مرکزگرایانهٔ

قوی دولت جمهوری اسلامی ایران، ایران یک موزاییک قومی، مذهبی و اجتماعی است که تقریباً نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهد. گروه‌های قومی ایران بر اساس تحول و رشد تاریخی خود از یکدیگر متمایزند و تفاوت‌هایی با هم دارند، اما در یک چیز مشترکند و آن نیز این است که آنها در مناطق مرزی زندگی می‌کنند و اقلیت‌های فرامرزی هستند (برای مثال کردهای ایران، هم‌مرز با کردهای عراق زندگی می‌کنند) و در مورد کردها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها نیز باید گفت که همگی اهل سنت هستند. اهل سنت از نظر اقتصادی و سیاسی، تعامل محدودی با حکومت مرکزی دارند ( Hashim, 1995: 25-7).

تأکید جهانی شدن بر تمایز و تفاوت و شفاف کردن مرزها، تأکید بر مکان، محل و سرزمین معین، جماعت‌گرایی یا اجتماع‌گرایی، نفی هر گونه آمیزش و اختلاط و تأکید بر خلوص و امر ناب، تأثیر بر زمان یعنی تبدیل زمان کرونولوژیک به حال بی‌پایان یا از بین رفتن تمایز میان گذشته و حال (هم‌زمانی یا در لحظه بودن) و محو خاطره و تاریخ و ایجاد ناامنی و اضطراب پایدار (ر.ک: شکرپیگی، ۱۳۸۵)، همگی مشخصه‌های جهانی شدن هستند که می‌تواند بحران مرکزگریزی نیز برای دولت جمهوری اسلامی ایران ایجاد کند. فرایندهای جهانی شدن فرهنگ در دهه گذشته، مصرف کالاهای فرهنگی جهانی در منطقه از جمله سی‌دی‌های فشرده، ماهواره، اینترنت، ویدیو، رادیو، تلویزیون، کامپیوتر و غیره، شرایطی متفاوت به وجود آورده است. یعنی جهانی شدن و مصرف کالاهای فرهنگی، به خرده‌فرهنگ‌ها و گروه‌های قومی این امکان را می‌دهد که به شیوه‌ای آرام بر متمایز بودن خود تأکید کنند و از یکسان شدن با فرهنگ مسلط سرباز زنند. اعضای این گروه‌ها تا حدودی به این دلیل بر تمایز شخصیتشان پای می‌فشارند که این کار را راهی برای مقاومت در برابر هژمونی و استیلای گروه‌های نیرومندتر می‌بینند؛ آنها در برابر انحلال فرهنگی در این جهان عمومی و گسترده مقاومت می‌کنند و از آمیخته شدن با عناصر داخل «دیگ ذوب» یا پذیرفتن سبک‌ها و هنجارهای گروه نیرومندتر سرباز می‌زنند.

## نتیجه‌گیری

بحران نفوذ از مفاهیم اساسی و کلیدی در علوم سیاسی و توسعه سیاسی است و تمامی دولت‌ها نیز هر یک به شیوه‌ای با آن مواجه می‌شوند و ناچارند آن را در نظر بگیرند. زیرا بر تمامی تصمیمات نهادی و غیرنهادی آنها تأثیر می‌گذارد. به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن که به واسطه ژله‌ای شدن مسائل، بحران‌ها شدت بیشتری نیز دارند. در این مقاله سعی بر آن بود تا این مسئله در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران سنجیده شود؛ دولتی که برآمده از یک تحول اساسی به نام انقلاب اسلامی است. به همین دلیل پرداختن به بحران نفوذ، امری بسیار ضروری برای جمهوری اسلامی ایران است که خواهان جایگاهی مناسب برای خود در سطح داخل و خارج از محیط فعالیتش است.

بحران نفوذ، دو بُعد ساختاری و محیطی (بین‌المللی) دارد و بر ثبات دولت و قانون اساسی تأثیر می‌گذارد. زیرا قواعد قانونی، بالاترین مرتبه را در سلسله‌مراتب نهادی در یک جامعه سیاسی تشکیل می‌دهد و نهادهای سیاسی مانند وزارت‌خانه‌ها، قوه قضاییه و حتی فرایند تدوین بودجه، بخشی از سطح دوم سلسله‌مراتب نهادی به شمار می‌آیند. بنابراین در این مقاله به احتمال رخداد آن در آینده نیز پرداخته شد. زیرا بحران نفوذ، تهدیدی بالقوه برای ساختارهای اصلی یا ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین یک نظام است که تحت فشار زمانی و شرایط کاملاً نامطمئن، اتخاذ تصمیمات حیاتی را ضروری می‌سازد. هر چند در خود فرصت را نهفته دارد و به این دلیل امری پیشگیرانه نیز به حساب می‌آید.

اما چیزی که مهم‌تر از بررسی بحران نفوذ در عصر جهانی‌شدن است، چگونگی مواجهه با آن است. مواجهه با آن یعنی چارچوب‌های ظرفیت‌سازی نهادی در عصر جهانی‌شدن. دولت جمهوری اسلامی ایران برای مواجهه با بحران نفوذ جهانی‌شدن و ایجاد ظرفیت در حوزه‌های نهادی، سازمان‌دهی، مدیریت دولت و مدیریت عمومی لازم است نوآوری را به عنوان یک ابزار استراتژیک در ظرفیت‌سازی خود در نظر بگیرد. در عصر تغییرات سریع تکنولوژی جهانی، نقش دولت، شهروندان و گروه‌های سازمانی سریعاً در حال تغییر است و سازمان‌های عمومی، خصوصی و سیستم‌های مدیریت یا به اختیار یا به دلیل فشار در حال تغییرند. در کنار تحولات دولتی، شهروندان هم از یک

نقش پذیرنده صرف به نقش چالش جو و مشارکتی تغییر ماهیت داده‌اند و نقش فعال‌تری را در مدیریت بازی می‌کنند و خواهان نفوذ متقابل بر دولت هستند.

ظرفیت و توانمندسازی، فرآیندی را شامل می‌شود که طی آن افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، نهادها و انجمن‌ها، توانایی‌هایشان را افزایش می‌دهند تا طی آن، وظایف اصلی را انجام داده و مسائل، راه‌حل‌ها و اهداف را تعریف و محقق کنند، نیازهای خود را درک کرده و رفع کنند. ظرفیت‌سازی، توانایی افراد، سازمان‌ها و جوامع محلی (ر.ک: بحث مرکز‌گرایی) برای انجام وظایف، حل مسائل، تدوین و دستیابی به اهداف است. ظرفیت‌سازی به معنای ایجاد، بهره‌برداری و حفظ پایدار ظرفیت برای کاهش فقر، افزایش خوداتکایی و بهبود کیفیت زندگی مردم است. ظرفیت‌سازی متکی به منابع درونی جوامع محلی و تقویت قابلیت‌ها و امکانات موجود است. از این طریق است که شرایط محیطی تحت کنترل قرار می‌گیرد و به خاطر عدم قطعیت‌های محیطی و منطقه‌ای و بین‌المللی، نوآوری به عنوان نیروی محرک در جهت افزایش ظرفیت در حوزه مدیریت استفاده می‌شود. به عنوان نمونه یکی از روش‌های ظرفیت‌سازی، در نظر گرفتن منابع انسانی محلی به عنوان سرمایه انسانی است. نوآوری‌های استراتژیک، در توسعه سرمایه انسانی، مشتمل بر ساختارمندی مجدد مدیریت منابع انسانی در تمام سطوح سازمان‌دهی است. مثلاً منابع انسانی متخصص محلی در بخش‌های مختلف، باید بر وظایف اصلی که منطبق با ضروریات سازمانی است، تمرکز کرده و بقیه واحدها را توانمند سازند. به طور کلی نوآوری در مدیریت منابع انسانی، ابزار کلیدی برای ظرفیت‌سازی و ارتقای آن در عصر جهانی شدن است؛ یعنی نیاز جدی به نوآوری در مدیریت منابع انسانی (به عنوان پدیده‌ای ظرفیت‌ساز که برای مواجهه با بحران‌های جهانی شدن استفاده می‌شود) برای توسعه بازمهندسی دولت و رفع بحران مزبور.

درون این راهبرد کلی ظرفیت‌سازی نهادی، راه‌کارها و پیشنهادهای بی‌شماری وجود دارد که می‌توان از آنها برای ظرفیت‌سازی نهادی و مواجهه با بحران نفوذ در عصر جهانی شدن استفاده کرد. بحرانی که بیشتر با ظرفیت حکومت در ارتباط است و شاخص اصلی آن نبود اعتماد و پذیرش مردم، به‌ویژه آسیب دیدگان از برنامه‌ها و سیاست‌های عمومی دولت، نسبت به حکومت و دولت‌مردان جامعه است. از این‌رو راه‌کارهای آن نیز باید برای بالا بردن ظرفیت و توانایی نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران برای مواجهه

با این نوع بحران باشد و شیوه‌ای کارآمد برای مقابله و حل بحران نفوذ و شمولیت ارائه شود. در واقع همان‌گونه که «لوسین پای» نیز تحلیل می‌کند، برای حل بحران نفوذ و شمولیت، تنها یک شیوه سه‌گانه وجود دارد که اجزای این شیوه جهان‌شمول عبارتند از: تقویت برابری و مساوات، ارتقا و افزایش ظرفیت و کارآیی حکومت، محقق نمودن تمایز و تفکیک ساختاری در تمامی ارکان نظام (Pye, 1967: 45-47).

اما در ذیل این سه شیوه می‌توان از مواردی مانند:

- تقویت شهروندان فعال محلی و مسئولی که هر یک با عنوان شهروند مصمم به مشارکت در زندگی سیاسی جامعه و تأثیرگذاری بر سرنوشت فردی و جمعی خود باشند.
- استقرار مقررات و قوانین عادلانه برای همه از یک طرف و فراهم نمودن فرصت‌های کاملاً برابر برای تمامی اعضای جامعه، برای دستیابی به منابع قدرت سیاسی، ثروت اقتصادی و ارزش فرهنگی از طرف دیگر.
- انفکاک و استقلال ساختارهای تشکیل‌دهنده جامعه از یکدیگر و تخصصی عمل کردن هر یک از آنها.
- تلاش همه‌جانبه و آگاهانه از طرف نظام سیاسی برای دستیابی به توانایی و ظرفیت جدید ملت‌سازی و کشورسازی.
- گذار از واگرایی ناشی از فرآیند توسعه به هم‌گرایی و تحقق فرآیند ملت‌سازی از طریق توسعه ارتباطات (این کار منجر به افزایش نفوذ دولت مرکزی بر تمامی قلمرو خود و در نتیجه افزایش توانمندی دولت در بازشناسی مطالبات افراد و گروه‌های اجتماعی و نیز ارتقای توان دولت در برآورده کردن و پاسخگویی به این نیازها و مطالبات می‌شود).
- ایجاد هم‌گرایی میان مردم و دولت از طریق ارائه برنامه‌های توسعه ملی (از این طریق می‌توان سازوکارهای جدید ادغام و اجتماعی کردن را که مهم‌ترین عوامل ایجاد یک اجتماع ملی هستند، به کار گرفت).

- به کارگیری الگوی عدم تمرکز به جای تمرکزگرایی، حداقل در سطوح اداری، به ویژه در مناطقی مانند کردستان، سیستان و بلوچستان، ترکمن صحرا، خوزستان و آذربایجان که دعوی عدم تمرکز دارند.

خلاصه تحقق عام‌گرایی به جای خاص‌گرایی، تفوق قانون‌گرایی بر ساختارهای جامعه، تأمین برابری فرصت‌ها برای همه اعضای جامعه، عدم تمرکز به جای تمرکزگرایی در ساختار اداری، توزیع مناسب و متناسب امکانات، استفاده از نیروهای بومی و محلی، نهادسازی در جهت ایجاد نهادهای کنترلی و حکومتی خرد و محلی، ایجاد هم‌گرایی به جای واگرایی در سراسر کشور، اجماع نخبگان و فرهنگ سیاسی نخبگان و مواردی از این نوع.

### پی‌نوشت

۱. منظور از تصمیمات نهادی، تصمیمات مبتنی بر قواعد و هنجارهای حاکم بر یک جامعه و فرد و نیز قواعد بازی است.
۲. مولوی‌ها که پس از انقلاب جایگزین سرداران و خوانین قبل از انقلاب شدند، روحانیون اهل سنت در منطقه هستند که قدرت و نفوذ بالایی دارند و حلقه اتصال باشندگان جنوب شرق کشور با حکومت هستند. چنین منزلتی سبب شده است مقبولیت مولوی‌ها نزد مردم به مراتب بیشتر از مقبولیت حاکمیت و جایگاه اجتماعی آنان فراتر از جایگاه علمی‌شان باشد.
۳. سیاست‌گذاری فرهنگی شامل اصول و راهبردهای کلی و عملیاتی شده‌ای است که بر نوع عملکرد یک نهاد اجتماعی در امور فرهنگی استیلا دارند. به این اعتبار، منظومه‌ای سامان‌یافته از اهداف نهایی بلندمدت، میان‌برد، قابل‌سنجش و نیز ابزار وصول به آن اهداف را دربرمی‌گیرد (ر.ک: Edgar & Sedgwick, 1999).

- بدیع، برتران (۱۳۷۶) توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، قومس.
- پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰) بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه خواجه سروری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۵) «بررسی گفتمان‌های غالب در بحث جهانی‌شدن»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۷.
- حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۶) اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۸) نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی، تهران، قومس.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۰) «افسون‌زدگی جدید هویت چهل‌تکه و تفکر سیار»، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران، فرزانه روز.
- شکر بیگی، عالیه (۱۳۸۵) جهانی‌شدن ملیت و هویت قومی در قوم آذری، پایان‌نامه دکتری، تهران.
- کاظمی، سید علی‌اصغر (۱۳۷۶) بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران، قومس.
- لاپالمبارا، ژ (۱۳۸۰) در پای و دیگران. بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محسنیان راد، مهدی (۱۳۸۴) ایران در چهار کهنکشان ارتباطی، تهران، سروش.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۱) تأثیر جهانی‌شدن بر قومیت‌ها، مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی‌شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها، تهران، روزنه.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۷) مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، تهران، علمی و فرهنگی.

- Boin, Arjen & etal (2005) *The Politics of Crisis Management*. New York: Cambridge. Cambridge University press.
- Edgar, Andrew & Peter, Sedgwick (1999) *Key Concept in Cultural Theory*, Routledge, London and New York.
- Hashim, Ahmed (1995) *the Crisis of the Iranian State*. Oxford: Oxford university Press.
- Held, David and et al (2000) *Global Transformations: Politics, Economics and Culture*. Cambridge: Polity Press.
- Mittelman, James. H (2000) *The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance*. Princeton: Princeton University Press.
- Pye, L (1967) *Aspects of Political Development*. Boston: Little Brown.
- Steger, Manfred B (2003) *Globalization*. New York: Oxford University Press Inc
- Tilly, C. & Stinchcombe, A.L. (1997) *Roads From Past to Future*. Lanham: Rowman & Littlefield.





دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۴۵-۶۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## نقد فلسفی جوهرگرایی فرهنگی در نظریه برخورد تمدن‌ها

\* اصغر میرفردی

\*\* علیرضا سمیعی اصفهانی

\*\*\* آرش موسوی

### چکیده

این مقاله به نقد فلسفی نظریه برخورد تمدن‌ها پرداخته است، که نظریه مهمی در گفتمان حاضر در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. طبق نظریه «هانتینگتون»، جهان را می‌توان به تمدن‌های متمایز تقسیم کرد و ارزش‌های تمدنی، تعیین‌کننده نوع برخورد کشورها با یکدیگر است. با انتخاب نقد فلسفی به عنوان رویکرد نظری و روش‌شناختی، متن نظریه هانتینگتون تجزیه و تحلیل شد. در این نظریه، ایدئولوژی جوهرگرایی فرهنگی به دو شکل قرار دارد: اول، مجموعه‌ای از ارزش‌های بنیادی وجود دارد که به‌طور تغییرناپذیری با گذشت زمان نیز حائز اهمیت باقی می‌ماند. دوم، بسیاری از افراد با پیشینه نژادی مشترک حتی در صورت مهاجرت، به این ارزش‌ها متوسل شده و در مواقع بحران، کشورهای خویشاوند و مهاجران با هم متحد می‌شوند. یافته‌ها نشان می‌دهد رهبران و سیاست‌هایشان بیش از باورهای فرهنگی نهان در تعاملات و تحولات سیاسی تعیین‌کننده هستند. زمانی که ارزش‌های فرهنگی، تعیین‌کننده کنش‌های رهبران سیاسی تلقی شود، اهمیت رهبری و قدرت نظارتی ملت‌ها نادیده و کم اهمیت انگاشته می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** نقد فلسفی، جوهرگرایی، برخورد تمدن‌ها، چندفرهنگ‌گرایی و تک فرهنگ‌گرایی.

as\_mirfardi@mail.yu.ac.ir

asamiei@yu.ac.ir

arashmsv58@gmail.com

\* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه یاسوج

\*\* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج

\*\*\* کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه یاسوج

## مقدمه

گرایش به تقسیم جهان به دو قلمرو بنیادی - ما در برابر آنها، خودی در برابر غیرخودی، متمدن در برابر وحشی، شهر خدا در برابر شهر انسان و غیره - برای توصیف روابط سیاسی انسان، قدمتی به اندازه خود تمدن دارد (Naugle, 2000: 1). برای مثال، مسلمانان به طور سنتی جهان را به دو قسمت دارالاسلام و دارالحرب تقسیم کرده‌اند. این شیوه، در عصر پس از جنگ سرد هم طرفدارانی دارد که کرهٔ خاکی را به طرق مختلف تقسیم کرده‌اند: «نواحی صلح» (غرب و ژاپن) و «نواحی آشوب» (دیگران) (Singer & Wildavski, 1993: 8)؛ شمال ثروتمند و جنوب فقیر و یا فرهنگ‌های متمایز غرب و شرق. هر چند این تمایزات بنیادی ممکن است تا حدودی منعکس‌کننده واقعیت باشد، شواهد بسیاری هم وجود دارد که ناقض کلی‌گویی‌هایی از این دست است. کشورهای غربی با هم می‌جنگند، همه در شمال ثروتمند نیستند و توسعهٔ اقتصادی در جنوب نیز در حال رخ دادن است. شرق از لحاظ مذهبی و فرهنگی کاملاً یکپارچه نیست. بنابراین این مدل دوگانه نمی‌تواند به روشنی پیچیدگی جهان امروز را توصیف کند.

پایان جنگ سرد بی‌تردید در زمرهٔ مهم‌ترین تحولاتی است که در اواخر قرن بیستم، سیاست بین‌الملل را دگرگون ساخته و چالش‌های فکری تازه‌ای را پیش‌روی ما قرار داده است (امیری، ۱۳۸۶: ۱۵). برای شناخت و تحلیل وضعیت جهان پس از دوره جنگ سرد و یا آنچه نظام نوین جهانی خوانده می‌شود، در غرب دو نظریهٔ عمده: یکی خوش‌بینانه و دیگری بدبینانه ارائه شده است. نظریهٔ نخست که «فوکویاما<sup>۱</sup>» ارائه کرده است، به پیروزی غرب در جنگ سرد معتقد است و پایان تاریخ و ختم تضادها و تفوق لیبرال دموکراسی غربی در سراسر کرهٔ خاکی را نوید می‌دهد (ر.ک: Fukuyama, 1992). به اعتقاد وی، لیبرال دموکراسی، شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است و تاریخ بشریت نیز مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار است که بخش اعظمی از جامعهٔ بشری را به سوی لیبرال دموکراسی سوق می‌دهد. نظریهٔ دوّم که «هانتینگتون<sup>۲</sup>» مطرح کرده، روزهای شادمانی غرب را زودگذر می‌بیند و دربارهٔ خطر دشمنی موهوم در قالب رویارویی و برخورد دو تمدن اسلام و غرب

1. Fukuyama  
2. Huntington

هشدار می‌دهد.

ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد در تابستان ۱۹۹۳ با انتشار مقاله‌ای در فصل‌نامه آمریکایی «فارین افیرز»<sup>۱</sup> و سپس بسط آن به کتابی جامع در سال ۱۹۹۶، نظریه جدید «برخورد تمدن‌ها» را مطرح ساخت و آن را چارچوب مفهومی یا پارادایم تحلیل رخدادهای بین‌المللی پس از جنگ سرد اعلام کرد. وی از احتمال نزدیکی و یا اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی و برخورد آنها با تمدن غرب سخن گفته و هشدار داده است (ر.ک: Huntington, 1993, 1996). وی بی‌آنکه همچون برخی از تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید برخورد تمدن‌ها می‌انگارد و بر اساس آن، بسیاری از حوادث و رخدادهای جاری جهان را به گونه‌ای تعبیر و تحلیل می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیه‌های نظریه جدیدش باشد (امیری، ۱۳۸۶: ۲۲).

وی تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن آفریقایی و خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور را منشأ درگیری‌های آینده و جایگزین واحد کهن دولت - ملت می‌بیند. به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو را شکل می‌دهد، زیرا:

- اختلاف تمدن‌ها اساسی است؛
- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است؛
- تجدید حیات مذهبی، وسیله‌ای برای پر کردن خلأ هویت در حال رشد است؛
- رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) شده است؛
- ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند؛
- منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است؛
- خطوط گسل موجود بین تمدن‌ها، امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک

دوران جنگ سرد شده است و این خطوط، جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند. این نظریه هانتینگتون که تفاوت‌های فرهنگی باعث برخورد می‌شود، ریشه در روان‌شناسی اجتماعی دارد (3: Russet et al, 2000). هانتینگتون معتقد است که «هویت را در هر سطحی - شخصی، قبیله‌ای، نژادی و تمدنی - می‌توان با توجه به یک «دیگر» - شخص، قبیله، نژاد و تمدن دیگر - تعریف کرد» (Huntington, 1996: 129). نسخهٔ جامعه‌شناختی این ایده را می‌توان در ایده‌های «زیمل»<sup>۱</sup> یافت (۱۸۹۸) که بعدها توسط «کوزر»<sup>۲</sup> تفسیر و بسط داده شد (۱۹۵۶).

نظریهٔ برخورد تمدن‌ها از بدو انتشار با واکنش‌های گسترده‌ای در محافل فکری، مذهبی، فرهنگی و سیاسی جهان روبه‌رو شده است. منتقدین هانتینگتون، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. برخی از دولت‌مردان غربی، طرح اینگونه مسائل را در این مقطع به لحاظ پیامدهای سیاسی آن جایز نمی‌بینند. از طرف دیگر، برخی از شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و همچنین مراکز مطالعاتی ذی‌نفوذ در آمریکا و اروپا نیز نظریات هانتینگتون را شایسته تأمل یافته و آن را در تحلیل مسائل جاری بین‌المللی مورد توجه قرار داده‌اند. تقریباً تمام جوانب نظریهٔ برخورد تمدن‌ها را محافل غربی و غیر غربی نقد کردند. هانتینگتون با طرح این نظریه موجب شد تا سیاست بین‌الملل، اهداف، تحلیل‌ها و ارزش‌های در حال شکل‌گیری بازنایشی شوند و پژوهشگران علم روابط بین‌الملل نیز در تحلیل اوضاع جدید جهانی، درصدد ارائهٔ پارادایم‌های نو برآیند.

اهمیت نظریهٔ هانتینگتون از آنجا ناشی می‌شود که نویسنده، از نظریه‌پردازان توانایی است که عرصهٔ نفوذ کلام او در غرب بسیار گسترده است و نظریاتش عمدتاً با دستورالعمل‌های استراتژیک برای غرب به طور اعم و به‌ویژه برای سیاست‌گذاران آمریکا همراه است. علاوه بر این هانتینگتون در مقالهٔ «برخورد تمدن‌ها» در واقع عصارهٔ بحث‌های مهمی را به میان می‌آورد که پس از بی‌اعتباری مکتب کمونیسم، در پاره‌ای از محافل غربی دربارهٔ تجدید حیات اسلام و برخورد اسلام و غرب رایج شده است. آیا

---

1. Simmel

2. Coser

فرهنگ اسلامی ذاتاً یک فرهنگ خشونت‌آمیز است؟ آیا هانتینگتون درباره برخورد تمدن‌ها اشتباه می‌کند، همان‌طوری که پایان تاریخ اشتباه است؟ هدف این مقاله، پاسخ به سؤالاتی از این دست است. این پژوهش نشان می‌دهد که جوهرگرایی<sup>۱</sup> تنها یک فلسفه نیست که هیچ ارتباطی با سیاست و فرهنگ نداشته باشد. در واقع فلسفه جوهرگرایی در عصر روشنگری، زمانی که امپریالیست‌ها از معیارهای اروپایی برای سنجش تمدن بودن یک فرهنگ استفاده می‌کردند، بسیار رایج بوده است. یکی از مشکلات اروپاییان در آن زمان، گسترش ارزش‌های اروپایی به کشورهای دیگر بوده و این پارادایم از طرف بسیاری از روشن‌فکران حمایت می‌شد. حتی امروزه در گفتمان بین‌الملل، ایده‌های تمدن جهان‌شمول یا پایان تاریخ، قسمتی از همین دکترین جوهرگرایانه است. این پژوهش استدلال می‌کند که شاخه‌های خاصی از چندفرهنگی، از جمله نظریه هانتینگتون نیز دچار همین آفت جوهرگرایی فرهنگی است.

صدری<sup>(۱)</sup> (۱۳۸۲) در مقاله‌ای با عنوان «مصاف تمدن‌ها» به بررسی نظریه هانتینگتون پرداخته و معتقد است که هر چند هانتینگتون با احیای مفهوم تمدن، باب تازه‌ای در نقد مسائل بین‌المللی گشوده است، او باید به شفاف‌سازی نظریه خود بپردازد و با مشخص کردن مفهوم روشنی از پارادایم خود و تمدن، دلایل مدعای «مصاف تمدن‌ها» را مشخص کند. او معتقد است نبوغ هانتینگتون نه در عمق تفکر سیاسی وی، بلکه در زیرکی و موقع‌شناسی اوست. از نگاه او، هانتینگتون تصور غلطی از تمدن دارد و آن را به درستی به کار نبرده است. در پایان، او دو سؤال مهم را مطرح کرده: منظور از تمدن چیست؟ دلایل مصاف تمدن‌ها کدامند؟ تمدن‌های مورد نظر هانتینگتون، از نظر او هیچ نقطه مشترکی ندارند و این بی‌مبالاتی مفهومی به جای افکندن نور روشنگری، تنها بیگانه‌هراسی را ترویج می‌دهد.

نصر<sup>(۲)</sup> (۱۳۷۳) از جمله پژوهشگران و صاحب‌نظران دیگری است که در مقاله خود با عنوان «برخورد تمدن‌ها و سازندگی آینده بشر» به بررسی و تحلیل برخورد تمدن‌ها پرداخته است و اثرات سیاسی آن را در جهان اسلام بررسی کرده است. او در پاسخ به

---

1. Essentialism

ادعای هانتینگتون، استدلال می‌کند که تمدن‌های سنتی که تاکنون بر تاریخ بشر حکومت کرده‌اند، دارای اصول مشترک معنوی و اخلاقی‌اند و این اصول است که ادیان حاکم بر تمدن‌ها متجلی ساخته‌اند. او معتقد است که امکان همزیستی مسالمت‌آمیز تمدن‌ها با اتکا به ارزش‌های معنوی، بیشتر از نزاع بین آنهاست.

سن<sup>۱</sup> (۱۹۹۹)، اقتصاددان و جامعه‌شناس هندی‌تبار، در کتابش به نام «هویت و خشونت»، نظریه هانتینگتون را به نقد کشیده و به این نکته اشاره دارد که هر فرد متعلق به گروه‌های متعددی است که گروه مذهبی تنها یکی از آنهاست. برای مثال، یک ریاضی‌دان مسلمان را تنها مسلمان دانستن و تنها با این ویژگی شناختن، منصفانه نیست. او در ادامه استدلال می‌کند که نادیده گرفتن هویت‌های دیگر بشر و او را به سطح هویت مذهبی تقلیل دادن که هانتینگتون انجام داده، خطرناک است. همواره هویت‌هایی همچون شغل، زبان، ملیت و پایگاه اجتماعی وجود دارد.

والث<sup>۲</sup> (۱۹۹۷)، محقق دیگری است که نظریه هانتینگتون را نقد کرده و آن را رد می‌کند. او استدلال می‌کند که این نظریه به طور مناسب تبیین نمی‌کند که چرا وفاداری در سطح ملی در دوران پس از جنگ سرد، اکنون تبدیل به وفاداری در سطح تمدنی شده است. او معتقد است که حتی اگر چنین امری هم اتفاق افتاده باشد، چرا باید به خشونت منجر شود. همچنین در پایان نتیجه می‌گیرد که تجویز چنین پارادایمی بسیار خطرناک بوده و القای آن عواقب وخیمی به بار خواهد آورد.

عجمی<sup>۳</sup> (۲۰۰۰)، استاد دانشگاه هاپکینز، در مقاله‌ای به نظریه برخورد تمدن‌ها انتقاداتی وارد کرده و استدلال می‌کند که این نظریه، نقش حکومت‌ها را به عنوان نیروی تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل نادیده گرفته است. بنابراین او معتقد است که حکومت‌ها بر اساس هویت تمدنی عمل نمی‌کنند و نقش تعیین‌کننده آنها در آینده نیز ادامه خواهد داشت. طبق نظر او، تمدن‌ها نیستند که حکومت‌ها را کنترل می‌کنند، بلکه بر عکس، این حکومت‌ها هستند که تمدن را کنترل می‌کنند. از دید او، دولت هنوز هم

---

1. Amartya sen

2. Estephen walt

3. Fouad ajami

قدرتمندترین عامل در عرصه مسائل جهانی است. به زعم او، قدرت بنیادگرایی اسلامی و هندو در حدی نیست که بتوان تمایل مردم به نوگرایی و سکولاریسم را نادیده گرفت. او نگرانی هانتینگتون نسبت به بنیادگرایی اسلامی را بی‌مورد دانسته و آن را تبلیغات اغراق آمیزی می‌داند که درباره این موضوع به راه افتاده است. او معتقد است بنیادگرایی بیشتر علامت هرج و مرج است تا علامت تجدید حیات.

چارچوب تحلیلی مورد استفاده در این پژوهش، چارچوبی شک‌گرایانه است که از آموزه‌های سقراط استخراج شده است. سقراط در محاورات فلسفی خود، ابتدا مفاهیم مورد بحث مخاطب خود را به صورت مرحله‌ای به حیطة نقد می‌کشید، ولی در مقابل هیچ نظریه کاملی به عنوان جایگزین بحث و ادعای نظری مخاطب خود ارائه نمی‌داد (ر.ک: Lau chek, 2005). در این چارچوب، ابعاد و گونه‌های جوهرگرایی موجود در دیدگاه هانتینگتون مورد نقد قرار می‌گیرد. طبق این روش، قبل از ساختن مسیر توسعه فرهنگ، فرضیه‌های هانتینگتون جداگانه بررسی می‌شود. بنابراین قبل از ساختن یک نظریه جامع برای تبیین رخدادها، مفاهیم اولیه به دلیل نداشتن انسجام کافی به چالش کشیده می‌شوند و به جای آنها هم هیچ تعریفی ارائه نمی‌شود.

### جوهرگرایی و برخورد تمدنی

می‌توان پذیرفت که نظریه هانتینگتون بیشتر مربوط به حوزه علوم سیاسی است، نه فلسفه، بنابراین می‌توان ارزش یک نقد فلسفی را به چالش کشید. در پاسخ می‌توان گفت فرضیات اولیه هانتینگتون از یک سنت متافیزیکی گسترده‌تر گرفته شده است. حتی اگر عمده این فرضیات به صورت ناآگاهانه بیان شده باشد، نیاز به توجیه نظری و یا هر ادعایی باید بالاخره در نقطه‌ای متوقف شود که همان قلمرو پیش‌فرض‌های متافیزیک است. در واقع متافیزیک، استعاره‌ای است که دیگر استعارات از آن مشتق می‌شود. دکترین متافیزیک جوهرگرایی خود به صورت استعاره‌های متنوع دیگری بیان شده است، از جمله هارمونی نوازندگان یک ارکستر و یا ترکیب بخش‌های مختلف یک کل (Berlin, 1997: 312).

نظریه هانتینگتون درون یک سنت فلسفی قرار می‌گیرد که جوهرگرایی نامیده می‌شود. در حالی که بسیاری از منتقدان سیاسی، ادعاهای هانتینگتون را به چالش کشیده‌اند، اما برای کشف منشأ خطای او، آن طور که باید و شاید به عمق کار او نپرداخته‌اند. از آنجایی که هانتینگتون اولین نفر نیست و آخرین نفر هم نخواهد بود که نظریه برخورد تمدنی را مطرح خواهد کرد. پس لازم است به چارچوب متافیزیکی که چنین نظریاتی را حمایت می‌کند پرداخت و آن را به چالش کشید. برای مثال وقتی استاد دانشگاه جان هاپکینز، فؤاد عجمی، برخورد تمدنی بین اکثریت مسیحی ارمنستان و اکثریت مسلمان آذربایجان را به چالش کشید، تحلیل‌گر سیاسی، روبرت کاپلان می‌پذیرد که «چون نظریه هانتینگتون بسیار کلان است، جزییات آن به راحتی هدف انتقاد قرار می‌گیرد» (Robert Kaplan, 2000: 46).

بنابراین می‌توان استدلال کرد تا آنجایی که بحث بر سر این است که جنگ بین تمدن‌ها کجا اتفاق می‌افتد، نظریه برخورد تمدن‌ها بدون چالش باقی خواهد ماند. داده‌ها را می‌توان طوری اصلاح کرد و شکل داد که استدلالی را به پیش ببرد. البته این بدین معنی نیست که داده‌ها در این مورد کم اهمیت و بی‌فایده هستند. در حقیقت درستی ادعاهای هانتینگتون در نهایت تا حدود زیادی بستگی به داده‌های تجربی دارد. با این حال، اگر ویژگی‌های تمدن‌های مورد نظر او مورد سؤال قرار گیرد و ثابت شود که چنین ادعاهایی با گسترش واقعی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها مطابقت ندارد، استدلال‌های او زیر سؤال خواهد رفت. بنابراین هانتینگتون باید با سؤالات عمیق‌تر و اساسی‌تری به چالش کشیده شود. مهم نیست که محتوای تمدن‌ها و فرهنگ‌های مورد ادعای هانتینگتون چیستند و یا مثلاً تمدن اسلامی چیست؟ هر چند چنین سؤالاتی هم مهم هستند، اما سؤال اساسی در اینجا درباره‌ی الگوی توسعه فرهنگ است. می‌توان با تعریف هانتینگتون از فرهنگ مبنی بر گروهی از ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و شیوه‌های تفکر که برای نسل‌های متوالی حائز اهمیت است، موافق بود. همچنین می‌توان هنجارها و ارزش‌های فرهنگی را در طول زمان به طور نسبی ثابت و بدون تغییر فرض کرد. با این حال هانتینگتون از این هم فراتر می‌رود و مدعی تغییرناپذیری مطلق ارزش‌های بنیادی می‌شود.

«جوهر خاص و منحصر به فرد تمدن‌ها، تداوم تاریخی طولانی مدت



آن‌هاست. تمدن در حقیقت طولانی‌ترین داستان تاریخ است. امپراطورها و دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، تمدن‌ها می‌مانند و انقلاب‌های ایدئولوژیک اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همواره زنده هستند» (Huntington, 1996: 43).

آنچه در اینجا مورد تأکید قرار می‌گیرد این است که آیا بین فرهنگ و باورهای بنیادی در طول زمان و مکان، رابطه‌ای ضروری وجود دارد یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا بین اسلام، خشونت، تمدن چینی و کنفوسیوسی یا بین تمدن غربی و مسیحیت لزوماً رابطه‌ای وجود دارد؟

بنابراین اگر بتوان ثابت کرد که اسلام و خشونت جدانشدنی هستند، بدین معنا است که دنیای اسلام مجبور نیست در چرخه خشونت وارد شود. تغییرناپذیری مطلق باورهای بنیادی، چیزی است که در اینجا به چالش کشیده می‌شود، نه خودباورها و ارزش‌های بنیادی.

جوهرگرایی مبتنی بر این عقیده است که افراد و پدیده‌ها، ویژگی‌ها و اهدافی دارند که در ایجاد هویتشان نقش کلیدی بازی می‌کنند (Lau chek, 2005: 16). بنابراین هر کس به طور طبیعی طبق جوهره‌اش عمل می‌کند. از آنجایی که اشیا و کنش‌گران بر اساس جوهره‌شان تعریف می‌شوند و هویت خود را از دیگران نمی‌گیرند، بلافاصله از همدیگر بازشناخته می‌شوند. این دوگانه‌گرایی<sup>۱</sup> که دو هویت یا پدیده را در مقابل هم قرار می‌دهد، همیشه فلسفه هستی را تحت تأثیر قرار داده است. خیر و شر، ذهن و جسم، خودی و غیرخودی<sup>۲</sup>، تضادهای دوگانه مانع‌الجمع هستند و هیچ نقطه اشتراکی ندارند و با همسو کردن خود با یک اصل متفاوت، با هم ناسازگار می‌شوند.

برای دقیق‌تر کردن تحلیل، لازم است دیگر ویژگی‌های جوهرگرایی را به خوبی توصیف کرد. پل گریفیتس<sup>۳</sup>، فیلسوف علم، معتقد است که جوهرگرایی سه خصلت دیگر دارد: تغییرناپذیری توسعه‌ای (تکاملی)<sup>۴</sup>، طبیعت‌گونه‌ای<sup>۵</sup> و پیامد مورد نظر<sup>۶</sup>. این مفاهیم

1. Dualism
2. Self and other
3. Paul Griffiths
4. Development fixity
5. Species nature
6. intended outcome

بیشتر در مطالعات ژنتیک استفاده می‌شود. تغییرناپذیری تکاملی به این معنا است که یک ویژگی در محیط، نسبت به تغییرات هیچ حساسیتی (واکنشی) ندارد و انحراف از توسعه اولیه‌اش یک نقص محسوب می‌شود (Griffiths, 2002: 61). حتی اگر محیط نامناسب باشد، مسیر تکامل تغییری نمی‌کند. در زمینه فرهنگی، یک فرهنگ خاص در مسیر توسعه‌ای - تکامل تغییرناپذیر خود باقی می‌ماند، حتی اگر تغییرات و تأثیرات دیگر فرهنگ‌ها، آن فرهنگ را تحت الشعاع قرار دهد. این نظریه مبتنی بر آن است که تمدن از ابتدا دارای جوهره‌های خاص بوده که در طول زمان پتانسیل‌های خود را آزاد می‌کند. طبیعت‌گونه‌ای به این معنا است که ویژگی‌های ذاتی معینی، شخصیت یک مقوله، طبقه‌ای از ارگانسیم یا یک فرهنگ را منعکس می‌کنند و یک جهان‌شمولی را تداعی می‌کند (Huntington, 1996: 61).

برای مثال انسان از دیگر جانداران متمایز است، چون دارای توانایی‌های ذهنی است. دریافت فرهنگی یک فرهنگ خاص از دیگر فرهنگ‌ها متمایز است، چون ارزش‌های تغییرناپذیری نسبت به دیگر فرهنگ‌ها دارد. از طرف دیگر، یک فرهنگ دلیل منطقی برای وجود در یک اجتماع - اتکا به مجموعه‌ای از ارزش‌هایی که آن فرهنگ را تعریف می‌کند - ارائه می‌کند. بنابراین یک شخص نیز به واسطه اتکا به ارزش‌هایش از شخص دیگر با فرهنگ متفاوت متمایز می‌شود. مهاجران قومی<sup>۱</sup> طبق نظریه هانتینگتون، به ارزش‌های بنیادی وابسته هستند که اجدادشان در کشورهای مبدأ دارند و هانتینگتون نسبت به وفاداری آنها به کشور میزبان تردید دارد.

پیامدهای مورد نظر یعنی ویژگی‌های ذاتی تعیین می‌کنند که ارگانسیم یا فرهنگ، چگونه و از طریق چه راه‌کارهایی توسعه و تکامل می‌یابند. محرومیت از آنها به معنای ایراد اساسی است و محیط‌هایی که مانع از رشد و تطور آنها می‌شود، جایگاه بد و نامناسب محسوب می‌شود (همان: ۷۱). بنابراین از آنجایی که انسان قدرت تعقل دارد، انتظار می‌رود موجودی منطقی باشد. توسعه و تطور جوهره (ذات) هر کس یعنی کشف اهداف و سرنوشت آن شخص در زندگی. در جوهرگرایی فرهنگی، هر کس برای پذیرفته شدن در یک فرهنگ وظیفه دارد کنش‌هایی انجام دهد که در آن فرهنگ مرسوم و رایج هستند

---

1. Diasporas

(Lauchek, 2005: 19). این امر این فرضیه را تداعی می‌کند که عضویت در یک اجتماع

خاص به واسطه توانایی صحبت به زبان مادری در آن فرهنگ است.

زبان جوهرگرایی بر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها تأثیر می‌گذارد، یعنی یک فرهنگ یا تمدن، ویژگی‌های بنیادی دارد که در مقابل تغییرات مقاومت نشان می‌دهد و آن فرهنگ را از دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها متمایز می‌کند. یک جوهره خاص، هدف تمدن‌ها را معین می‌کند و بنابراین تغییرات ارزش‌های بنیادی باعث سرکوب و ممانعت توسعه از جانب دیگر فرهنگ‌ها می‌شود و هم خود آن فرهنگ دچار فروپاشیدگی درونی خواهد شد (همان: ۱۶). از دست دادن جوهره، به معنای از دست رفتن هویت و اهداف می‌شود. البته ارزش‌های پیرامونی را می‌توان بدون آسیب فرهنگی کنار گذاشت، اما در چارچوب دوگانه‌گرایی، تعامل بین فرهنگ‌ها برای ارزش‌های بنیادی این فرهنگ‌ها مضر محسوب می‌شود و باید شدیداً از آنها پرهیز کرد.

در اینجا باید دو نکته را مد نظر قرار داد: ابتدا رویکرد جوهرگرایانه، تغییرناپذیری تمامی ارزش‌ها و نهادها را تأیید نمی‌کند. این رویکرد آزادانه می‌پذیرد که تمدن‌ها می‌توانند با گذشت زمان و در طول تحول، خود را سازگار کنند، اما اصرار دارد که ارزش‌های بنیادی وجود دارد که علی‌رغم تحولات زیاد، تغییرناپذیر باقی می‌مانند. در آثار هانتینگتون او می‌پذیرد که در گذر زمان می‌توان ارزش‌های فرهنگی خاصی را کنار گذاشت. برای مثال، زمانی آمریکا حساسیت شدیدی نسبت به نژاد و قومیت از خود نشان می‌داد، اما در حال حاضر اینگونه نیست. از لحاظ تاریخی، سفیدپوستان آمریکا خود را از رنگین‌پوستان، مکزیکی‌ها و سرخپوستان متمایز می‌دانستند و آنها را از اجتماع خود می‌رانند، ولی با ظهور نهضت حقوق شهروندی، چنین تبعیضاتی به تدریج محو شد. با این حال، هانتینگتون خاطر نشان می‌کند که فرهنگ انگلو-پروتستانی، ویژگی تعیین‌کننده جامعه آمریکا باقی خواهد ماند (Huntington, 2004: 57). ممکن است این ارزش‌ها تا مدتی مسکوت باقی بمانند، اما با گذشت زمان دوباره احیا خواهند شد. این چیزی است که فؤاد عجمی<sup>۱</sup> به آن باور دارد:

---

1. Fouad ajami

«تمدن مورد نظر هانتینگتون، کامل و دست نخورده است، نفوذناپذیر زیر یک سقف جاودانه، تمدن‌هایی که در طول جنگ سرد زنده به گور شده بودند (اسلامی، ارتدوکس، اسلاو، کنفوسیوس، ژاپنی، هندی و غیره). وقتی سنگ‌ها دوباره غلتیدن آغاز کردند و غبارها کنار رفت، این تمدن‌ها سر بر آوردند و ادعای وفاداری به اجداد خود را مطرح کردند» (Ajami, 2000: 63).

دوم، رویکرد جوهر‌گرایانه استدلال می‌کند که ارزش‌هایی معینی علی‌رغم ناکامی‌های انسان به راه خود ادامه خواهند داد. برای مثال، در دوران خودکامگی قرون شانزده و هفده، حاکمیت قانون بیشتر نقض می‌شد (Huntington, 1996: 70). روی هم‌رفته کنش‌های خاصی مثل حاکمیت قانون وجود دارد که هسته اصلی و همیشگی تمدن غربی را شکل می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد گروهی از ارزش‌ها وجود دارد که علی‌رغم تحریف آشکار توسط رهبران سیاسی و افراد عادی، هنوز اعتبار کافی دارند. در ظاهر، این امر با تعریف خود هانتینگتون از فرهنگ تمدن در تناقض است. «ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و سبک‌های تفکر که نسل‌های متوالی در یک جامعه خاص برای آنها اهمیت ویژه‌ای قایل می‌شوند» (همان: ۴۱). از آنجایی که در دورانی که حکومت قانون به خوبی اجرا نمی‌شد، قانون نیز جزیی از فرهنگ محسوب نمی‌شد، کشورهایی از این دست مثل فیلیپین با اندونزی به دلیل داشتن سیستم‌های قانونی ضعیف، اینگونه توصیف می‌شوند (Lau chek, 2005: 20).

بنابراین به نظر می‌رسد ارزش‌های بنیادی یا جوهره‌ها که حاکمیت قانون یکی از آنهاست، مانند نیروهای غیر مشخص و متعالی عمل می‌کنند که رشد تمدن را کنترل کرده، علی‌رغم ناکامی‌های بشری، همچنان دست‌نخورده باقی می‌مانند. پس این جوهره‌ها تبدیل به هویت‌های متافیزیکی و انتزاعی می‌شوند که وجودشان مستقل از افرادی می‌گردد که آنها را شکل می‌دهند. در چنین دنیایی، تمام کنش‌ها و کنشگران آنها باید همسو با این نیروها عمل کنند. بنابراین «مردمان یک تمدن در معرض خشونت هستند، چون نیروهای فرهنگی آنها را هدایت می‌کنند» (Huntington, 1996: 21).

برلین معتقد است جوهرگرایی به دلیل خاصیت «شدیدا ضد تجربی‌اش» بی‌اعتبار است. چون اگر قرار بود که جوهرگرایی به واسطه شواهد تجربی ثابت شود، به راحتی قابل رد کردن است. اما حتی اگر ضد شواهدی<sup>۱</sup> هم وجود داشته باشد، می‌توان ادعا کرد که ذهن برای کشف عوامل و دلایل زیربنایی نهفته ناتوان است (Berlin, 1997: 103-131).

## تک‌فرهنگ‌گرایی<sup>۲</sup>

عصر روشنگری، دوره‌ای بود که در آن، جوهرگرایی تبدیل به یک دکترین اساسی شد. اروپاییان، گسترش ارزش‌های خود به دیگر کشورها را وظیفه خود تلقی می‌کردند. آنها به نام «متمدن کردن دیگر قبایل»، اعمال ظالمانه متعددی از قبیل برده‌داری، استعمارگری، تبعیض نژادی و جنگ مرتکب شدند. با خلق معیاری که تنها برای یک فرهنگ قابل دسترسی بود، دیگر فرهنگ‌ها به عنوان غیر متمدن و نادان تلقی می‌شدند. استدلال می‌شد که به غیر از فرهنگ غربی، دیگر فرهنگ‌ها فاقد سنت و ادبیات علمی و فلسفی هستند. در فرهنگ غالب، اینگونه جا افتاده بود که ابداعات و کشفیات دیگر فرهنگ‌ها تا زمانی که همسو با فرهنگ غالب در نیابند، ارزش چندانی ندارند. اگر گفته می‌شد که چینی‌ها، کاغذ، باروت، چاپ و آهن ربا را اختراع کرده‌اند، اما این اروپایی‌ها بودند که از آن استفاده بهینه کردند. به طور مشابه، هر چند عرب‌ها و هندوها به عنوان پیشروان سیستم عددی محسوب می‌شدند، ابعاد موفقیت‌های آنها در ریاضیات تا سال‌های اخیر ناشناخته مانده بود (Lau chek, 2005: 41). بعد از انکار این واقعیت که دیگر فرهنگ‌ها هم دارای علوم و ریاضیات هستند، کتاب‌های تاریخ، اروپامحور شدند. در حالی که تحقیقات زیادی صورت می‌گیرد تا تاریخ‌های منتشرشده جدید را در معرض دید قرار دهند، بسیاری از کتاب‌ها و متون هنوز هم مطالب و یافته‌های جدید را منعکس نمی‌کنند. بنابراین فرهنگ‌های دیگر، غنای فرهنگی خود را از دست می‌دهند. بسیاری از مسلمانان نسبت به مدرنیته، احساس بیگانگی می‌کنند. «ماهاتیر محمد»، نخست‌وزیر سابق مالزی، نسبت به بی‌میلی مسلمانان در کسب دانش اظهار شکایت

1. Counter-evidence

2. Monoculturalism

۵۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳  
می‌کند، در حالی که دانش غربی و سکولار تا حدود زیادی مدیون متفکران اسلامی از جمله ابن سینا و ابن رشد است (Mohammad, 1989: 25).

در سایه چنین تعصبات فرهنگی است که «ماکس وبر» و دیگر متفکران غربی، فرهنگ‌های غیر غربی را ضعیف، دون‌مایه و عقب‌افتاده می‌پنداشتند. برای مثال وبر ادعا می‌کرد که سرمایه‌داری نمی‌توانست از تمدن‌های چین، هند و یا مسلمان سرچشمه گیرد، چون آنها جهان‌بینی و اخلاق کاری پروتستانیسم را نداشتند (Weber, 1969: 265). او خاطر نشان می‌کند که سرمایه‌داری می‌توانست به خارج از مرزها هم سرایت کند، اما عوامل و عناصر سرمایه‌داری در کشورهای دیگر وجود نداشت. این یعنی تنها غرب، قادر به نوآوری و خلق ایده‌های بکر است.

این ایده که دیگر تمدن‌ها در واقع متمدن نیستند، یکی از انگیزه‌های اصلی استعمارگری بود. این ایده، کشورهای انگلستان، فرانسه و دیگر ابرقدرت‌ها را تشویق کرد که سرمایه‌های دیگر کشورها را به تاراج ببرند. حتی روشن‌فکران، چنان از اهداف انسان‌دوستانه مطمئن بودند که در حمایت از استعمارگری قلم می‌زدند. یکی از مثال‌های بارز، «جان استورات میل» است. میل شدیداً بریتانیا را تشویق می‌کرد تا قسمت‌های بیشتری از هند را اشغال کند. اما ذکری از این نکته به میان نمی‌رفت که چگونه تولید انحصاری تریاک، سلامت شهروندان هندی و چینی را به مخاطره می‌انداخت. میل، کشورش را به خاطر فعالیت در جهت خدمت‌رسانی به دیگران و چشم‌پوشی از منافع خود به نفع دیگران می‌ستود. از نظر چنین افرادی، انگلستان مصمم بود ظلم را ریشه‌کن کند و خود را متعهد به بالاترین اصول و ارزش‌هایی می‌دانست که به زعم او، متأسفانه اروپاییان بدبین، درک نادرستی از آن داشتند. با سوءاستفاده از بی‌اعتمادی موجود بین دیگر فرهنگ‌ها، استعمارگران از اتحاد میان نژادهای دیگر جلوگیری کردند تا حاکمیت خود را گسترش دهند. اینگونه اعمال اروپاییان در دوران استعمار و پس از آن، با هیچ چالشی روبه‌رو نشد.

در عرصه روابط بین‌الملل، فوکویاما به نوعی چارچوب تک‌فرهنگ‌گرایانه<sup>۱</sup> را در اثرش

---

1. Monoculturalist

«پایان تاریخ»<sup>۱</sup> اتخاذ کرده است، جایی که او استدلال می‌کند جست‌وجو برای سیستم اقتصادی و سیاسی ایده‌آل به واسطه موقعیت سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی، به عنوان دو سیستم غربی، به پایان رسیده است. دنیا وارد دوره‌ای از هارمونی (هماهنگی) شده است، چون دیگر اثری از درگیری‌های جهانی بر سر ایدئولوژی‌ها و مدل‌های اقتصادی و سیاسی نیست، بلکه تمام دنیا باید لیبرال دموکراسی را در آغوش گیرند. اکنون وقت آن است که زمان را صرف حل مسائل اقتصادی و تکنولوژیک طاقت‌فرسا کرد (Fukuyama 1992: 160-161).

با فرض اینکه او درست استدلال می‌کند، به هیچ‌وجه مشخص نیست که در این مرحله، همه حکومت‌ها این مدل را برای جوامعشان برگزیده باشند. مثل ایران، بسیاری از کشورهای عربی هم مدل مذهبی را به جای مدل غربی برگزیده‌اند. هانتینگتون به درستی گفتمان فوکویاما را به دلیل «دور بودن از واقعیت» رد می‌کند (Huntington, 1993: 32).

ایده فوکویاما، قسمتی از گفتمان تمدن جهانی است. این گفتمان، طرفدارانی هم دارد که ادعا می‌کنند یک فرهنگ جهانی ظهور کرده است. اما بر اساس نظریه هانتینگتون، نمونه ایده‌آل اشتباه است و نشان می‌دهد که بر سر یک مشترک (با اینکه انگلیسی بسیار رایج است، اما در مقایسه با زبان‌هایی همچون ماندارین، برتری خود را از دست می‌دهد)، فرهنگ مشترک و مذهب مشترک، توافقی وجود ندارد. به تعبیر هانتینگتون، این گفتمان نه تنها از تبیین این واقعیت‌ها ناتوان است، بلکه از سه فرضیه اشتباه هم رنج می‌برد. اولین آنها، خطای تک‌گزینه‌ای بودن است. هر چند کمونیسم فروپاشیده است، لیبرال دموکراسی به هیچ‌وجه در بازار ایده‌ها برنده نبوده است. مذاهب و ایدئولوژی‌های مختلف برای یافتن طرفدار، در حال مبارزه هستند. دوم اینکه، تعامل زیاد منجر به فرهنگ مشترک نمی‌شود. پیشرفت تکنولوژیک، تجارت بین‌المللی و استقلال اقتصادی، کشمکش‌ها و تضادها را کمتر نکرده‌اند. سوم اینکه، هرج و مرج و نزاع بر سر غربی‌سازی<sup>۲</sup> و مدرنیزاسیون<sup>۳</sup> هنوز هم به قوت خود باقی است. «تمدن غربی در قرون

---

1. End of the history  
2. Westernization  
3. Modernization

۶۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳  
هشتم و نهم شکل گرفت، اما تا قرون هفدهم و هجدهم مدرنیته نشد. بسیاری از کشورها بدون اینکه غربی شوند، مدرن شدند» (Huntington, 1993: 66-72).

در نهایت تحلیل فوکوباما، اشتباه است، چون او به این نکته واقف نبوده که افراد چشم‌اندازهای رقابتی نسبت به زندگی خوب دارند که این حس رقابت را نمی‌توان از طریق وارد کردن تکنولوژی و زبان مشترک از بین برد (Lau chek, 2005: 26). ایده تک‌فرهنگ‌گرایی به دلایلی که هانتینگتون هم به آنها اشاره کرده، ایده‌ای جوهر‌گرایانه است. متأسفانه خود هانتینگتون نیز در چنین دامی افتاده و جوهره‌های فرهنگی را ثابت و همیشگی تلقی می‌کند و فرهنگ‌های مختلف را طبق جوهره‌شان مرزبندی می‌کند.

### چندفرهنگ‌گرایی<sup>۱</sup>

در واکنش به تک‌فرهنگ‌گرایی، چندفرهنگ‌گرایی در تلاش است آسیب‌های ناشی از انحصار فرهنگی را جبران کند، با این فرض که هر فرهنگ مجزا به اندازه فرهنگ غالب می‌تواند نقش ایفا کند. جست‌وجوی روزافزون برای یافتن داشته‌های فرهنگی و تمدنی، مثل موج عظیمی است که تمام جهان را درمی‌نوردد. محققان، سیاستمداران و رهبران اجتماعی در تلاشند تا همه اشکال خطاهای سیاسی را از بین ببرند و نقش مهمی را که گروه‌های اقلیت ایفا می‌کنند، مد نظر قرار دهند. در همه رشته‌ها، اصول اصلاح می‌شوند و بسط داده می‌شوند. شناسایی و درک دست‌آوردهای دیگر فرهنگ‌ها برای بسیاری از گروه‌های قومی، مایه غرور و مباهات است. برای مثال در قرون وسطا<sup>۲</sup> چینی‌ها با هندی‌ها و اعراب با هندوها و یونانی‌ها روابط بسیار نزدیک علمی داشتند. اعراب، بسیاری از دست‌آوردهای علمی و ریاضی را به سمت غرب روانه کردند (Nelson et all, 1993: 14). در نتیجه مسائل زیادی مطرح شد و پوشش جامعی از فعالیت‌های بین‌تمدن‌ها مسیر آینده را مشخص می‌کرد.

بدون شک چندفرهنگ‌گرایی، فرهنگ‌های مختلف و دستاوردهایشان را به جایگاه بالاتری سوق داده است، اما نگاه به فرهنگ به عنوان یک دژ تسخیرناپذیر که مدام در

---

1. Multiculturalism  
2. Dark ages



حال جنگ با دیگر فرهنگ‌ها است، مهم‌ترین نقطه ضعف آن است. البته این امر درباره انواع چندفرهنگ‌گرایی صدق نمی‌کند، اما در این طیف، افرادی مانند هانتینگتون وجود دارند که ایده یادشده را ترویج می‌دهند. جالب است که هانتینگتون از نگرش‌های خصمانه چندفرهنگ‌گراها نسبت به هویت آمریکایی به عنوان نماد غرب انتقاد می‌کند، در حالی که به نظر می‌رسد خودش، نگرش‌های خصمانه‌ای اتخاذ کرده باشد. اگر گروه‌های اقلیت باید با فرهنگ ملی همگون شوند، برای انجام کار به بهترین نحو، می‌توان فراهم آوردن عناصری از یکپارچگی مانند آموزش زبان مادری، تغییر برنامه آموزشی (از جمله وارد کردن سابقه چندفرهنگی علم) و کارهای مثبتی که کمبودهای نظام‌مند گروه‌های اقلیت را جبران کند، انجام داد (Kymilicka, 1993: 162).

درگیری‌های قومی زمانی آغاز می‌شود که گروه‌های اقلیت به صورت منظم و حساب شده به حاشیه رانده شوند و یا به اجبار با فرهنگ محلی همگون شوند. از آنها انتظار می‌رود که کنش‌های سنتی، ارزش‌ها و زبان خود را برای نشان دادن وفاداری به فرهنگ غالب کنار بگذارند (Lau chek, 2005: 24). از آنجایی که میان گروه‌های فرهنگی، تعامل سطحی وجود دارد، در صورتی که هر فرهنگ را مسئول فرهنگ‌های دیگر در نظر بگیریم، بنابراین خطر پذیرفتن بی‌چون و چرای چندفرهنگ‌گرایی وجود دارد و چندفرهنگ‌گرایی در چارچوب جوهرگرایی باقی خواهد ماند. چندفرهنگ‌گرایی یک باور و ایده مناقشه‌برانگیز است. در حالی که دستاوردهای دیگر فرهنگ را با ارزش تصور می‌کند، مرزهای بین فرهنگ‌ها شدیداً طبق جوهره‌های رایج تعریف می‌شود.

### برخورد تمدنی و کشورهای از درون گسیخته<sup>۱</sup>

در نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون بین تمدن‌های مختلف، یک میدان جنگ ترسیم کرده است. طرح ترسیمی هانتینگتون، با انکار مدل تمدن جهانی ساخته شده است. او استدلال می‌کند که وجوه اشتراک بین تمدن‌ها بسیار سطحی بوده و تفاوت‌های متمایز و واقعی بین آنها وجود دارد که به واسطه تبادلات اقتصادی، تکنولوژیک و سیاسی حل نمی‌شود. به دلیل برتری روزافزون فرهنگ غربی، هر فرهنگ مجبور است

1. Torn countries

نسبت به آن واکنش نشان دهد. این فرهنگ‌ها، می‌توانند هم غربی‌شدن و هم نوگرایی را بپذیرند یا رد کنند، یا غربی‌شدن را رد کنند، اما نوگرایی را بپذیرند. امروزه کمتر فرهنگی است که رویکرد اول را بپذیرد، در حالی که رویکرد دوم منجر به ایجاد کشورهای از درون گسیخته، مانند ترکیه و مکزیک شده است. رویکرد سوم، مطلوب بسیاری از کشورهای غربی است. این کشورها، فرهنگ خود را به بهای تضعیف فرهنگ غربی، قدرتمند کرده‌اند (Huntington, 1996: 72). زمانی که تمدن‌ها از بند حکومت‌های استعماری رها شوند، تبدیل به بازیگرانی مستقل در صحنه بین‌المللی می‌شوند. چندین کشور از جمله چین، روسیه، آفریقا و ژاپن تبدیل به کشورهای مهم شدند. نوعی دوگانگی در مفهوم کشور از درون گسیخته وجود دارد. هر چند هانتینگتون در ظاهر یک چند فرهنگ‌گرا است، شدیداً به تلاش‌های چندفرهنگ‌گرایان به هدف تغییر هویت آمریکا معترض است؛ چون او معتقد است که تبدیل به کشوری از هم‌گسیخته مثل ترکیه، استرالیا یا مکزیک می‌شود. در عوض او پیشنهاد می‌کند که آمریکایی‌هایی که از فرهنگ‌ها و قومیت‌های دیگر می‌آیند، باید اصولاً آمریکا را به عنوان یک کشور مسیحی به رسمیت بشناسند، از ارزش‌هایش تبعیت کنند و میراث فرهنگ انگلیسی آن را حفظ کنند. این یک رویکرد تک‌فرهنگ‌گرایانه است (همان، ۲۰۰۴: ۲۰).

واژه کشور از هم‌گسیخته، دو مفهوم دارد. می‌توان آن را برای کشورهایی به کار برد که هویتشان تحت هیچ گروه‌بندی شناخته‌شده‌ای قرار نمی‌گیرد، یا کشورهایی که دائماً در حال جنگ هستند. حال سؤال اینجاست که آیا کشوری با این ویژگی به راحتی یکپارچگی خود را از دست می‌دهد؟ برای دست یافتن به پاسخ این سؤال هنوز هم باید به ابعاد دیگری از چندفرهنگ‌گرایی پرداخت.

موضوع بنیادی نظریه هانتینگتون در «برخورد تمدن‌ها» این است که «فرهنگ‌ها و هویت‌های فرهنگی که در بالاترین سطح هویت‌های تمدنی هستند، الگوهای انسجام، از هم‌گسیختگی و برخورد را در جهان پس از دوران جنگ سرد شکل می‌دهند» (همان، ۱۹۹۶: ۲۰). در توجیه این استدلال، او مدعی است که مسئله مهم جنگ سرد «شما کدام طرفی هستید؟»، جای خود را به سؤال «شما کی هستید؟» داده است (همان، ۲۰۰۴: ۱۲۵).

از آنجایی که فرهنگ، اساسی‌ترین عنصر در صحنه بین‌الملل است، دولت‌ها و ملت‌ها تنها دو راه پیش رو دارند. آنها یا باید به تمدن آبا و اجدادی خود متوسل شوند و یا در بین تمدن‌های دیگر سرگردان باشند. مسیر طبیعی توسعه، عضویت در یک تمدن اصلی است. او همچنین معتقد است «برای غلبه و مدیریت بحران هویت، آنچه اهمیت دارد، خون، باور، ایمان و خانواده است. مردم به کسانی نزدیک می‌شوند که با آنها از نظر مذهبی، زبانی، ارزشی و نهادی و آبا و اجدادی قرابت دارند و به طور طبیعی از کسانی که از نظر این ویژگی، با آنها متفاوت‌اند، دوری می‌کنند». گزینه دیگر سرگردانی در میان دو تمدن و تبدیل شدن به یک کشور از درون گسیخته است. زمانی، کشوری از درون گسیخته می‌شود که یا نخبگان سیاسی یا عامه مردم تمدن میزبان، از تغییر هویت تمدنی پشتیبانی کنند» (Huntington, 2004: 139).

ترکیه چنین کشوری است، چون تصمیم گرفته هم غربی شدن و هم نوگرا شدن را بپذیرد. کشورهای مثل ترکیه، تا زمانی که خود را با تمدن آبا و اجدادی سازگار نکنند، همواره با بحران هویت مواجه خواهند بود، چون «تلاش برای تغییر یک جامعه از یک تمدن به تمدن دیگر با ناکامی مواجه خواهد شد» (همان: ۲۰۰). او ادعا می‌کند، زمانی که هویت‌های فرهنگی به روشنی ترسیم شوند، تبدیل به عامل برخورد می‌گردند. «برخوردهای خطرناک آینده به واسطه تعامل و برخورد خودپسندی غربی، تاجر و تعصب اسلامی و جسارت چینی<sup>۱</sup> رخ خواهند داد» (همان: ۱۸۳).

ایده وجود یک جوهره بنیادی در هر تمدن به این معنا است که افراد یک فرهنگ در سراسر عمرشان در هر جایی که باشند، لزوماً باید یک ایده‌آل مشترک نسبت به زندگی خوب داشته باشند. همان‌طور که قبلاً گفته شد، این ایده، کاملاً جای سؤال دارد. «برلین» معتقد است که تفاوت ایده‌ها درباره پایان زندگی باید وجود داشته باشد. این باور به معنای نسبی‌گرایی<sup>۲</sup> نیست. نسبی‌گرایی در حقیقت به معنای ناتوانی در تشخیص حقیقت یا نادرستی یک سیستم ارزشی است. قطعاً هیچ سیستم ارزشی وجود ندارد که

1. Sinic  
2. Relativism

اعمال نازی‌ها یا شبکه القاعده را محکوم نکند.

تکثرگرایی<sup>۱</sup> بدین معناست که انسان‌ها، اهداف متفاوتی دارند و با وجود این تفاوت، همچنان منطقی و دارای طبع انسانی باقی می‌مانند و قادرند همدیگر را درک کنند، نسبت به هم همدردی کنند و هر چقدر هم که از هم دور باشند، دیدگاه‌های یکدیگر را تفسیر کنند. تکثرگرایی فرهنگی به طور ضمنی حاکی از این است که همیشه معیاری وجود دارد که درباره فرهنگ‌های غیراخلاقی و استبدادی قضاوت کرد. بنابراین حتی اگر فرهنگ‌های مختلف باورهای مختلفی درباره خوبی داشته باشند، در مواردی همچون خشونت، جنایت و کشتار، توافقات اخلاقی دارند. بنابراین بسیاری از فرهنگ‌ها، پاره‌ای از اخلاقیات را علی‌رغم وجود تفاوت‌هایی زیبایی‌شناختی و معرفتی ترویج می‌کنند.

زمانی که یک پارادایم فرهنگی از تبیین پدیده‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی ناتوان باشد، راه برای یک انقلاب فرهنگی هموار می‌شود. نویسندگان معتقد است که این اتفاق در حال حاضر در کشورهای عربی در حال رخ دادن است. کشورهای همچون لیبی، مصر و تونس، این انقلاب را تجربه کردند و کشورهای همچون سوریه و بحرین در حال تجربه تحولاتی هستند.

نکته دیگر این است که ارزش‌های بنیادی یک فرهنگ، در حقیقت نتیجه تعاملات با فرهنگ‌های دیگر است. درست است که در حال حاضر ممکن است افرادی همچون هانتینگتون، دیدگاه جوهرگرایی فرهنگی را ترویج کنند، اما به دلیل تعاملات روزافزون در عصر جهانی شدن، متفکران، سیاستمداران و دانشمندان متعددی، کارآمدی این ایده را به چالش کشیده و خلق یک گفتمان فرهنگی بهتر را خاطر نشان می‌کنند.

### نتیجه‌گیری

در بخش پیشین، نقایص نظریه هانتینگتون در توصیف تمدن و تعامل آن با تمدن‌های دیگر نشان داده شد. نویسندگان معتقد است که تمامی این خطاهای نظری در چارچوب یک دیدگاه کلان با عنوان جوهرگرایی فرهنگی صورت گرفته است. با توجه به مباحث و اشکالاتی که در بالا ذکر شد، به نظر می‌رسد که ارائه توصیف مدرن‌تر و بهتری

---

1. Pluralism

از توسعه فرهنگی لازم است. مدل جدیدی از فرهنگ باید واقعیت‌های اساسی انقلاب‌های فرهنگی، تکثرگرایی و عامل انسانی را مد نظر قرار دهد. مسلماً ارائه مدل جامعی از فرهنگ، از عهده نویسنده و این تحقیق خارج است. در عوض، تنها می‌توان به ترسیم مدل قابل قبولی از فرهنگ بسنده کرد.

ابتدا می‌توان با شرایط خاصی که در مدل هانتینگتون از آنها غفلت شده بود، آغاز کرد. مهم‌ترین دیدگاه این است که همه انسان‌ها، بینش خاصی نسبت به شادی و زندگی خوب دارند و برای رسیدن به هدفشان، وقت و منابع خود را صرف می‌کنند. میزان توانایی فرهنگ غالب در کمک به رسیدن به آن اهداف انسانی، ثبات و تداوم ارزش‌های فرهنگی را مشخص می‌کند. البته نباید از این نکته غافل بود که فرهنگ ممکن است مفهوم شادی و زندگی خوب را برای توده‌ها تعریف کند. اما از آنجایی که انسان‌ها قدرت تفکر و توانایی انتخاب دارند، می‌توانند خرده‌فرهنگ‌هایی خلق و یا انتخاب کنند که فرهنگ غالب را به چالش بکشد.

با ظهور پدیده‌ای به نام جهانی‌شدن، اینگونه انتخاب‌ها برای بسیاری از افراد میسر شده است. در جامعه‌ای آزاد که دخالت دولت به کمترین حد خود می‌رسد، فرهنگ‌های جایگزین برای محقق کردن شادی و رضایت بسیاری از افراد خلق می‌شود. زمانی که فرهنگ غالب از محقق کردن اهداف اکثریت افراد جامعه ناتوان می‌ماند، فرهنگ جایگزین کم‌کم جای فرهنگ غالب را می‌گیرد. برخلاف نظر هانتینگتون، افراد در رفتارها و تفکرات خود همگون نیستند، بلکه خلاقیت، نوآوری و توانایی انتخاب و تغییر دارند. بنابراین تئوری جدید باید پویایی و انعطاف‌پذیری داشته باشد. حذف فرهنگ‌های دیگر برای ابقای فرهنگ غالب یک خطای مهلک است. ایده تمدن جهانی تک‌فرهنگ‌گرایی و حفظ یک فرهنگ بنیادی که فرهنگ‌های دیگر را نادیده می‌گیرد، بر اساس همین تفکر غلط است. اگر ما بر این باور باشیم که برای تمام دوران‌ها، تنها یک فرهنگ می‌تواند کارساز باشد، در آن صورت تکثر و تنوع را نادیده گرفته و عملاً مانع از توسعه می‌شویم. بنابراین فرضیه همگونی فرهنگی در نظریه هانتینگتون باید جای خود را به ناهمگونی در حوزه تمدن دهد. حتی در یک جامعه استبدادی، جایی که تکثر ایده‌ها ممنوع است و انحراف از سیاست‌های دولتی و رسمی تنبیهاتی در بر دارد، باز هم شاهد

دیدگاه‌هایی هستیم که ایدئولوژی غالب را به چالش می‌کشد. توانایی انسان در نوآوری و خلق معانی و نمادهای جدید، عاملی است که باعث تکثر و تنوع تفاسیر می‌شود.

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که باید به آن پرداخت. از آنجایی که نمی‌توان هیچ فرهنگی را کاملاً از بین برد، تداوم آن بدین معنا نیست که اصول اولیه خود را حفظ خواهد کرد. زمانی که یک فرهنگ، دیگر رفتار اکثریت افراد جامعه را تحت تأثیر قرار ندهد، می‌توان گفت که تحولی بنیادین روی داده است. در حال حاضر سکولاریسم، جای مسیحیت را در فرهنگ غربی گرفته است، چون تأثیر اولیه خود را از دست داده است. به طور مشابه، کنفوسیوس در چین، برخی از اصول خود را از دست داده است. پس می‌توان گفت در هر فرهنگی، خرده‌فرهنگ‌های فراوان وجود دارد. این خرده‌فرهنگ‌ها با هم در تعامل هستند، تا زمانی که دیدگاه‌های جدیدتری ظهور کند. به علاوه این خرده‌فرهنگ‌ها در حال مبارزه و رقابت برای استیلا یافتن در جامعه هستند. این همان چیزی است که پویایی فرهنگ نامیده می‌شود.

یک پارادایم فرهنگی همیشه با این سؤال روبه‌روست که یک زندگی خوب چه ویژگی‌هایی دارد. اگر اکثریت تصمیم بگیرند که فردگرایی بهترین چشم‌انداز را برای داشتن یک زندگی خوب پیش روی آن قرار می‌دهد، در آن صورت عمده وقت و منابع صرف ترویج چنین ایده‌ای خواهد شد و تمام سیستم‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی بر پایه این چشم‌انداز بنا گذاشته خواهد شد. سیاست‌مداران، چنین چشم‌اندازهایی را در برنامه‌های سیاسی خود می‌گنجانند تا جامعه را به سوی یکپارچگی سوق دهند. این چشم‌انداز از زندگی خوب باید به افراد کمک کند تا با تغییرات ناگهانی و تدریجی کنار آیند. تغییرات می‌تواند فرم‌هایی مختلفی را از جمله بلایای طبیعی، انقلاب علمی و یا حتی تهاجم یک کشور بیگانه به خود گیرد. زمانی که بحرانی رخ می‌دهد، افراد یک جامعه، پارادایم مربوط به زندگی خوب را کنار نمی‌گذارند، بلکه سعی می‌کنند تغییرات را با آن وفق دهند. تا زمانی که یک چشم‌انداز یا در سطوح کلان‌تر، یک گفتمان یا پارادایم قادر باشد واکنش‌های راضی‌کننده‌ای نسبت به تغییرات محیطی از خود نشان دهد، پارادایم غالب باقی خواهد ماند. در واقع سراسر زندگی، فرآیندی از تحول و سازگاری است.

توانایی در متقاعد کردن گروه‌های اقلیت در اتخاذ رایج‌ترین شکل زندگی، به معنای متقاعد کردن آنها درباره این ایده است که زندگی خوب را می‌توان در تبعیت از اکثریت محقق کرد. بنابراین این ایده جوهرگرایانه که تنها یک شکل ایده‌آل از زندگی خوب وجود دارد، بسیار بحث برانگیز است.

یافته‌های حاصل از پژوهش علاوه بر تأیید برخی از نتایج پیشین، نشان می‌دهد که نظریه هانتینگتون و در سطحی کلان‌تر، گفتمان برخورد تمدن‌ها، دچار آفت معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی جوهرگرایی فرهنگی است. درست است که مذهب و فرهنگ در روابط بین‌الملل تبدیل به دو عنصر تعیین‌کننده شده‌اند، اما این بدین مفهوم نیست که تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی، منشأ برخورد هستند. شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد عمده برخوردها و نزاع‌ها بر سر قدرت و منفعت است. علاوه بر این، برخورد و همه شکل‌های آن، ساخته و پرداخته جامعه است. برخوردها رخ نمی‌دهند، بلکه انسان‌هایی که به دنبال کسب منافع و قدرت هستند، آن را ایجاد می‌کنند. بنابراین این پژوهش، نظرات افرادی همچون زکریا، برلین و عجمی را تأیید می‌کند که حکومت‌ها و سیاست‌های دولت‌مردان هنوز هم نقش تعیین‌کننده‌ای در صحنه بین‌الملل بازی می‌کنند و نادیده گرفتن چنین نیروهایی، خطای فاحشی است که هانتینگتون مرتکب شده است.

#### پی‌نوشت

۱. ر.ک: امیری، مجتبی (۱۳۸۶) نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، صص ۱۴۱-۱۵۸.
۲. ر.ک: امیری، مجتبی (۱۳۸۶) نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، صص ۱۲۱-۱۴۰.

## منابع

امیری، مجتبی (۱۳۸۶) نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، تهران، وزارت امور خارجه.

- Ajami, Fouad (2000) "The Summoning". In *Globalization and the Challenges of a New Century*, pp.63-70. Edited by Patrick O'Meara et al. Bloomington: Indiana University Press.
- Berlin, Isaiah (1997) "Historical Inevitability". In *The Proper Study of Mankind*, pp. 119-190. Edited by Henry Hardy and Roger Hausheer. London: Chatto & Windus.
- (1997) "Two Concepts of Liberty". In *The Proper Study of Mankind*, pp.191-242. Edited by Henry Hardy and Roger Hausheer. London: Chatto & Windus.
- (1997) "The Originality of Machiavelli". In *The Proper Study of Mankind*, pp. 269-325. Edited by Henry Hardy and Roger Hausheer. London: Chatto & Windus.
- Coser, Lewis, 1956. *The Functions of Social Conflict*. New York : Free Press.
- Fukuyama, Francis. (1992) "The End of History and the Last man: The free Press".
- Griffiths, Paul. (2002) "What is Innateness?" *The Monist*, 85, 1, 70-85.
- Huntington, Samuel (1993) "The Clash of Civilizations", New York: Foreign Affairs.
- (1996) *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New World Order. New York: Simon and Schuster.
- (2004) *Who are we?* New York: Simon and Schuster.
- Kymlicka, Will (1993) *Politics in the Vernacular*. Oxford: Oxford University Press.
- Lau Chek, Wai (2005) A Thesis Submitted For the Degree of Master of Art, National university of Singapore.
- Mohamad, Mahathir (1989) *The Challenge*. Selangor: Pelanduk.
- Naugle, David (2000) "The Clash of Civilizations: A Theological Perspective" *The Friday Symposium* February 1, Dallas: Baptist University.
- Nelson, David, George Gheverghese Joseph and Julian Williams. (1993) *Multicultural Mathematics*. Oxford: Oxford University Press.
- Robert D Kaplan, "The Coming Anarchy", in *Globalization and the Challenges of a New Century*, ed. Patrick O'Meara et al. (Bloomington: Indiana University Press, 2000), 46-47.
- Russett, Bruce and Oneal, John and Cox, Michaelene. (2000) Clash of Civilizations, or Realism and Liberalism Déjà Vu? Some Evidence, *Journal of Peace Research*, Vol. 37, No. 5. (Sep), pp. 583-608
- Sen, Amartya (1999) "Democracy as a Universal Value". *Journal of Democracy* 10.3, 3-17.
- Simmel, Georg (1898) 'The Persistence of Social Groups', *American Journal of Sociology* 4: 662-498, 829-836.
- Singer, Max and Wildavsky, Aaron (1993) *The Real World Order: Zones of Peace, Zone of Turmoil*, Chatham, New Jersey: Chatham House.



Walt ,M .Stephen (1997): “Building up New Bogeymen: Review of The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order by Samuel P. Huntington, Foreign Policy”, No. 106, pp. 176-189, Washingtonpost:Newsweek Interactive, LLC.

Weber, Max. (1969) The Sociology of Religion. (5th edition) Boston: Beacon Press.



دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۰۰-۷۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۸/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## ابعاد معنایی و نهادی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

\* غلامعلی سلیمانی

\*\* سید جلال دهقانی فیروزآبادی

### چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی، تغییر اساسی در سیاست خارجی ایران اتفاق افتاد. غفلت محققان حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در مطالعه نقش ماهیت نظام سیاسی، حوزه مطالعاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با دشواری خاصی روبه‌رو کرده و در عین حال ضعف مفهوم‌پردازی در این حوزه را نیز به دنبال داشته است. با عنایت به حوزه تحلیل سیاست خارجی و دستاوردهای این زیرحوزه مطالعاتی، پژوهش حاضر قصد دارد به این پرسش اساسی پاسخ گوید که: الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چیست؟ پاسخ به این سؤال نیازمند توجه به سطوح مختلف اثرگذار در تحلیل تصمیم‌گیری سیاست خارجی است که پژوهش حاضر آن را در سه سطح تصمیم‌گیر، ساختار تصمیم‌گیری و جهت‌گیری تصمیم‌گیری سیاست خارجی به عنوان عناصر اصلی مؤثر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی و نقش هر یک از آنها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی بررسی کرده است، به این امید که بتواند تصویر روشنی از منطق کنش و تصمیم‌گیری و همچنین عوامل ساختاری و نهادی مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه کند.

**واژه‌های کلیدی:** تصمیم‌گیری، سیاست خارجی، ماهیت نظام سیاسی، تصمیم‌گیر و ساختار تصمیم‌گیری.

---

\* نویسنده مسئول: استادیار گروه مطالعات انقلاب اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

gholamali.soleymani@gmail.com

jdehghani20@yahoo.com

\*\* استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی تهران

## مقدمه

با اتمام جنگ سرد و رخت بر بستن نظریه‌های ساختارگرایانه که به تعبیر مورگان و کیت نیلسون به نادیده گرفتن عوامل داخلی در سیاست خارجی منجر شده بود (Morgan & Keith, 2000: 19)، تحلیل سیاست خارجی<sup>۱</sup> بار دیگر مورد توجه جدی قرار گرفت. با عنایت به تمایزی که هالستی میان سیاست خارجی با سیاست بین‌الملل قائل است (هالستی، ۱۳۸۵: ۳۲)، می‌توان گفت تحلیل سیاست خارجی بر فرایندهایی که در آن بازیگر خاص نظام بین‌الملل در درجه اول دولت‌ها و رهبران دست به انتخاب می‌زنند، تأکید دارد (Foyle, 2003: 163-164; Hill, 2003: 285).

تحلیل سیاست خارجی بر جزییات بازیگر خاص تأکید دارد که در مقابل تئوری‌پردازی انتزاعی نظریه بازیگر عام قرار دارد. از نظر تئوری بازیگر خاص واقعی، ویژگی‌های فردی رهبران، استدلال‌ها و گفتمان‌ها، چگونگی بیان مسائل، خلاقیت و یادگیری، فرایندهای مشاوره، سیاست‌های بوروکراتیک، سیاست‌های قانون‌گذاری، گروه‌های مخالف و الزامات سیاست‌های داخلی، نه تنها سیاست خارجی، بلکه همه تصمیم‌گیران را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Hudson and Vore, 1995: 212). برخلاف نظریه‌های ساختاری، دست‌اندرکاران حوزه تحلیل سیاست خارجی معتقدند که آنها نیازمند به کارگیری مدل‌های بازیگر خاص برای درک تفاوت ساختارهای داخلی و الگوهای رفتاری هر یک از دولت‌ها و رهبران سیاسی هستند (George, 1993: 9). از نگاه تحلیل سیاست خارجی، تئوری‌های کلان در بی‌توجهی به عوامل داخلی دچار خست هستند، در صورتی که توضیحات سیاست‌های داخلی می‌تواند در تبیین حوادث، جریان‌ها و سیاست‌ها مفیدتر باشد (ر.ک: Zakaria, 1992). محققانی که در حوزه تحلیل سیاست خارجی مشغول فعالیت هستند، مسیر جدیدی را در بازکردن جعبه سیاه سیاست‌های داخلی و سیاست‌گذاری ایجاد کرده‌اند که تلاشی برای فهم انتخاب بازیگران در سیاست‌های جهانی است (Garrison, 2003: 155-202).

تحلیل سیاست خارجی برخلاف مفروضه اصلی واقع‌گرایان که نظام بین‌الملل به میزبیلاردی تشبیه و دولت به مثابه توپ بیلاردی در میان سایر توپ‌ها و جعبه سیاهی که

تنها با بررسی عوامل بیرونی و بدون توجه به محتویات خاص جعبه از قبیل سیاست داخلی و روان‌شناسی رهبران، امکان تخمین آن وجود دارد (اسنایدر و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۰)، همچون جامعه‌شناسی تاریخی<sup>۱</sup> در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، ویژگی‌های داخلی دولت‌ها و کشورها را مورد توجه قرار می‌دهد و به دنبال پرهیز از کاربست نظریه‌های تعمیم‌گرایانه و ساختاری کلان و تأکید بر ویژگی‌های تاریخی جوامع و کارگزاران دولت در صحنه روابط بین‌الملل و تمایزپذیری آن از شرایط تاریخی داخلی است (احمدی، ۱۳۸۸: ۳۰ و Hobden & Hobson, 2002).

تصمیم‌گیری در تحلیل سیاست خارجی اهمیت کانونی دارد (Alden & Aran, 2011: 1) و مهم‌ترین نکته توجه تحلیل سیاست خارجی موضوع تصمیم‌گیری در سیاست خارجی است. با عنایت به تحولات صورت‌گرفته در حوزه تحلیل سیاست خارجی و بهره‌گیری از این حوزه در تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سؤال اصلی این پژوهش حول این مسئله اصلی سازمان‌دهی شده است که عوامل معنایی و نهادی مؤثر بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کدامند؟ در پاسخ به این سؤال، مقاله حاضر در یک سیر منطقی به ویژگی‌های خاص نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران که در واقع معرف آن به عنوان یک بازیگر خاص است، تأکید کرده و در ادامه، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در سه سطح و لایه تصمیم‌گیر، ساختار تصمیم‌گیری و همچنین سطح بیرونی و یا به تعبیر دقیق‌تر، جهت‌گیری تصمیم‌گیری سیاست خارجی بحث و بررسی خواهد کرد.

### ماهیت اسلامی نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران

در نظریه‌های تصمیم‌گیری، همچون نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، توجه چندانی به جعبه سیاه دولت و همچنین ماهیت متفاوت نظام سیاسی نشده است و همین مسئله باعث شده تا نسبت به تفاوت‌های موجود در نظام‌های سیاسی غفلت و بی‌توجهی شود. به عبارت دیگر در اکثر نظریات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، دولت به عنوان یک مفروض و پدیده‌ای که نیاز به توضیح و

تبیین ندارد، نگرینسته شده و ماهیت کلیت دولت و نظام سیاسی به عنوان مهم‌ترین عامل بررسی نشده است (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۱۶-۱۲۳؛ Cox, 1986; Haliday, 1991: 215-229).

الگوی عقلانی در فهم تصمیم‌گیری سیاست خارجی مدعی است که کشورها فارغ از نوع حکومت، ویژگی رهبران سیاسی و عوامل و عناصر داخلی آن و از آنجا که سیاستمداران در تعقیب قدرت و نظم، عقلانی عمل می‌کنند، نیازی به کاوش در زمینه‌های روان‌شناختی آنها و یا بررسی دقیق فرایند تصمیم‌گیری حکومت‌ها وجود ندارد (Rosati, 2005: 50).

با وقوع انقلاب اسلامی ایران، دو تحول بزرگ و بنیادی در روابط بین‌الملل صورت گرفت؛ یکی قرار گرفتن محوریت دین اسلام و فرهنگ در رویدادهای جهان و دیگری استقرار یک نظام جمهوری اسلامی بر پایه الگوی ولایت‌فقیه و در نتیجه آغاز یک دوران جدید در سیاست خارجی (مولانا و محمدی، ۱۳۸۷: ۷). با عنایت به این مسئله از زاویه تحلیل سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران یک بازیگر خاص است. خاص بودن آن، ناظر به ماهیت و هویت خاص اسلامی این نوع دولت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۱۳) و نبود تجربه مشابه در میان دولت‌های اسلامی موجود است و می‌توان گفت اسلامی بودن بیانگر هویت جمهوری اسلامی و تعیین‌کننده منافع و اهداف سیاست خارجی و چگونگی هدایت سیاست خارجی آن است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۲۱). به این معنا که جمهوری اسلامی ایران از مجموعه‌ای از ویژگی‌های داخلی چون شرایط نخبگان حکومتی، فرایندهای تصمیم‌گیری، سیاست‌های بوروکراتیک، سیاست‌های قانون‌گذاری، گروه‌های مؤثر و الزامات سیاست‌های داخلی متفاوتی برخوردار است.

بنابراین مهم‌ترین گام در بررسی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، توجه به مشخصه‌ها و ویژگی‌های نظام سیاسی است. اسلام، ماهیت متفاوتی به نظام سیاسی در ایران داده است. این دولت برخلاف دولت ملی که بر ایدئولوژی ملی‌گرایی استوار شده، بر پایه ایدئولوژی اسلامی بنا گردیده است. جمهوری اسلامی نه تنها ماهیت سکولار و عرفی ندارد، بلکه از سرشتی کاملاً دینی و اسلامی برخوردار است. مهم‌ترین ویژگی و عنصر قوام‌بخش این نظام سیاسی که مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، اسلامی بودن آن است، چون دولت، دولت اسلام است. پس مهم‌ترین تعهد و

ابعاد معنایی و نهادی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ... / ۷۵  
کارویژه آن نیز حفظ دیانت و تعهد و عمل به آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی است (دهقانی  
فیروزآبادی، ۱۳۸۸ب: ۱۳-۱۴).

اهمیت ماهیت اسلامی بودن نظام سیاسی، زمانی دوچندان می‌شود که حضور دین  
بنا به خاستگاه و شرایط تاریخی و فرهنگی خاص نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست  
خارجی و همچنین الگوهای تصمیم‌گیری مورد توجه قرار نگرفته و متغیر تأثیرگذاری  
تلقی نمی‌شده است (هانسون، ۱۳۸۹: ۳۲)؛ به این علت که درون نظام وستفالیای، یک  
فرضیه وستفالیایی وجود داشت، مبنی بر اینکه دین اساساً امری عرفی است و تکثر  
دینی و فرهنگی با جامعه بین‌الملل سازگاری ندارد، بلکه باید آن را خصوصی کرد، به  
حاشیه راند و یا مغلوب کرد (هابرماس و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۱-۲۳).

با توجه به این اصل که سیاست خارجی هر دولتی بر اساس مبانی فکری خاصی  
سازمان می‌یابد، تنوع و اختلافی که بین سیاست خارجی دولت‌های متفاوت مشاهده  
می‌شود، تا اندازه‌ای به مبانی نظری و فکری آنها برمی‌گردد (حقیقت، ۱۳۸۵: ۳۶).  
تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نیز نیازمند توجه به ماهیت نظام سیاسی و شناخت  
عناصر درونی و سازنده آن هست. با در پیش گرفتن رویکرد چندسطحی و چندعاملی  
الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مرکب از سه لایه یا سه  
سطح تصمیم‌گیر، ساختار تصمیم‌گیری و لایه بیرونی تصمیمات و یا به عبارتی  
جهت‌گیری تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است.

لایه نخست را می‌توان سطح تصمیم‌گیر دانست. در این سطح، فارغ از اینکه کدام  
تصمیم‌گیر در عرصه سیاست خارجی و در سلسله‌مراتب قدرت جایگاه تعیین‌کننده‌تری  
دارد، می‌باید به این سؤال اساسی پاسخ داده شود که مبنا و منطق اقدام، کنش و  
تصمیم‌گیری فردی که در دولت اسلامی به نیابت از دولت و البته به نام دولت در  
سیاست خارجی تصمیم‌گیری می‌کند، چیست؟ به عبارت دیگر اگر در الگوی عقلانی  
تصمیم‌گیری، منفعت و محاسبه سود و زیان منطق و معیار تصمیم‌گیر است، تصمیم‌گیر  
در نظام اسلامی بر چه مبنایی دست به کنش و تصمیم می‌زند؟

لایه دوم، سطح ساختار تصمیم‌گیری است. طبیعتاً هر نظام سیاسی می‌تواند ساختار  
تصمیم‌گیری متفاوتی داشته باشد. به عبارت دیگر در کمتر نظام سیاسی می‌توان جایگاه  
و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیران در توزیع قدرت را به صورت مشابه و یکسان دید. بنابراین

۷۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳  
در این سطح می‌باید ویژگی‌های ساختار تصمیم‌گیر، نقش و اهمیت عناصر مختلف تصمیم‌گیری بررسی و تحلیل شود.

سطح سوم، لایه بیرونی تصمیمات و یا به عبارتی جهت‌گیری تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است. در این سطح، رویکرد و جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی نسبت به نظام بین‌الملل و ساختار قدرت آن و همچنین نهادهای بین‌المللی و الگوهای دوستی و دشمنی بررسی می‌شود. در این سطح باید به این سؤال اساسی پاسخ داد که جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به نظام بین‌الملل و نهادهای آن و همچنین الگوهای دوستی و دشمنی در سطح منطقه و فرامنطقه‌ای به چه نحوی بوده است؟ در ادامه به بحث بیشتر درباره سطوح یادشده می‌پردازیم.

### سطح تصمیم‌گیر: مصلحت به مثابه منطق اقدام و تصمیم‌گیری

امروزه بسیاری از محققان حوزه تحلیل سیاست خارجی، فرد تصمیم‌گیر را در کانون کنش‌ها و تصمیمات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل قرار می‌دهند. تصمیم‌گیری ممکن است به سه صورت فردی، گروهی و ائتلافی صورت گیرد (Hermann, 2001; Mintz & DeRouen, 2010: 18-19; Hermann & et al, 2001). والرئ هادسن به عنوان یکی از محققان نسل اخیر تحلیل سیاست خارجی، مخالف تلقی دولت به عنوان بازیگر اصلی در روابط بین‌الملل است و معتقد است تمام آنچه در روابط میان ملت‌ها رخ می‌دهد، زمینه‌ای در تصمیم‌گیری انسانی، چه به صورت فردی یا گروهی دارد (ر.ک: Hudson, 2007). ضرورت توجه به تصمیم‌گیر در سیاست خارجی بیشتر محصول تلاش‌های اسنایدر و همکاران وی است (ر.ک: اسنایدر و دیگران، ۱۳۸۹).

فهم منطق اقدام و کنش تصمیم‌گیر، سطح تحلیل تصمیم‌گیری سیاست خارجی به شمار می‌رود. الگوی عقلانی به عنوان رهیافت غالب در فهم منطق کنش و رفتار تصمیم‌گیران مدعی الگوسازی رفتار سیاسی بر این اساس بود که بازیگران سیاسی، بیشینه فایده‌خواهان هدفدار خود خادم هستند و به عنوان موجوداتی عاقل به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی هنگام رویارویی با هر انتخاب ممکن، سود و زیان گزینه‌ها را



می‌سنجند؛ سپس گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که به احتمال زیاد دربرگیرنده بیشترین نفع مادی است (های، ۱۳۸۵: ۲۷-۲۹).

چنین رویکردی، روایتی جهان‌شمول از رفتار و کنش‌های انسانی ارائه می‌داد و با تعریف انسان به مثابه کنشگری منفعت‌جو، تعریف کم‌مایه و مضیق از عقلانیت او ارائه می‌دهد. زیرا افراد دارای انگیزه‌هایی فراتر از منفعت و سود هستند و کنش‌ها و رفتارهای متفاوتی در مواجهه با پدیده‌های سیاسی مشابه دارند. رابرت جرویس، به درستی بر این نکته اشاره دارد که اگر تمام کشورها در ارتباط با موضوعات و موقعیت‌های مختلف، از یک راه مشابه پیروی می‌کردند و یا رفتارهای دولت‌ها به وسیله بوروکراسی‌های روتین و منافع تعیین می‌شد، اساساً نیاز به مطالعه و بررسی شق‌های مختلف تصمیم‌گیری نبود (Jervis, 1976: 15). عقلانیت مورد نظر الگوی عقلانی تصمیم‌گیری با توجه به تفسیر کم‌مایه و مضیق از عقلانیت انسان، مورد انتقاد فیلسوفان اخلاقی قرار گرفته است که تلاش دارند دایره عقلانیت ابزاری را فراتر از عقلانیت عملی با افزودن قیودی چون انصاف، نوع‌دوستی و تعهد قرار دهند (لیتل، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۰۱).

در تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز فرد تصمیم‌گیر در هسته مرکزی الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی قرار دارد؛ اما منطق کنش و اقدام او با عقلانیت متفاوتی صورت می‌گیرد که از جهات مختلف با نوع اصلی الگوی عقلانی تصمیم‌گیری متمایز است. برای تبیین تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید دایره عقلانیت کم‌مایه الگوی عقلانی را فراتر از آنچه فیلسوفان اخلاقی به دنبال وسعت بخشیدن به عقلانیت عملی هستند، تحلیل کرد تا بتواند عقلانیت تصمیم‌گیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را توضیح دهد. راه‌کار این امر همان‌طور که پارسانیا اشاره کرده، شناخت وضعیت موجود و آگاهی از نقایص و کاستی‌های عقلانیت ابزاری و قبول و به رسمیت شناختن عقل نظری و عملی است (پارسانیا، ۱۳۸۱: ۱۵).

بنابراین تفسیر موسع از عقلانیت ابزاری در تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای دو گونه عقل نظری و عقل عملی صورت می‌گیرد که هر کدام الزامات خاصی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی دارند. عقل نظری مربوط به عرصه شناخت و عقل عملی مربوط به عرصه بایدها و نبایدهای عملی است (دهقانی

۷۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳  
فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹). تفسیر موسع از عقلانیت، نیازمند ارائه مفهومی است که فراتر از مفهوم منفعت، قادر به تبیین منطق تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دولت اسلامی باشد.

به نظر می‌رسد مفهوم مصلحت<sup>۱</sup>، چنین ویژگی‌هایی دارد. مصلحت هر چند به معنای منفعت است، با اصطلاح مصلحت در اندیشه سیاسی غرب و رویکرد واقع‌گرایی و لیبرالیسم تفاوت دارد. اسلام به مصلحت تنگ‌نظرانه نمی‌نگرد و آن را تنها در چهارچوب منافع مادی به اسارت نمی‌کشد، بلکه مصلحت در اسلام اعم از منافع مادی و معنوی، دینی و دنیایی است؛ برخلاف مصلحت در عرف سیاسی امروز مغرب زمین که تنها بر منافع مادی و دنیایی اطلاق می‌شود و غلبه لذت‌ها و سودهای مادی بر دردها و زیان‌های مادی ملاک درستی و انتخاب هر عمل است (حسینی، ۱۳۸۱: ۸۷)

در این معنا، مراد مصلحتی است که ملاک تصمیم‌سازی‌ها و برنامه‌ریزی و ترجیح برخی اصول بر برخی دیگر انتخاب روش‌های اجرایی و تعیین اهداف و ارزش‌گذاری آنها و اولویت‌بندی در سیاست و روابط خارجی دولت اسلامی است (حقیقت، ۱۳۸۵: ۷۶). آنچه در مفهوم مصلحت در باب مباحث تصمیم‌گیری اهمیت دارد، گستره زمانی و ارزشی مفهوم مصلحت است که هدایت‌کننده تصمیم‌گیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. از نظر محتوایی و ارزشی، منفعت ملی محدود به منافع مادی و ارزش‌های مادی نیست، بلکه منافع و ارزش‌های معنوی را نیز دربرمی‌گیرد. در مصلحت مطابق با رویکرد اسلامی، منافع معنوی مستقلاً دارای ارزش و اعتبار هستند و حتی ارزش آنها تا بدانجاست که در بسیاری از موارد بر ملاحظات مادی صرف اولویت می‌یابند. به لحاظ قلمرو و گستره زمانی نیز مفهوم مصلحت فراتر از منفعت ملی است، زیرا فراتر از حیات دنیوی بوده و جهان آخرت و سعادت اخروی نیز در تصمیم‌گیری‌ها مورد ملاحظه قرار می‌گیرد (افتخاری، ۱۳۸۴: ۳۷-۴۱).

---

1. Expediency

### سطح ساختاری: ساختار تصمیم‌گیری معرف فرایند و جایگاه عناصر تصمیم‌گیر

ساختار تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری به معنای سلسله‌مراتب و جایگاهی است که تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران و نهادهای تصمیم‌گیرنده و سیاست‌گذار در فرایند تدوین و اجرای سیاست خارجی رعایت می‌کنند. تصمیم‌گیری در سیاست خارجی توسط بازیگران فردی، نهادها و سازمان‌هایی صورت می‌گیرد که در فرایند تصمیم‌گیری، جایگاه و مرتبه مشخص و معینی دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸ الف: ۲۴۷).

اغلب کشورها، دو نوع ساختار رسمی و غیر رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دارند. منظور از ساختار رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی عبارت است از سازمان‌ها، نهادها و مقامات تصمیم‌گیرنده‌ای که حدود اختیارات و حوزه صلاحیت‌های هر یک از آنها صریح و مشخص در قانون اساسی کشور تعیین شده است. ساختار غیر رسمی، عبارت از تشکلهای و گروه‌هایی است که در فرایند توزیع رسمی قدرت مطابق قانون اساسی کشور، سهمی از قدرت به آنها تعلق نگرفته، لیکن به طرق مختلف و به واسطه ابزار، امکانات و نفوذهایی که دارند، در جریان تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دخالت کرده و در تصمیماتی که اتخاذ می‌شود، تأثیرگذار هستند. در ساختار رسمی و حقوقی تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران می‌توان از نهاد رهبری، رییس‌جمهور، هیئت دولت، مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی، شورای نگهبان و وزارت امور خارجه و سایر نهادهای سیاسی و نظامی به عنوان ساختار رسمی تصمیم‌گیری و در ساختار غیر رسمی می‌توان به افکار عمومی، مطبوعات، ائمه جمعه، مراجع تقلید، جامعه مدرسین، بازار، انجمن‌های اسلامی، نهادهای انقلابی، دانشجویان و غیره اشاره کرد.

بسیاری از آثار موجود در ارتباط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز ساختار تصمیم‌گیری و شرح وظایف و اختیارات آنها را در سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری سیاست خارجی مورد توجه و بررسی قرار داده‌اند. به نظر نویسنده، چنین تلاشی در حین ارزشمند بودن به تنهایی برای فهم تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کافی نیست و تحلیل کامل از ساختار تصمیم‌گیری در صورتی امکان‌پذیر است که همراه با ذکر ویژگی‌های ساختاری مؤثر بر تصمیم‌گیری باشد. در ادامه به ویژگی‌های ساختار سیاسی

۸۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

جمهوری اسلامی ایران به طور اعم و ساختار تصمیم‌گیری به طور اخص و همچنین نقش عناصر اثرگذار در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌پردازیم.

### ۱- جمهوری اسلامی ایران نظامی با مشروعیت الهی و مردمی

نظام سیاسی در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلفیقی از دو منبع مشروعیت الهی و مردمی است که در اصول قانون اساسی نیز تصریح شده است. در اصل پنجم قانون اساسی آمده است: در زمان غیبت ولی‌عصر - عجل‌الله تعالی فرجه - در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر است. در اصل ششم نیز بر وجه دیگر نظام سیاسی در ایران تأکید شده است که: در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکال آرای عمومی اداره شود (ر.ک: اصول، ۱، ۵، ۶ و ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

چنین تلفیقی بین مشروعیت الهی و مردمی، نوعی نظام سیاسی موسوم به مردم‌سالاری دینی را ایجاد کرده است که مهم‌ترین شاخص این نوع مردم‌سالاری، تلفیق حاکمیت الهی و ملی است. هر چند این حاکمیت در طول یک‌دیگر قرار دارد، منشأ و مبنای مشروعیت و اختیارات برخی از نهادهای دینی و الهی است. در رأس این نهادها، ولایت‌فقیه و نهاد رهبری قرار دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸ الف: ۲۵۱).

تلفیق مشروعیت الهی و مردمی نظام سیاسی باعث شده تا ساختارهای تصمیم‌گیری متأثر از هر دو منبع مشروعیت ایجاد شود و هدایت جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی نیز با در نظر گرفتن هر دو منبع مشروعیت صورت می‌پذیرد. همان‌طور که ملکی اشاره کرده است: «فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل موجب می‌شود نهادهای اجرایی مهمی هم از دولت و هم از مقامات مذهبی وارد عمل شوند» (ملکی، ۱۳۸۲: ۱). توافق و هماهنگی میان این نهادها می‌تواند در موفقیت سیاست‌گذاران بسیار مؤثر باشد.

### ۲- جمهوری اسلامی ایران، نظامی نیمه پارلمانی و نیمه ریاستی

به طور کلی می‌توان از دو نوع نظام سیاسی ریاستی و پارلمانی مرسوم در بین نظام‌های سیاسی نام برد. در نظام‌های ریاستی، رییس کشور یا رییس‌جمهور، رییس حکومت یا هیئت

دولت هم هست و مسئولیت اجرایی دارد و در این نظام‌ها بین قوا تفکیک وجود دارد و قوه مجریه تا حد زیادی مستقل از قوه مقننه است و نظام‌های پارلمانی به نوعی بین ریاست کشور و ریاست هیئت دولت تفاوت وجود دارد. در واقع در این کشورها، رییس کشور نقشی نمادین و تشریفاتی و حل‌کننده برخی تعارض‌های قوا را دارد و رئیس هیئت دولت یا نخست‌وزیر، مسئولیت اجرایی را بر عهده دارد (ر.ک: قاضی، ۱۳۶۰).

نظام جمهوری اسلامی ابتدا به نظام «ریاستی» نزدیک بود، اما بعد از بازنگری در قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ به «ریاستی - پارلمانی» تغییر قالب داد. بنابراین نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان ریاستی یا پارلمانی محض دانست، زیرا عناصر مهمی از هر دو رژیم در آن حضور دارند. از یکسو از آنجایی که پارلمان ایران قدرت استیضاح وزیر یا برکناری رییس‌جمهور را دارد، به نظام‌های پارلمانی شبیه است و از آنجایی که انتخاب رییس‌جمهور مستقل از رأی پارلمان و با انتخاب مستقیم مردم صورت می‌گیرد، نظام‌های ریاستی را در ذهن متبادر می‌کند. به دلیل ترکیب وجوه مختلف نظام سیاسی پارلمانی و ریاستی، جمهوری اسلامی ایران را می‌توان نظام نیمه‌پارلمانی و نیمه‌ریاستی نامید.

در نظام نیمه‌پارلمانی و نیمه‌ریاستی هم می‌توان نقش قوه مجریه را در سیاست خارجی مشاهده کرد و هم نقش مجلس را. مهم‌ترین اختیارات و سازوکارهای نقش‌آفرینی ریاست جمهوری در فرایند و ساختار تصمیم‌گیری خارجی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: ریاست قوه مجریه، نصب و عزل وزراء، ریاست شورای عالی امنیت ملی، امضای عهدنامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و پیمان‌ها، تعیین سفرا. علاوه بر رییس‌جمهوری، هیئت دولت نیز در فرایند و ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی نقش مهمی دارد (فصل نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

نقش‌آفرینی مجلس شورای اسلامی در فرایند و ساختار نظام تصمیم‌گیری سیاست خارجی نیز به دو صورت مستقیم که شامل تصویب طرح‌ها و قوانین صریح و مستقیم در سیاست خارجی، تصویب عهدنامه‌ها و قراردادهای، اصلاحات جزئی در خطوط مرزی، تصویب دریافت و پرداخت وام‌های خارجی، تصویب استخدام کارشناسان خارجی، دعاوی راجع به اموال عمومی و غیر مستقیم از طریق تصویب بودجه دستگاه‌های مجری

۸۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
سیاست خارجی، تحقیق و تفحص دادن رأی اعتماد به وزراء، طرح سؤال از دولت،  
استیضاح دولت و وزراء، نقش اساسی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی است (اصول  
۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۱۳۹، ۵۲، ۷۶ و ۸۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

### ۳- جمهوری اسلامی ایران دارای قوه مجریه دو ستونی و قوه مقننه دو رکنی

بر اساس اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی، پس از مقام رهبری، رییس‌جمهور  
عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه  
را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد. بنابراین از دیگر  
ویژگی‌های نظام سیاسی از نظر اعمال و اجرا، قوه مجریه دو رکنی یا دو رأسی است  
(تقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۱۶)؛ یعنی قوه مجریه توسط مقام رهبری و ریاست جمهوری اعمال  
می‌شود. نهاد رهبری، رفیع‌ترین رکن نظام و رهبری بالاترین مقام جمهوری اسلامی  
ایران است. ریاست‌جمهوری، دومین رکن از ارکان رسمی تصمیم‌گیری در سیاست  
خارجی است. رییس‌جمهور، عالی‌ترین مقام قوه مجریه، پس از رهبری و همچنین  
مسئول اجرای قانون اساسی و مصوبات مجلس و ریاست قوه مجریه است. بنابراین در  
ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌توان نقش تعیین‌کننده  
رهبری در جهت‌دهی و هدایت کلی تصمیمات سیاست خارجی را مشاهده کرد و  
همچنین ریاست‌جمهوری به عنوان عالی‌ترین مقام پس از رهبری نیز وظایف و  
اختیاراتی را - جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود - بر عهده دارد.

همچنین قوه مقننه به عنوان عالی‌ترین نهاد قانون‌گذاری در ساختار سیاسی  
جمهوری اسلامی ایران، دارای دو رکن است و طبق اصل ۹۳ قانون اساسی مجلس  
شورای اسلامی، بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد. از این‌رو در تجزیه و  
تحلیل جایگاه قوه مقننه در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی  
ایران، نقش و تأثیر هر دو رکن قوه مقننه را باید بررسی کرد (اصول ۱۷۱، ۱۷۲ و ۹۳ قانون  
اساسی جمهوری اسلامی ایران).

کلیه مصوبات مجلس در حوزه سیاست خارجی در صورتی اعتبار قانونی می‌یابد که  
به تأیید شورای نگهبان برسد. به گونه‌ای که بسیاری از مواقع، شورای نگهبان این  
مصوبات را تأیید نمی‌کند و برای اصلاح به مجلس بازمی‌گرداند؛ مانند عدم تأیید مصوبه

مجلس ششم مبنی بر الحاق جمهوری اسلامی به کنوانسیون حقوق زنان به علت مغایرت آن با احکام شرع مقدس اسلام و ارجاع آن به مجلس.

#### ۴- نقش رهبری در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی

در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس اختیارات مصرح در قانون اساسی، نهاد رهبری رفیع‌ترین رکن نظام و رهبری، بالاترین مقام جمهوری اسلامی ایران است. بر اساس اصل ۱۰۷، رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۰۷). بیشترین وظایف و اختیارات ولی فقیه یا رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی بیان شده است. بسیاری از این اختیارات و مسئولیت‌ها مستقیم یا غیر مستقیم به سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در این حوزه مربوط می‌شود. حیطة اختیارات رهبری در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم‌بندی کرد:

##### الف- اختیارات مستقیم رهبری در حوزه سیاست خارجی

منظور از اختیارات مستقیم رهبری، اختیارات مصرح در قانون اساسی و وظایفی است که در قانون اساسی بر عهده رهبری گذاشته شده و مستقیماً با حیطة اختیارات وی در حوزه سیاست خارجی ارتباط پیدا می‌کند که از آن جمله می‌توان به تعیین سیاست‌های کلی و نظارت بر حسن اجرای آن، اعلان جنگ و صلح، فرماندهی کل نیروهای مسلح و عزل و نصب فرماندهان، تأیید مصوبات شورای عالی امنیت ملی و فرمان همه‌پرسی اشاره کرد.

##### ب- اختیارات غیر مستقیم رهبری در حوزه سیاست خارجی

در چارچوب قانون اساسی، مقام رهبری اختیارات دیگری نیز دارد که غیر مستقیم از نقش و اقتدار رهبری در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حکایت می‌کند. از جمله این اختیارات می‌توان به حل اختلافات و تنظیم قوای سه‌گانه، حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، امضای حکم ریاست جمهوری و عزل وی اشاره کرد.

##### ج- اختیارات حکومتی

مسئولیت‌ها و اختیارات رهبری در ارتباط با سیاست خارجی تنها به اختیارات

مستقیم و غیر مستقیم در قانون اساسی خلاصه نمی‌شود، بلکه رهبری اختیارات حکومتی نیز دارد. در تجربه عملی جمهوری اسلامی ایران در حوزه سیاست خارجی می‌توان نمونه‌های متعددی از احکام حکومتی را مشاهده کرد؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: فرمان قطع رابطه جمهوری اسلامی ایران با مصر پس از امضای قرارداد کمپ دیوید با دولت غاصب فلسطین، صدور حکم ارتداد و اعدام سلمان رشدی به علت نگارش کتاب آیات شیطانی، دستور عدم اعزام حجاج ایرانی به بیت‌الله الحرام و تعطیل موقت فریضه حج پس از کشتار حجاج در مکه مکرمه در سال ۱۳۶۶.

##### ۵- جایگاه وزارت امور خارجه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

در ارتباط با حیطة اختیارات و کارکرد وزارت امور خارجه به‌ویژه در دو حوزه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و اجرا، نظرات مختلفی وجود دارد. از نظر برخی، وزارت امور خارجه بیشتر در حوزه اجرای تصمیمات سیاست خارجی نقش دارد، به این دلیل که اولاً در قانون اساسی و قوانین و آیین‌نامه‌های مصوب مجلس، از وزارت امور خارجه به عنوان مرجع تصمیم‌گیری و حتی اجرایی سیاست خارجی ذکر نشده است و ثانیاً نهادهای مرتبط با سیاست خارجی و تصمیم‌گیری، تنها به وزارت امور خارجه مربوط نمی‌شود. بنابراین وزارت امور خارجه، کارکردی جز هماهنگی مجموعه ذی‌ربط و همچنین اجرای سیاست‌ها ندارد (محمدی، ۱۳۷۷: ۹۷).

رویکرد دوم بر این باور است که وزارت امور خارجه هم نقش تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و هم اجرای تصمیمات را بر عهده دارد (ر.ک: ملکی، ۱۳۸۲). دیدگاه سوم که به نظر می‌رسد با واقعیت جایگاه وزارت امور خارجه در ساختار تصمیم‌گیری همخوانی بیشتری دارد، بر این باور است که هر چند وزارت امور خارجه بیشتر در حوزه اجرایی تعریف شده و مسئولیت‌ها و اختیارات وزارت امور خارجه در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران آشکارا تعیین و تعریف نشده است، نقش و جایگاه وزارت خارجه در ساختار تصمیم‌گیری و نقش مؤثر این وزارتخانه در تصمیم‌گیری به عوامل متعددی از جمله ویژگی‌های شخصی و شخصیتی وزیر امور خارجه، توانایی‌ها و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های تخصصی و کارشناسی دیپلمات‌ها و کارشناسان وزارت امور خارجه، کارکرد و عملکرد مثبت و مؤثر وزارت امور خارجه در سیاست‌ها و اهداف نظام و میزان صحت



تحلیل‌های آن از فرایند تحولات جهانی، میزان هماهنگی و اشتراک نظر و دیدگاه بین وزیر امور خارجه و رییس‌جمهور، شرایط سیاسی نیروهای داخلی کشور و چگونگی توزیع و توازن قدرت و تقسیم کار میان کارگزاری‌های فعال در حوزه سیاست خارجی، درجه و سطح وحدت‌گفتمانی سیاست خارجی حاکم بر وزارت خارجه و سایر اجزا و ارکان تصمیم‌گیری و میزان هماهنگی و وحدت‌گفتمانی درون خود وزارت خارجه بستگی دارد که در صورت امکان فراهم شدن این شرایط تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی نیز همپای اجرا در وزارت امور خارجه اهمیت می‌یابد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸ الف: ۲۷۲).

#### ۶- دیپلماسی فرهنگی و نقش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سیاست خارجی

در ساختار تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران، نقش دیپلماسی فرهنگی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی با دو ویژگی، متمایز و متفاوت از سایر نظام‌های سیاسی است؛ نخست اینکه هر چند معمولاً در دنیا نیز دستگاه متولی دیپلماسی فرهنگی و یا تصمیم‌گیری فرهنگی صرفاً وزارت امور خارجه نیست، در جمهوری اسلامی ایران چنین رسالتی بیشتر بر عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و به تعبیری دقیق‌تر، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از طریق رایزن‌ها و وابسته‌های فرهنگی و همچنین سازمان تبلیغات اسلامی به‌ویژه از طریق فعالیت‌های رسانه‌ای است. دوم اینکه ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی، انقلابی و فرهنگی و ایدئولوژی اسلامی از جمله ابزاری است که بیشتر مورد توجه قرار گرفته و عناصر اسلامی حضور پررنگی در تصمیمات فرهنگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارند و از این‌رو مؤسسات و نهادهای متولی این امر در کنار وزارت امور خارجه، حضور مؤثری در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی دارند. با توجه به اهداف و آرمان‌های اسلامی و انقلابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از جمله حمایت از مسلمانان و صدور انقلاب اسلامی، نمایندگی‌های فرهنگی خارج از کشور، نقشی چشمگیر در اجرای سیاست خارجی دارند.

#### ۷- نقش شورای عالی امنیت ملی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

شورای عالی امنیت ملی، نقش پررنگی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد. وظایف و اختیارات مصرح شورای عالی امنیت ملی در قانون اساسی

نیز دال بر مرتبه و نقش راهبردی آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. عملکرد شورای عالی امنیت ملی در سال‌های اخیر به‌ویژه در زمینه بحران‌های افغانستان، عراق و پرونده هسته‌ای کشور نشان می‌دهد که این شورا به صورت قانون تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی درآمده است. به طوری که سه کارکرد سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی را همزمان ایفا می‌کند. نظر به اهمیت شورای عالی امنیت ملی در سیاست خارجی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی، برخی از محققین حوزه سیاست خارجی از این شورا با عنوان شورای عالی سیاست‌گذاری خارجی یاد می‌کنند (محمدی، ۱۳۷۷: ۹۶)؛ به این معنا که عالی‌ترین شورای سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی را می‌توان شورای عالی امنیت ملی دانست. همچنین با توجه به اینکه در شورای عالی امنیت ملی، تأیید رهبری و نمایندگان ایشان، رئیس‌جمهور و رؤسای قوای سه‌گانه و دیگر ترجمان‌های مؤثر مملکتی جمع است، بنابراین این شورا به مثابه کل حکومت عمل می‌کند و همه اقتدارهای مملکتی را در خود دارد (ایزدی، ۱۳۷۷: ۱۲۴). حضور در عالی‌ترین سطوح و از تمامی ترجمان‌ها و نهادهای اصلی کشور در جلسات شورای عالی امنیت ملی، تصمیمات حاصل از این شورا را همپای تصمیمات کل حکومت معرفی می‌کند و بیانگر اهمیت آن در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است.

#### ۸- نقش قوه قضائیه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

طرح پرونده‌های مختلف علیه جمهوری اسلامی ایران در مجامع مختلف از جمله حقوق بشر و زندانیان سیاسی در نهادهای حقوق بشری مانند کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و یا کمیته حقوق بشر باعث شده است تا قوه قضائیه در سال‌های اخیر در روند پیگیری تصمیم‌گیری‌های قضایی و حقوقی در وزارت امور خارجه، نقش و تأثیر روزافزونی داشته باشد. از دیگر کانال‌های حضور قوه قضائیه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، انعقاد قراردادهای بین‌المللی قضایی و حقوقی در زمینه سیاست خارجی است. همچنین قوه قضائیه با داشتن دو بازوی نظارتی یعنی دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی کل کشور بر فعالیت‌های وزارت امور خارجه نظارت می‌کند.

## ۹- نقش نیروهای مسلح در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

در جمهوری اسلامی ایران نیز مانند سایر کشورهای مردم‌سالار، فرماندهی عالی و هدایت نیروهای مسلح در دست سیاستمداران غیر نظامی است. اما نیروهای مسلح به‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به دلایل سه‌گانه فلسفه وجودی و اهداف خود یعنی تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی، اهداف جمهوری اسلامی و مقابله با تهدید امنیتی در پیرامون کشور و همچنین نقش خود در تعیین وابسته‌های نظامی، نقش مهمی در سیاست خارجی ایفا می‌کنند. همچنین خریدهای تسلیحاتی خارجی و همکاری‌های نظامی و حضور و عضویت رییس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح و عالی‌ترین مقام ارتش و سپاه در جلسات شورای عالی امنیت ملی از دیگر کانال‌های نقش ارتش و سپاه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است.

کارکردها و وظایف نیروهای مسلح تنها معطوف به تأمین امنیت داخلی و مرزی و اهداف داخلی نیست، زیرا جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دولت اسلامی و انقلابی برای خود اهداف و آرمان‌های فراملی نیز قائل هست و به نظر می‌رسد ارتش و سپاه در این راستا نقش اساسی دارند. در مقدمه قانون اساسی، مسئولیت خطیر ارتش و سپاه پاسداران، با عنوان ارتش مکتبی، اینچنین تعیین و تعریف شده است: «نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود. همین مسئله به‌ویژه نقش سپاه در حفظ انقلاب و دستاوردها و آرمان‌های آن، نقش و اهمیت نیروهای مسلح را در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد» (ر.ک: اصول ۱۴۳ و ۱۵۰ قانون اساسی).

## ۱۰- نقش و رویکرد ساختار غیر رسمی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

در ساختار غیر رسمی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دو دسته از بازیگران حضور دارند؛ نخست بازیگران و کنشگران غیر دولتی مانند بیوت آیات عظام و مراجع تقلید، ائمه جمعه و جماعات، گروه‌های ذی‌نفع و نفوذ، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های اسلامی، احزاب سیاسی، جامعه مدرسین حوزه‌های علمیه، جامعه روحانیت مبارز، مجمع

روحانیون مبارز و غیره. دسته دوم، نهادهایی نیمه‌دولتی و حتی دولتی که طبق قانون اساسی مستقیماً بخشی از ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی نیستند، ولی غیر مستقیم و غیر رسمی در فرایند تصمیم‌گیری و سیاست خارجی فعال هستند. نهادها و بنیادهایی چون بنیاد مستضعفان و جانبازان، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد شهید، کمیته امداد امام خمینی، نیروی مقاومت بسیج، دبیرخانه دائمی کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین وابسته به مجلس شورای اسلامی و مراکز آموزشی و پژوهشی وابسته به دستگاه‌های دولتی و غیره (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸ الف: ۲۵۳).

هر چند گروه‌های غیررسمی در سیاست خارجی اغلب کشورها وجود دارند، تفاوت‌های زیادی در ماهیت و اهداف فعالیت آنها وجود دارد. در بررسی نقش گروه‌های غیر رسمی در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌توان دو ویژگی زیر را مشاهده کرد: نخست اینکه وزن و اهمیت این گروه‌های غیررسمی و همچنین درجه و میزان فعالیت و تأثیرگذاری آنها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره‌های مختلف و بسته به مواضع دولت‌های موجود متفاوت است (محمدی، ۱۳۷۷: ۹۲). دوم اینکه گروه‌ها و نهادهای مذهبی به طور سنتی حضور و نقش مهمی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارند.

### جهت‌گیری تصمیم‌گیری سیاست خارجی

#### وجه بیرونی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران، تغییرات اساسی و همه‌جانبه‌ای را در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آورد و از این حیث می‌توان آن را یک انقلاب اجتماعی دانست (ر.ک: ملکوتیان، ۱۳۸۴: ۱۴۱-۱۴۹ و skocpol, 1979). با وجود این، جایگاه انقلاب و سیاست خارجی کشورهای انقلابی و تصمیم‌گیری این قبیل کشورها در مطالعات روابط بین‌الملل چندان مورد توجه قرار نگرفته است. به نظر فرد هالیدی، رشته روابط بین‌الملل به موضوع انقلاب‌ها کمتر پرداخته و مدت‌ها ارتباط دشواری با موضوع انقلاب داشته است (هالیدی، ۱۳۷۸: ۲۳-۵۵).

به نظر می‌رسد انقلاب، دو تأثیر کوتاه‌مدت و بلندمدت - حداقل در ارتباط با تجربه

انقلاب اسلامی در ایران - در تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشورها می‌گذارد. تأثیر کوتاه‌مدت دولت انقلابی را می‌توان فاصله میان سقوط نظم موجود مربوط به رژیم کهن و استقرار سیستم سیاسی جدید دانست. از ویژگی‌های این دوره، جابه‌جایی سریع مسئولیت‌ها و همچنین رویکردها و نظرات مختلف در ارتباط با سیاست خارجی است. کم و بیش همه انقلاب‌ها فارغ از نوع ایدئولوژی و دامنه تغییرات، شاهد چنین تحولاتی بوده‌اند.

اما تأثیر بلندمدت انقلاب که در مطالعه تصمیم‌گیری سیاست خارجی دولت‌های انقلابی، اهمیت به مراتب بیشتری دارد، تغییر در جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی بر اساس نوع نگاه انقلابیون به نظام بین‌الملل و هنجارها و ساختارهای بین‌المللی و همچنین الگوهای دوستی و دشمنی با بازیگران دولتی و غیر دولتی در سطح منطقه و جهانی است. انقلاب‌ها تغییرات اساسی را در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها ایجاد می‌کنند. انقلابیون تنها به انجام تغییرات داخلی اکتفا نمی‌کنند و خواهان تغییر و دگرگونی در مناسبات بین‌المللی هستند، زیرا نظم موجود را مغایر با خواسته‌های خود می‌دانند. در مقابل ماهیت ایستا و محافظه‌کارانه نظام بین‌الملل، به خاطر واگمهی از تغییر در وضع موجود و تسری انقلاب به سایر کشورها باعث می‌شود تا واکنش انقلابیون، شکل رادیکال‌تری به خود گیرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها سیاست خارجی در ایران ۱۸۰ درجه تغییر کرد، بلکه تمامی سنت‌ها، رویه‌ها و تجربیات گذشته در اداره سیاست خارجی نیز به کنار گذاشته شد. در واقع پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مجموعه جدیدی که در گذشته هیچ نقشی در سیاست خارجی ایران نداشت، با رویکردی کاملاً تازه به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی و مهم‌تر از آن با رویکرد تازه‌ای نسبت به هویت ایران، اداره سیاست خارجی کشور را بر عهده گرفت. انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در عرصه سیاست خارجی، شرایطی را که بیش از دو قرن بر روابط ایران با سایر دولت‌ها و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ سایه انداخته بود، به شکلی بنیادین تغییر داد. این شرایط، وضعیتی را رقم زد که در آن ایران برای نخستین بار پس از دو قرن، نه تنها در رابطه خود با جهان بیرون و قدرت‌های بزرگ از موضع انفعالی خارج شد، بلکه تمامی الگوهای دوستی و دشمنی را نیز در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی متحول ساخت (شوری، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳).

برخلاف بسیاری از تحلیل‌های صورت گرفته در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که جهت‌گیری انقلابی را حداکثر در یک دهه اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی مطالعه می‌کنند (ر.ک: غریباق زندی، ۱۳۸۷)، به نظر می‌رسد با گذشت بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اثرات بلندمدت انقلاب ایران در جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی همچنان به قوت خود باقی است. یکی از مصادیق حفظ جهت‌گیری انقلاب اسلامی را می‌توان در ایده صدور انقلاب به مثابه ابزار انقلاب اسلامی برای گسترش آرمان‌های خود و تغییر در نظام بین‌الملل دید (ر.ک: دهقانی فیروزآبادی و رادفر، ۱۳۸۹). از نظر هالیدی، تعهدات رژیم‌های انقلابی تا زمانی که نظام سیاسی پدیدآمده از انقلاب پابرجاست، وجود دارد (هالیدی، ۱۳۷۸: ۳۹).

تجربه بیش از سی ساله انقلاب اسلامی بیانگر یک مسیر کلی در جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به نظام بین‌الملل و هنجارها و ساختارهای بین‌المللی و همچنین الگوهای دوستی و دشمنی با بازیگران دولتی و غیر دولتی در سطح منطقه و جهانی است. این جهت‌گیری در ایده «تلاش برای تغییر» به عنوان روح کلی حاکم بر این جهت‌گیری توضیح داده خواهد شد. استفاده از این مفهوم به این دلیل صورت می‌گیرد که نویسندگان نیز همچون اکثر محققان حوزه سیاست خارجی بر این اعتقاد است که ایستارها، جهت‌گیری‌ها و تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در طول بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، مسیر خطی و یکنواختی را طی نکرده، بلکه همراه با افت‌وخیزها و نوسانات بوده است.

به نظر می‌رسد لایه و سطح سوم در مطالعه تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بررسی جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و متأثر از رویکرد انقلابی دچار تغییرات اساسی شده است. مفهوم تلاش برای تغییر به صورت یک روند سه مرحله‌ای بر جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار بوده است. در مرحله اول، جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی مناسبات موجود در ساختار نظام بین‌الملل، نهادهای و هنجارهای بین‌المللی را ناعادلانه و در راستای منافع قدرت‌های بزرگ می‌داند. دوم اینکه ناعادلانه خواندن مناسبات نظام بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی و

همچنین ساختار قدرت در عرصه نظر، برای تحقق در عرصه عمل نیازمند همراهی و تشکیل بلوک تازه‌ای از قدرت به وسیله مجموعه همراه اعم از کشورها، گروه‌ها، نهادها و حتی ملت‌ها - خطاب قرار دادن ملت‌ها در برابر دولت‌ها - است. از این زاویه، ارتباط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای معترض و حاشیه‌ای نظام بین‌الملل و نیز گروه‌ها و مهم‌تر از همه ملت‌ها قابل توضیح است. در مرحله سوم و با تکمیل شدن حوزه نظر و عمل یعنی نقد نظام بین‌الملل موجود و تشکیل بلوک تازه‌ای از قدرت ضد هژمونیک با کشورهای همراه نیازمند ارائه شق یا آلترناتیوی مطلوب و ایده‌آل برای نظام بین‌الملل موجود است. چنین جایگزینی با الهام از تعالیم اسلامی صورت می‌گیرد. در این بخش به بحث و بررسی بیشتر در این باب می‌پردازیم.

#### ۱- نظام بین‌الملل و جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ روابط بین‌الملل از زمان شکل‌گیری دولت - ملت پس از عقد قرارداد صلح وستفالیای در سال ۱۶۴۸ میلادی، شاهد انواع نظام بین‌المللی توازن قوا، نظام بین‌المللی امنیت دسته‌جمعی، نظام بین‌المللی جنگ سرد و نظام بین‌المللی پسا جنگ سرد بوده است (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۹۶-۱۹۷).

انقلاب اسلامی در شرایط فضای دو قطبی به وقوع پیوست و گسست از چنین فضایی را مبنای تصمیم‌گیری و جهت‌گیری سیاست خارجی خود قرار داد. به تعبیر امام خمینی<sup>(۵)</sup>، «ما با کمونیزم بین‌الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهان خواران غرب به رهبری آمریکا» (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۱۹). چنین رویکردی نسبت به ایده نظم نوین جهانی مبتنی بر قدرت هژمونیک آمریکا در برقراری ثبات و نظم جهانی به عنوان نظم بین‌المللی حاکم در دوران پس از جنگ سرد نیز تداوم یافته و جمهوری اسلامی ایران یکی از مخالفان و چالشگران آن در سطح منطقه‌ای و جهانی بوده است.

بنابراین می‌توان گفت جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با هدف تغییر در وضع موجود سازمان‌دهی شده است و معادله قدرت در سیاست بین‌الملل را غیرعادلانه می‌داند (متقی و پوستین‌چی، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۱ و ۵۷). ورود و عضویت جمهوری

اسلامی ایران در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز به معنای پذیرش آنها نیست و جمهوری اسلامی ایران همواره منتقد فضای ساختاری و نهادهای وستفالیایی بوده است. از نظر جمهوری اسلامی ایران، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی بازتابی از توزیع قدرت بین‌المللی بوده و منافع قدرت‌های بزرگ را تأمین می‌کنند. این سازمان‌ها ماهیت ابزاری دارند و بیش از آنکه برای قدرت کشورهای بزرگ محدودیت‌زا باشند، مشروعیت-بخش قدرت و رفتار آنها هستند. مهم‌ترین مظهر و نماد نامساوی بودن کشورها در نظام بین‌الملل موجود از نظر جمهوری اسلامی ایران، عضویت دائم پنج قدرت بزرگ در شورای امنیت سازمان ملل متحد و حق وتوی آنهاست. جمهوری اسلامی در همه دوره‌های سیاست خارجی خود، مخالف حق وتوی قدرت‌های بزرگ بوده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰).

این سازمان‌ها به جای اینکه در یک بستر طبیعی و بر اساس اصل برابری و مشارکت همه کشورهای شکل گرفته باشند، بر مبنای منافع قدرت‌های بزرگ ایجاد شده است. به تعبیر امام خمینی<sup>(۵)</sup>، «اساس این سازمان‌ها، ساخته خود اینهاست. اگر ساخته خود اینها نبود، به چه مناسبت باید یک کشور قلدر حق وتو داشته باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱۵: ۵۲۰-۵۲۱). ایشان در جای دیگر می‌فرمایند: «دنیای امروز... رفتار سازمان‌های دست‌نشانده قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا است که با اسم بی‌محتوای شورای امنیت و عفو بین‌الملل و حقوق بشر و از این قبیل مفاهیم بی‌محتوا که به قدرت‌های بزرگ خدمت می‌کنند و در حقیقت مجری احکام و مقاصد آنان و مأمور محکوم نمودن مستضعفان و مظلومان جهان به نفع قدرت‌های بزرگ جهان خوار هستند، می‌باشد» (همان، ج ۱۹: ۳۳۳).

از نگاه انقلاب اسلامی، نهادها و ساختارهای بین‌المللی، جایگاه فرادستی را برای قدرت‌های بزرگ و فرودستی را برای سایر کشورها فراهم کرده است. چنین جایگاهی برای جمهوری اسلامی در نظام بین‌الملل پذیرفتنی نیست. به عبارت دیگر، جایگاه‌های فرادستی و فرودستی در سلسله‌مراتب نظام بین‌الملل، گفتار و کردار ایرانیان انقلابی را به سوی شورش علیه سلسله‌مراتب نظام بین‌المللی و نفی وضعیت موجود در سیاست بین‌المللی سوق داده است (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۷۳).



مفهوم تلاش برای تغییر در مناسبات نظام بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی، جهت‌گیری کلی تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌دهد. چنین مفهومی نوعی نگرش ضد سلطه را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به نمایش می‌گذارد و امروزه بیشتر در مخالفت جمهوری اسلامی ایران با داشتن حق رأی و توپنج کشور دائم عضو شورای امنیت سازمان ملل، اعتراض نسبت به رویه‌های دوگانه نهادهای بین‌المللی و کشورهای غربی در مسائل منطقه‌ای و جهانی و حتی در مواجهه با مسائل داخلی ایران و مسائلی از این قبیل بیشتر مشاهده می‌شود. رویه انتقادی جمهوری اسلامی ایران و ایده تلاش برای تغییر در مناسبات نظام بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی و همچنین ساختار قدرت، نیازمند برداشتن اقدامات عملی در این راستا است. بخش بعدی به این مبحث می‌پردازد.

## ۲- جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی و تشکیل بلوک جدید قدرت ضد

### هژمونیک

سازوکار تغییر نظم بین‌الملل موجود و تشکیل نظام بین‌الملل مطلوب، تشکیل ائتلاف ضد هژمونیک متشکل از کشورها و بازیگران ضد سلطه است. تحقق عملی آرمان‌های ضد هژمونیک مستلزم همکاری هدفمند و ائتلاف و اتحاد نیروهای ضد هژمونیک دولتی و غیردولتی است. بدین منظور، جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند تا یک جبهه ضد امپریالیستی و ضد هژمونیک از کشورهای تجدیدنظرطلب و انقلابی تشکیل دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰).

بنابراین می‌توان گفت جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قائل به وجود و تشکیل دو بلوک و به تعبیری دو اردوگاه از ملت‌ها، گروه‌ها و دولت‌هاست؛ بلوکی که مناسبات نظام بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی و همچنین ساختار قدرت را ناعادلانه دانسته و سعی در تغییر آن دارد و دوم، بلوکی که از وضعیت موجود راضی به نظر می‌رسد و حفظ وضعیت موجود را مهم‌تر از هر چیزی می‌داند (محمدی، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۵). امام خمینی<sup>(ع)</sup> ضمن دسته‌بندی این دو به دو جبهه طاغوت و جبهه الله (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، جلد ۸: ۲۶۹)، تمام گروه‌های مخالف در یک صف را یک‌صدا به شورش برای تغییر این وضعیت فرامی‌خواند (همان، ج ۱۱: ۲۵۹).

رویه انتقادی جمهوری اسلامی ایران نسبت به نظام بین‌الملل و نهادهای آن، تصمیمات سیاست خارجی را به سمت و سویی هدایت می‌کرد که گروه‌ها و کشورهای در حاشیه قرار گرفته و مخالف با نظام سلطه را به مثابه هم‌پیمانان در یک بلوک واحد گرد هم جمع کند. به باور فولر، ایران هنوز در پی تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک خود، ایجاد متحدان اسلامی جدید و بالقوه در منطقه، تضعیف دشمنان و رقبای خود و حذف حضور غرب به خصوص ایالات متحده از منطقه است (فولر، ۱۳۷۳: ۱۰۶-۱۰۷).

رویکرد تلاش برای تغییر از طریق همکاری با گروه‌های متنوعی انجام می‌پذیرفت که در یک هدف یعنی مبارزه با استکبار و تلاش برای تغییر نظم جهانی شریک بودند. هر گروه و مجموعه‌ای که انگیزه‌ای لازم برای مقاومت در برابر امریکا و کشورهای دست‌نشانده منطقه داشت، مورد حمایت ایران قرار می‌گرفت. در این ارتباط می‌توان به گروه‌های سکولار، مجموعه‌های رادیکال با رویکردهای مارکسیستی و همچنین اسلام‌گرایانی اشاره داشت که آمادگی لازم را برای مقاومت در برابر الگوهای غرب‌گرا داشتند (متقی و پوستین‌چی، ۱۳۹۰: ۲۳۴). به عبارت دیگر همان‌طور که احتشامی اشاره کرده است، ایران نشان داد که در راهبرد منطقه‌ای خود، صرفاً به همکاری با رادیکال‌ها و گروه‌های متعصب منطقه‌ای نمی‌اندیشید. در این شرایط سیاست منطقه‌ای تهران، چشم‌انداز متنوع و پیچیده‌ای از روابط را داشت (احتشامی، ۱۳۷۸: ۷۴).

حضور جنبش‌های آزادی‌بخش و حمایت تهران از این گروه‌ها را می‌توان نشانه‌ای از نقش قانونی ایران در تلاش برای تغییر در مناسبات نظام بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی و همچنین ساختار قدرت دانست و باعث شد ایران، موقعیت خود را از طریق ارتباط با گروه‌های رادیکال و جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه‌ای ارتقا دهد. چنین جهت‌گیری را می‌توان سرلوحه سیاست‌های کلان ایران پس از انقلاب دانست. چنین صف‌بندی و تشکیل بلوکی از کشورهای همراه برای تکمیل شدن، نیازمند ارائه نظم جایگزین و مطلوبی بود تا بتواند هدایتگر و جهت‌دهنده تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد. در بخش بعدی این مهم به تفصیل بحث و بررسی می‌شود.

### ۳- جهت‌گیری سیاست خارجی و نظام بین‌الملل مطلوب

وضعیت موجود در نظام بین‌الملل از نظر انقلاب اسلامی با توجه به ماهیت ناعادلانه آن نمی‌تواند زیاد پایدار باشد و با تشکیل جبهه ضد هژمونیک دچار فروپاشی و اضمحلال خواهد شد. نظام بین‌الملل مطلوب جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در شکل ایده‌آل تشکیل حکومت جهانی اسلام با تشکیل امت واحده جهانی و در شرایط فعلی، شکل‌گیری نظام بین‌الملل عادلانه دانست. نظام بین‌الملل عادلانه که در شرایط موجود بین‌المللی پیگیری می‌شود، بر ویژگی‌هایی همچون برابری دولت‌ها، حکومت قانون و استقلال سازمان‌های بین‌المللی، صلح عادلانه، فقدان سلطه و مصالح بشری استوار است. استقرار نظام عادلانه بین‌المللی از طریق اصلاح ساختاری، هنجاری و نهادی صورت می‌گیرد. به گونه‌ای که بر اثر این اصلاحات چندبعدی، ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل مبنی بر سیاست و سلسله‌مراتب قدرت، تغییر و تحول یافته و به شکل‌گیری یک جامعه بین‌المللی مبتنی بر مشارکت همه ملت‌ها و منافع مشترک همه انسان‌ها بینجامد. چون از نظر جمهوری اسلامی ایران، نظام بین‌الملل موجود در هر سه بعد ساختاری، هنجاری و نهادی، غیر طبیعی، نامشروع و نامطلوب است و باید تغییر کند. کلیه جناح‌های سیاسی فعال در جمهوری اسلامی ایران که خرده‌گفتمان‌های مختلف اسلام‌گرایی را در سیاست خارجی نمایندگی می‌کنند، در این گزاره اتفاق نظر دارند. اختلاف‌نظرها صرفاً به سازوکارها و ابزار تغییر در نظام بین‌الملل موجود محدود می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۱۷).

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز با تأکید بر تشکیل امت واحد جهانی، چنین رسالتی بر عهده دستگاه دیپلماسی و وزارت امور خارجه قرار داده شده است (مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). به تعبیر امام خمینی<sup>(ع)</sup>، گویی «دولت مستضعفین نزدیک و وعده تحقق حق الهی، قریب‌الوقوع است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۳۳۳).

واقعیت این است که گفتمان انقلاب اسلامی اساساً به دنیا نگاه متفاوتی داشت و درصدد ایجاد بلوک قدرتی فراتر از دو بلوک قدرت موجود [شرق و غرب] بود. مطابق این گفتمان، شعارهای اصیل و بنیادین اسلام، وعده پیروزی مسلمانان را داده است و در این وعده، تردیدی وجود ندارد. از همین‌رو بلوک‌های قدرت موجود، محکوم به نابودی‌اند و تنها اسلام است که از این کشمکش سربلند بیرون خواهد آمد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۷۳).

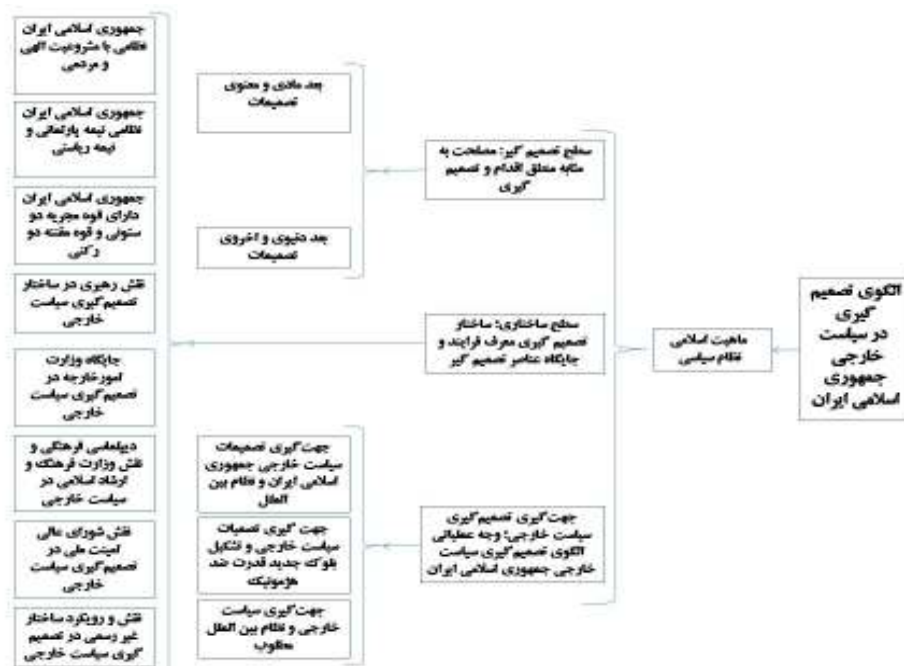
### نتیجه‌گیری

حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی به عنوان یک رویکرد نوین، تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری را از منظر بازیگر خاص در کانون توجه خود قرار داده است. هویت و ماهیت اسلامی نظام سیاسی در ایران پس از انقلاب، دلالت بر بازیگر خاص بودن جمهوری اسلامی ایران در مقام تبیین دارد؛ یعنی جمهوری اسلامی تنها دولت دینی در معنای اعم و دولت اسلامی در معنای اخص در دنیای مدرن و از زمان شکل‌گیری نظام وستفالی است. در این تعبیر، منظور از دولت اسلامی، صرفاً نظام و دولتی نیست که توسط مسلمانان در جغرافیای جهان اسلام تأسیس شده است، بلکه دولتی است که بر اساس شریعت تأسیس شده و بر مبنای احکام اسلامی نیز تصمیم گرفته و رفتار می‌کند. همان‌طور که اشاره شد، وجود دولت‌هایی با عنوان جمهوری اسلامی در سایر کشورهای اسلامی نیز این معنی را افاده نمی‌کند.

تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از سه لایه تشکیل شده است. در لایه و هسته مرکزی آن، فرد تصمیم‌گیر قرار دارد. مراد از تصمیم‌گیر، کنشگر انسانی است، نه دولت به عنوان موجودی انتزاعی. مبنا و منطق کنش، اقدام، رفتار و تصمیم‌گیری او در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخلاف رویکردهای موجود با معیار مصلحت - البته در مفهوم اسلامی - قابل تبیین است. منظور از مصلحت، معیاری برای جهت‌دهی و هدایت تصمیمات سیاست خارجی در راستای منافع مادی و معنوی در قلمروی دنیوی و اخروی است.

در لایه دوم و به عبارتی سطح میانی، ساختار تصمیم‌گیری قرار دارد. ساختار تصمیم‌گیری در این معنا، معرف نحوه تصمیم‌گیری، جایگاه عناصر تصمیم‌گیری و ویژگی‌های ساختار تصمیم‌گیری است. ساختار تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران، ویژگی‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری متفاوتی دارد که می‌توان گفت بسیاری از آنها منحصر به فرد است. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به تلفیق مشروعیت الهی و مردمی، نوع نظام سیاسی نیمه‌پارلمانی و نیمه‌ریاستی، قوه مقننه دو رکنی و قوه مجریه دو ستونی اشاره کرد. طبیعی است که تصمیم‌گیری در چارچوب چنین ساختاری، اقتضات خاصی داشته و فرایند متفاوتی را طی می‌کند.

لایه و سطح سوم به مثابه خروجی و وجه عینی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شود. در این سطح، نوع تعامل جمهوری اسلامی ایران با نظام بین‌الملل، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و همچنین الگوهای دوستی و دشمنی در سطح منطقه‌ای و جهانی بررسی می‌شود. در این سطح با توجه به رویکرد چالشی و انتقادات جمهوری اسلامی ایران، جهت‌گیری تصمیمات سیاست خارجی شکل متفاوتی یافته است. یعنی تصمیمات سیاست خارجی با ناعادلانه خواندن نظام بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی، به دنبال تغییر در آن از طریق ائتلاف‌سازی و بلوک‌بندی جدیدی از قدرت در راستای شکل‌گیری نظم بین‌المللی مطلوب است. شکل زیر، ابعاد معنایی و نهادی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌دهد.



شکل ۱- ابعاد معنایی و نهادی تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

## منابع

- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸) سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه زهره پوستین‌چی و ابراهیم متقی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۸) بنیادهای ملی هویت ایرانی، چهارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷) زبان، گفتمان و سیاست خارجی، بازنمایی از غرب در جهان نمادین ایرانی، تهران، اختران.
- اسنایدر، ریچارد و دیگران (۱۳۸۹) تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، ترجمه محمدجعفر جوادی ارجمند و مجید فرهام، تهران، میزان.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۴) مصلحت و سیاست، رویکردی اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق.
- ایزدی، بیژن (۱۳۷۷) درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۱) «از عقل قدسی تا عقل ابزاری»، علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۹.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳) سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر، تهران، فرهنگ گفتمان.
- تقی‌زاده، بیژن (۱۳۸۴) «رئیس دولت، رئیس حکومت و سیاست خارجی»، مجلس و پژوهش، سال ۱۲، شماره ۴۸.
- حاج یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸) «مفهوم‌سازی‌های مختلف دولت در نظریه روابط بین‌الملل با تأکید بر دیدگاه رابرت کاکس»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴۵ و ۱۴۶.
- حسینی، سید علی (۱۳۸۱) «سیر تطور مصلحت در فقه شیعه»، مجله طلوع، شماره ۱، بهار.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵) مبانی، اصول و اهداف سیاست خارجی دولت اسلامی، قم، پژوهشگاه علوم انسانی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۷) «جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌الملل مطلوب»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۶.
- (الف) ۱۳۸۸) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، سمت.
- (ب) ۱۳۸۸) «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول، بهار.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۰) «نظریه اسلامی سیاست خارجی: چهارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و فیروزه رادفر (۱۳۸۹) الگوهای صدور انقلاب اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup>.

رضایی، علیرضا (۱۳۸۷) «تبیین مطلوب و کارآمد از سیاست خارجی در بستر نظام بین‌المللی»، راهبرد یاس، شماره ۱۴.

شوری، محمد (۱۳۹۰) «فرایند تولد سیاست خارجی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول.

غریبایق زندی، داوود (۱۳۸۷) «اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جستاری در متون»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان.

فولر، گراهام (۱۳۷۳) قبله عالم، ژئوپولیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.

قاضی، ابوالفضل (۱۳۶۰) حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، دانشگاه تهران. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

لیتل، دانیل (۱۳۸۸) تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، چاپ پنجم، تهران، صراط. متقی، ابراهیم و زهره پوستین‌چی (۱۳۹۰) الگو و روند در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دانشگاه مفید.

متن بازنگری شده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۵) تهران، خورشید.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۷) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل، تهران، دادگستر. ----- (۱۳۸۷) «برخورد تمدن‌ها یا برخورد با نظام سلطه»، حکومت اسلامی، سال سیزدهم، شماره دوم.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) «گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره شصت و سه.

ملکی، عباس (۱۳۸۲) «فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷.

ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۴) سیری در نظریه‌های انقلاب، چاپ چهارم، تهران، قومس.

موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۱) صحیفه نور، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

مولانا، سید حمید و منوچهر محمدی (۱۳۸۷) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت احمدی‌نژاد، تهران، دادگستر.

هابرماس، یورگن و دیگران (۱۳۸۸) دین و روابط بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمان‌پور بناب، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

هالستی، کی.جی (۱۳۸۵) مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیم‌ی و مسعود طارم سری، چاپ پنجم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هالیدی، فرد (۱۳۷۸) «انقلاب و روابط بین‌الملل»، ترجمه مسعود اخوان کاظمی، انقلاب اسلامی، سال اول، شماره سوم.

هانسون، اریک (۱۳۸۹) دین و سیاست در نظام بین‌الملل معاصر، ترجمه ارسلان قربانی شیخ‌نشین، تهران، دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup>.

های، کالین (۱۳۸۵) درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی.

- Alden, Chris , Amnon Aran (2011) Foreign Policy Analysis: New Approaches, Routledge.
- Cox, Robert (1986) social force, states and world order beyond international relation theory, new York, Colombia university press.
- Foyle, Douglas (2003) Foreign Policy Analysis and Globalization: Public Opinion, World Opinion, and the Individual, International Studies Review, Volume 5, Issue 2.
- Garrison, Jean A. (2003) Reflection, Evaluation, Integration, International Studies Review, Vol 5 ,Issue 2.
- George, Alexander L.(1993) Bridging the Gap between Theory and Practice. Washington, DC. U.S. Institute for Peace.
- Haliday, fred (1991) state and society in international relation: a second agenda, Millennium – journal of international studies.
- Hermann, Margaret (2001) How Decision Units Shape Foreign Policy: A Theoretical Framework. International Studies Review.
- Hermann, Margaret, Thomas Preston, Baghat Korany, and Timothy Shaw (2001) Who Leads Matters: The Effects of Powerful Individuals. International Studies Review.
- Hill, C (2003) The changing politics of foreign policy. Basingstoke : Palgrave.
- Hobden, Stephen, John M. Hobson, eds (2002) Historical Sociology of International Relations, Cambridge University Press.
- Hudson , Valerie M (2007) Political Analysis, Classic and Contemporary Theory, Rowman and Littlefield publishers.
- Hudson, Valerie M and ; Christopher S. Vore(1995) Foreign Policy Analysis Yesterday, Today, and Tomorrow International Studies Review, VoL 39, No.2 .
- Jervis, Robert (1976) Perception and Misperception in International Politics” Princeton, Princeton University Press.
- Mintz, Alex and Karl DeRouen Jr (2010) Understanding Foreign Policy Decision Making” Cambridge University Press.
- Morgan. Patrick M. and Keith L. Nelson (2000) Re-viewing the cold war, Domestic Factors and Foreign Policy in the East-West Confrontation. Library of Congress Cataloging-in-Publication Data.
- Rosati A jerel (2005) A cognitive approach to the study of foreign policy, university of south Carolina.
- Skocpol, Theda (1979) state and social revolution, Cambridge: Cambridge university press.
- Zakaria, Fareed (Review by) (1992) Realism and Domestic Politics: A Review Essay Myth of Empire: Domestic Politics and International Ambition. by Jack Snyder., International Security, Vol. 17, No. 1.



دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۳۳-۱۰۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## انقلاب‌های عربی و شکل‌گیری نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه

\* فاطمه قیاسوندی

\*\* نبی‌الله ابراهیمی

\*\*\* احمد سلطانی‌نژاد

### چکیده

استدلال اصلی این مقاله، واکاوی تحولات بیداری اسلامی و تأثیر این موضوع بر چگونگی تکوین نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه است. از آنجا که جنبش‌های مردمی در کشورهای عربی با عنوان قیامی علیه استبداد و استعمار در منطقه شناخته می‌شود، عاملی مهم برای بازتعریف نظم نوین منطقه است، که با توجه به مؤلفه‌های مطالعات «سعیدیسیم» یا «پسااستعمارگرایانه» و تطابق موجود میان این انقلاب‌ها با این مطالعات، ما شاهد شکل‌گیری نوعی نظم با تأکید بر بازخوانی مطالعات سعیدیسیم در خاورمیانه هستیم. از این‌رو در این مقاله نخست، نظم از منظر مکاتب واقع‌گرای، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ و پسااستعماری، سپس تبارشناسی نظم‌ها در خاورمیانه بررسی می‌شود. در ادامه به نقش اسلام‌گرایان و در پایان نیز به نظم امنیتی حاکم بر منطقه پس از انقلابات عربی پرداخته می‌شود، تا به این نتیجه برسیم که چگونه انقلاب‌های عربی بر شکل‌گیری نظم‌های امنیتی جدید خاورمیانه تأثیر دارد؟

**واژه‌های کلیدی:** انقلاب‌های عربی، نظم‌های امنیتی، اسلام‌گرایی مدنی، هژمون‌گرایی آمریکا و پسااستعمارگرایی.

---

\* نویسنده مسئول: دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

fatemehghiasvandi@yahoo.com

Ebrahimir@modares.ac.ir

soltani@modares.ac.ir

\*\* استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس

\*\*\* استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس

## مقدمه

از آغاز سال ۲۰۱۱ میلادی، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و تغییرات جدی بوده است. دولت‌های جهان عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و تقریباً باثبات به شمار می‌آمدند، با اعتراضات و قیام‌های گسترده مردمی روبه‌رو شدند. در برخی از این کشورها، اعتراضات سیاسی مردمی به نتیجه رسیده و باعث ساقط شدن دولت‌ها شده است، و در برخی دیگر از آنها همچنان ادامه دارد و احتمال می‌رود به برخی از کشورهای دیگر نیز سرایت کند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴۸).

آنچه تقریباً در این تحولات و خیزش‌های مردمی به نظر می‌رسد، این است که این انقلاب‌ها پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های بیرون از قدرت به مشکل قدیمی و اساسی توسعه‌نیافتگی، عقب‌ماندگی و بحران‌های این کشورهاست. در همین رابطه، یکی از حوزه‌هایی که می‌تواند از این انقلاب‌ها متأثر شود، نظام امنیتی منطقه خواهد بود. به طور اساسی در طراحی و ساخت یک مجموعه امنیتی مناسب، نه تنها برای کلیه مناطق جهان بلکه برای خاورمیانه، همچنان حاکمیت دولت ملت، یکی از اصول اولیه و مهم است. نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دستیابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد. چهار مکتب فکری که نظام‌های امنیتی در خاورمیانه را می‌تواند امکان‌سنجی یا مطالعه کند به اختصار عبارتند از: واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ و پسااستعمارگرایی (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۴۲۰).

واقع‌گرایی بر تهدیدات آشکار و پنهان نظامی استوار است، اما این تهدیدات به معنای انکار منافع ملی و نگرانی‌های امنیتی دیگر بازیگران مستقل نیست. واقع‌گرایی معتقد است که موازنه قوا ضامن اصلی و شاید تنها ضامن نظم در دنیای دولت‌هاست. در لیبرالیسم تأکید بر اشکال قانون و نحوه اجرای آنها، به‌ویژه در اوضاع و احوال امروزی، یعنی با توجه به شکل لیبرال دمکراتیک قانون در محدوده دولت‌هاست. این دیدگاه، سیاست جهان را متشکل از دولت‌هایی مستقل و دارای حاکمیت تلقی می‌کند که رژیم سیاسی داخلی‌شان، الگوهای رفتاری‌شان را تعیین می‌کند. به این ترتیب، دولت‌های لیبرال با یکدیگر در حال صلح به سر می‌برند (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

در مکتب کپنهاگ، نظم و مفهوم امنیتی ساختن یکی از مباحث بسیار مهم است. این رویکرد معتقد است امنیت منطقه‌ای، یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات و سرنوشت نسبتاً مشترکی هستند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات برای ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۵۱).

و بالاخره توجه تحقیقات پسااستعمارگرایی نیز پیوندهای میان گذشته و حال، استعمار و پسااستعمار، شمال و جنوب است. تأکید بر تداوم‌ها، سیاست و پیوند متقابل است، نه دوره‌های زمانی یا فضاهای ثابت آنها به امپریالیسم و استعمار به عنوان پروژه‌ای که جهان و غرب را قوام بخشیده، توجه و سعی در به چالش کشیدن مفروض‌های غرب درباره جهان سوم و نیز به چالش کشیدن میراث استعمار دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۹۵-۱۹۶). انقلاب‌های عربی باعث بروز تحولات اساسی و تغییرات جدی در ماهیت دولت‌های محافظه‌کار عرب در خاورمیانه شده است. این دولت‌ها که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به شمار می‌آمدند، با اعتراضات شدید مردمی مواجه شدند. بیشتر افراد این تحولات را قیامی علیه استبداد و استعمار تعریف کرده‌اند و آن را «بهار عرب» نامیده‌اند. بنابراین با توجه به بیداری اسلامی و انسانی در منطقه و به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در مصر و تونس و احتمال نتیجه‌بخش بودن سایر انقلاب‌های مردمی که تمایلات اسلام‌گرایانه دارند، نظم امنیتی منطقه دچار چالش خواهد شد و امریکا و قدرت‌های بزرگ که تا قبل از این به دنبال نظم امنیتی هم‌مومن‌محور در منطقه بودند، امروزه به نظم سلسله‌مراتبی بسنده خواهند کرد. بنابراین فرضیه این نوشتار اینگونه طرح می‌شود که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد و به تبع، این نظم می‌تواند خاص جهان اسلام و الگویی بومی تلقی شود.

در سازمان‌دهی این نوشتار، نخست مؤلفه‌هایی همچون چارچوب مفهومی نظم، نظم در نظریه‌های روابط بین‌الملل (واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ، پسااستعمارگرایی)، سپس تبارشناسی نظم‌ها و انقلاب‌های عربی و در نهایت نظم امنیت منطقه‌ای پس از این انقلاب‌ها بررسی و کندوکاو می‌شود.

### چارچوب مفهومی نظم

در مورد مسئله نظم، دوگانگی‌های بی‌شمار نظریه روابط بین‌الملل، بیشتر این معنا را داشته که این نظریه در بیان روشنی از مفهوم نظم جهانی با مشکل روبه‌رو بوده است. «ریمون آرون» به عنوان یکی از چند صاحب‌نظر یا مفسری که بیرون از بریتانیا و ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کرده است و تأثیر عمیقی بر رشته روابط بین‌المللی گذاشته است، در مقاله‌ای که نخستین بار در سال ۱۹۶۰ میلادی به چاپ رسید، چنین استدلال کرد که پنج معنای محتمل برای نظم در سیاست جهانی وجود دارد. به باور وی، از میان این معناها، دو معنی کاملاً توصیفی است: «نظم به معنای هرگونه سر و سامان دادن به واقعیات، نظم به معنای رابطه میان بخش‌هایی از آن واقعیات». یکی از آنها کاملاً جنبه هنجاری دارد: «نظم به معنای شرایط زندگی خوب». آن دو معنای دیگر با هم ترکیب شده‌اند و بنا بر اصطلاحی که خود آرون به کار می‌گیرد، تحلیلی هستند، یعنی تا حدودی هنجارگذار و تا حدودی توصیفی: «نظم به معنای حداقل شرایط لازم برای زندگی، نظم به معنای حداقل شرایط لازم برای هم‌زیستی». دیدگاه آرون این است که دو مورد آخری - به‌ویژه شرایط لازم برای هم‌زیستی مورد نظر اوست - برای سیاست جهانی معاصر از همه سودمندترند (Hofman, 1970: 1-2).

استانلی هافمن می‌نویسد: «مسئله نظم جهانی» با مسئله نظم سیاسی در سطح داخلی یا نظم میان گروه‌های اجتماعی موجود در واحد سیاسی، کاملاً متفاوت است. ویژگی نظم بین‌المللی آنارشی است، «یعنی فقدان قدرتی مرکزی و بالاتر از واحدهای سیاسی» و همین‌طور فقدان یا ضعف هنجارهای رایج (همان، ۱۹۸۷: ۸۵-۸۶). از نظر هافمن در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، دو الگو برای نظم وجود دارد که آنها را به ترتیب «صلح ناپایدار/ نظم ناآرام» و «وضعیت جنگ» می‌نامد. پس به طور کلی می‌توان گفت: نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دستیابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد.

## نظم در نظریه‌های روابط بین‌الملل

### واقع‌گرایی و نظم در خاورمیانه

دست کم از میانه سده هفدهم و احتمالاً از رنسانس به بعد، واقع‌گرایان یک اصل را به شکلی گسترده، روش غالب برای حفظ «نظم» در دنیای آشفته و آشوب‌زده سیاست میان دولت‌ها، ابتدا در اروپا و بعد در دنیا به شمار آورده‌اند. این اصل را بعدها «موازنه قوا» نامیدند. در قرن هجدهم، نوزدهم و بیستم بود که این اصل به عنوان پاسخی به «نظم» و در حال و هوای نظام دولت‌های اروپایی به اوج خود رسید و به‌ویژه در قرن بیستم بود که مورد توجه بی‌ثبات‌ترین و بحث‌برانگیزترین رویکرد نسبت به روابط بین‌الملل، یعنی واقع‌گرایی سیاسی قرار گرفت. در عین حال به هیچ‌روی فقط واقع‌گرایی به معنای خاص آن - نیست که مفهوم موازنه را برای حفظ نظم جهانی لازم می‌داند. هم کسانی که در پی آن هستند که نظم را در قالب نظام دولت‌ها حفظ کنند و هم آنها که رؤیای جایگزینی چنین نظمی را با نظمی آمرانه یا سلطه‌جویانه در سر می‌پروراندند، بر اهمیت موازنه به معنای مهم‌ترین ویژگی نظم موجود جهانی تأکید داشتند؛ خواه هدفشان حفظ نظم بود و خواه سرنگونی آن (رنگر، ۱۳۸۲: ۸۰).

اصطلاح موازنه قوا مورد توجه مکاتب مختلفی چون مکتب انگلیسی، پیروان ژئوپولیتیک و سیاست قدرت بوده است که با وجود این استفاده گسترده از این اصطلاح، باز هم بیشتر واقع‌گرایی سیاسی است که اعتقاد دارد و همچنان معتقد خواهد بود که موازنه قوا، ضامن اصلی و شاید تنها ضامن نظم در دنیای دولت‌هاست. واقع‌گرایی قصد داشته است این برداشت از موازنه قوا را به «هدف مقدس» نظریه روابط بین‌الملل تبدیل کند. از دیدگاه واقع‌گرایی، نظم فقط به معنای آن روشی است که ساختارهای دنیا و ساختارهای «سرنوشت اخلاقی» ما را با هم سازش می‌دهد.

مورگنتا در این باره می‌گوید: «در غیاب جامعه‌ای بین‌المللی و یکپارچه، دستیابی به راهی برای رسیدن به نظم و تحقق بخشیدن به حداقلی از ارزش‌های اخلاقی فقط به کمک وجود جوامع ملی امکان‌پذیر است که توانایی حفظ نظم و تحقق بخشیدن به ارزش‌های اخلاقی را در چارچوب قدرت‌شان داشته باشند» (Morgenthau, 1945: 56).

در برداشت سنتی واقع‌گرایان، موازنه قوا فقط ابزاری مناسب برای سیاست قدرت نیست، بلکه دقیقاً یک مشی سیاسی است؛ زیرا تنها ابزاری است که می‌تواند «نظم» را برقرار کند- آنگونه که نیبور می‌گوید باید دلالت بر عدالت کند، نه آنکه از آن غافل بماند - در حالی که همزمان تنوع نظام دولت‌ها را مجاز می‌داند. موری می‌گوید: «دستیابی به میزانی عدالت، مستلزم استقرار نوعی تعادل اجتماعی قدرت است؛ زیرا در غیاب چنین قدرتی، محدودیت‌های اخلاقی و اجتماعی مؤثر نخواهد بود. در هرگونه نظم بین‌المللی، یکپارچگی قدرت‌های قوی‌تر هم لازم و هم ناگزیر [اولی] چنین وضعی با تهدید امپریالیستی نو همراه است. در مقابل این خطر استبداد برای حمایت از دولت‌ها [باید] موازنه قوا را نهادی کرد» (رنگر، ۱۳۸۲: ۱۸۱).

دیگر واقع‌گرایان سنتی، همگی با اصل این نظریه موافق بودند. برای نمونه مورگنتا در سیاست در میان ملل، موازنه قوا را «زاده ناگزیر» سیاست قدرت می‌داند و حتی آن را «مفهومی عام» می‌نامد و چنین استدلال می‌کند که «موازنه قوا عاملی اساسی در جهت حفظ توازن در جامعه متشکل از کشورهای دارای حاکمیت به شمار می‌آید» (Morgenthau, 1945: 56). یا آنگونه که مایکل اسمیت در توضیح این وضع گفته است: «فقط قدرت جلوی قدرت را می‌گیرد» (Smith, 1986: 144).

با توجه به مطالب گفته شده و به علت وجود کشورهای محافظه‌کار عربی، ایران انقلابی که تا قبل از آن، متحد راهبردی آمریکا و ژاندارم منطقه برای مقابله با خطر کمونیسم و حافظ منافع آمریکا بود و همچنین حضور کشور اسرائیل و تأمین امنیت آن می‌توان گفت نظم حاکم در منطقه خاورمیانه که برگرفته از تضاد میان دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد بود، نوعی نظم و نظام شکننده بود که همواره امکان فروپاشی آن وجود داشت.

### لیبرالیسم و نظم در خاورمیانه

باوجود اینکه در طول قرن بیستم، نظریه روابط بین‌الملل تحت تأثیر واقع‌گرایی بود، تلاش‌های لیبرالی که برای حل «مسئله نظم» شد، زمینه را از بسیاری جهات برای تأویل

و تفسیرهای دیگر آماده کرد. تلاش‌های لیبرال برای اندیشیدن با توجه به «مسئله نظم» در سیاست جهانی نشان می‌دهد که استمرار و ماندگاری سیاست لیبرال در واقع تا چه اندازه مسئله‌ساز است و اینکه این موضوع هواداران سیاست لیبرال را به اجبار در برابر برخی از پیچیده‌ترین مسائل قرار می‌دهد. لیبرالیسم دست کم به شکل جدیدش (شکلی که از اواخر قرن ۱۷ پیدا کرده است) حداقل چهار جنبه دارد که عبارتند از: لیبرالیسم مبتنی بر ترس، لیبرالیسم فردی، لیبرالیسم مبتنی بر قانون، لیبرالیسم مبتنی بر شناخت. شاید لیبرالیسم مبتنی بر ترس، سرچشمه اندیشه لیبرال درباره نظم باشد که ریمن آرون در شمار پرشورترین تحلیل‌گران آن بوده است.

آرون چنین استدلال می‌کرد که در سیاست جهانی، نظم پنج معنا دارد. به اعتقاد وی، دو معنی کاملاً توصیفی هستند: «نظمی که برای سامان بخشیدن به واقعیت است، نظمی که رابطه بین بخش‌هایی از واقعیت یاد شده را تعیین می‌کند» یکی «نظمی که شرایط زندگی خوب را فراهم می‌آورد فقط هنجارگذار است. آن دو تای دیگر نظمی که حداقل شرایط زندگی به شمار می‌آید، نظمی که حداقل شرایط همزیستی به شمار می‌آید» ترکیبی و به قول آرون تحلیلی هستند یعنی کمی هنجارگذار و کمی توصیفی هستند. بنابر دیدگاه آرون این دو نظم آخری - و به ویژه شرایط همزیستی - برای سیاست جهانی معاصر از همه سودمندترند. آرون می‌نویسد که نظم «اصطلاحی دیالکتیکی و مرکب از تناقض و تنش و سرشار از تضادهای زیر است: توضیحی؛ هنجاری؛ نظری عملی؛ سیاسی اخلاقی؛ ستیزنده قانونی» (Hofman, 1970: 1-2) و سیاست لیبرال، یکی از راه‌های ترکیب کردن این چهار جنبه بوده است که رنگر اینگونه لیبرالیسم را لیبرالیسم جهان‌شمول می‌نامد. لیبرالیسم جهان‌شمول در مرحله اول، تأکید بر اشکال قانون و نحوه اجرای آنها به‌ویژه در اوضاع و احوال امروزی، یعنی با توجه به شکل لیبرال دمکراتیک قانون در محدوده دولت‌هاست و در مرحله دوم، توجه به ساختار نهادهای بین‌المللی معطوف است که چنین حقوق و اعمالی را تقویت می‌کنند و اعتلا می‌بخشند. این دیدگاه، سیاست جهان را متشکل از دولت‌هایی مستقل و دارای حاکمیت تلقی می‌کند که رژیم سیاسی داخلی‌شان، الگوهای رفتاری‌شان را تعیین می‌کنند. به این ترتیب، دولت‌های لیبرال با یکدیگر در حال صلح به سر می‌برند و این

۱۰۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
همان صلح لیبرالی است، در حالی که آماده‌اند تا در برابر دیگر دولت‌های غیر لیبرال به زور توسل جویند. در این زمینه جنگ جنبه‌ای تأسف‌آور و در عین حال ناگزیر از نظم بین‌المللی است (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

از این‌رو لیبرال‌ها بیان می‌دارند که کشورهای لیبرال دموکراسی در صلح به سر برده و با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند، اما نسبت به کشورهایی که در صدد برهم زدن نظم و نظام موجود باشند، با خشونت برخورد کرده و امکان جنگ و استفاده از قدرت سخت‌افزاری نسبت به آنها نیز وجود دارد. برای نمونه در دهه نود، حمله عراق به کویت را داریم که زمینه‌ساز لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خاورمیانه و خلیج فارس شد.

### مکتب کپنهاگ

توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره پساجنگ سرد و تحولات گسترده‌ای است که در حوزه امنیت رخ داده است. نظریه‌پردازان این مکتب، افرادی همچون مک‌سوئینی، الی ویور و باری بوزان هستند. مکتب کپنهاگ، اصطلاحی است که «بیل مک‌سوئینی» برای آثار و دیدگاه‌های باری بوزان، الی ویور، دوویدل و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی انجام شد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۱۱۹). از جمله مفاهیم مهم این مکتب، امنیتی ساختن و امنیت منطقه‌ای است که بوزان و همکارانش آن را مرکز ثقل علمی این مکتب می‌داند (ر.ک: Waever, 1989).

«باری بوزان» درباره امنیت معتقد است که باید امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف کرد و از نظر وی امنیت در نبود مسئله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. او می‌گوید: «امنیت را باید چندبعدی نگریست که ابعادی مانند مهاجرت، سازمان‌های جنایی فراملی و فروملی، محیط‌زیست و رفاه اقتصادی را شامل می‌شود». از نظر وی، دولت دیگر تنها مرجع امنیت نیست. افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم، همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. مفهوم امنیتی ساختن، یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب کپنهاگ است و تعریف امنیت به



عنوان کنش کلامی، گرانی‌گاه این بحث است. «ویور» در همین خصوص اظهار می‌دارد: «امنیت به عنوان عمل گفتمانی بهتر فهمیده می‌شود، تا اینکه به عنوان کنش کلامی در نظر گرفته شود». امنیتی ساختن به فرایندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن برخی موضوعات در چارچوب امنیت می‌شود، در حالی که قبلاً در این حوزه قرار نداشته است. باری بوزان و الی ویور، امنیتی ساختن را در سطح تحلیل خود به فرد یا گروه و دولت نسبت می‌دهند و آن را عملی اجتماعی که خود ربط وثیقی با هویت آن اجتماع دارد، می‌دانند (Buzan & Waever, 1997:248).

در چارچوب مفهوم امنیتی ساختن دو شرطی که می‌تواند موضوعی را امنیتی سازد، عبارت است از گفتمان امنیتی‌ساز و شکستن قوانین و رویه‌های موجود. گفتمان امنیتی‌ساز خود شامل کنشگران امنیت‌ساز و کنشگران کارآمد می‌شود. کنشگران امنیت‌ساز، فرد یا گروهی هستند که موضوعات را با اظهار این مسئله که چیزی از لحاظ وجودی در معرض تهدید است، امنیتی می‌سازند. کنشگران کارآمد، صرفاً بر تصمیمات در حوزه امنیت تأثیر دارند. از سوی دیگر کنشگر امنیت‌ساز، تنها مرجع امنیتی ساختن یک موضوع است و کنش کلامی نیز همین‌جا معنا می‌یابد. کنشگر کارآمد مانند یک مؤسسه مطالعاتی ایده‌پرداز در مسائل امنیتی است (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۷).

تزو بوزان و همکارش ویور، نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد سبب آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب واقع‌گرایی و جهانگیر از ماهیت و ابعاد امنیت دارد. از نظر مکتب کپنهاگ، امنیت منطقه‌ای، یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات و سرنوشت نسبتاً مشترکی هستند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات برای ایجاد و حفظ خود، تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (Buzan & Waever, 2003:27-28).

بوزان برای دستیابی به تحلیلی واقعی از امنیت منطقه‌ای به روابط مبتنی بر قدرت، الگوی دوست و دشمنی با دولت‌ها را افزود و نظریه مجموعه‌های امنیتی را مطرح کرد. از دیدگاه او به سه دلیل، تحلیل امنیت منطقه‌ای در یک محیط امنیتی چندبخشی

نیازمند رویکرد چندوجهی خواهد بود: نخست، درهم تنیدگی طبیعی بخش‌های مختلف «سیاسی، نظامی، زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی». دوم، تمایل سیاست‌سازان به ارتباط موضوعات مختلف به یکدیگر در یک تصویر و سوم اینکه نهادهای امنیتی در یک منطقه می‌کوشند موضوعات و مسائل را در چارچوب ژئوپلتیک خود بررسی کنند (Buzan, 2000: 13-22).

### پسااستعمارگرایی

پسااستعمارگرایی، رویکردی در تاریخ، ادبیات و نیز علوم اجتماعی است که به آثار استعمار بر فرهنگ جوامع می‌پردازد. ریشه اندیشه پسااستعماری را باید در نقد ادبی و ادبیات و نیز مطالعات فرهنگی جست‌وجو کرد. اما به تدریج در همه علوم انسانی و اجتماعی جا یافته و در نتیجه خصلتی چندرشته‌ای دارد. نخستین بار از اصطلاح پسااستعماری در اوایل دهه ۱۹۷۰ در نظریه سیاسی برای توصیف تنگناهایی استفاده شد که مستعمرات سابق پس از رهیدن از یوق استعمار به آنها گرفتار شده بودند. مهم‌ترین و اصلی‌ترین مطالعات در این حوزه، ابتدا بر موضوع شرق‌شناسی متمرکز بوده است. شرق‌شناسی از مفاهیم اصلی پسااستعمارگرایی است که «ادوارد سعید» با الهام از «فوکو» آن را مطرح کرد. از دید او، شرق‌شناسی به معنای گفتمانی است که غرب با آن، شرق را نام‌گذاری می‌کند و آن را ساخته و می‌شناسند و در عین حال از طریق آن خود را می‌سازد و می‌شناسد. به نظر ادوارد سعید، شرق‌شناسی گفتمانی است که در پیوند با قدرت و نهادهای قدرت است و خود شکلی از اقتدار است (سعید، ۱۳۸۲: ۷۹). این مطالعات به طور کلی به نقد تحقیقات، تحلیل‌ها و نظریه‌هایی پرداخته‌اند که متفکرین غربی درباره «شرق» نوشته‌اند.

مطالعات مرتبط با شرق‌شناسی و نقد آن را برای اولین بار «عبدالمالک»<sup>(۱)</sup> در دهه ۱۹۶۰ آغاز کرد و سپس ادوارد سعید در دهه ۱۹۷۰ گسترش داد. سعید در کتاب معروف خود با عنوان «شرق‌شناسی»، به نقد گفتمان علمی غربی و نظریات آن درباره شرق می‌پردازد. به نظر سعید، کتاب شرق‌شناسی دو مسئله اصلی دارد: ۱- رابطه دانش و قدرت ۲- بازنمایی فرهنگ‌های دیگر. ادوارد سعید در این کتاب به نقد تصویری

می‌پردازد که غرب از جهان (چه غرب و چه شرق) ارائه کرده است. این تصویر، تصویری یکپارچه، ساده، غیرواقعی، سوگیرانه و خیالی است. تصویری که ارتباط چندانی با واقعیت هدف خود یعنی جامعه شرقی ندارد. شرق‌شناسی ناظر بر این اندیشه است که تصویر خیالی ارائه شده از شرق در بطن خود، اهدافی اقتدارگرایانه نهفته دارد و غرب با ارائه این تصویر ضمن تلاش برای فروکشاندن موقعیت شرقی (با تأکید بر اسلام)، جایگاه خود را در برابر آن ارتقا می‌بخشد (ر.ک: سعید، ۱۳۸۲).

«اسپیواک» در دهه ۱۹۹۰ از اصطلاح پسااستعماری استفاده کرد. پیش از آن در اواخر دهه ۱۹۸۰ از اصطلاح «نقد پسااستعماری» در تشریح تأثیرات فرایندهای اروپایی امپریالیسم از زمان آغاز استعمار به بعد استفاده می‌شد (Moor-Gilbert, 1997: 9). معمولاً پسااستعمارگرایی را با نظریه پسااستعماری یکی می‌گیرند.

نظریه پردازان پسااستعمارگر تلاش کرده‌اند تا ابعاد فرهنگی سلطه استعمار را معمولاً با مشروعیت دادن به ایده‌ها، سنت‌ها و فرهنگ‌های غیر غربی و گاهی ضد غربی افشا کنند. در یکی از آثار مهم نظریه پسااستعماری، ادوارد سعید، مفهوم شرق‌شناسی را برای تبیین آنچه وی سیطره فرهنگی و سیاسی غربی بر دیگر نقاط دنیا می‌خواند، توسعه و بسط داد. البته شرق، به طور خاصی از طریق بسط و گسترش داستان‌های کلیشه‌ای حفظ شده و فرهنگ و مردمان غیر غربی، خوار و حقیر شمرده می‌شوند. نمونه چنین کلیشه‌هایی، شرق مرموز<sup>۱</sup>، چینی‌های مرموز<sup>۲</sup>، ترک‌های شهوت‌ران<sup>۳</sup> هستند (Heywood, 2011: 77). از مفاهیمی که در نظریه پسااستعمارگرایی مطرح می‌شود، می‌توان به مفاهیم ذیل اشاره کرد:

هم‌پیوندی: معمولاً به معنای خلق صورت‌های جدید فرهنگی درون منطقه تماسی است که به واسطه استعمار شکل گرفته است. این اصطلاح را در پیوند با «همی‌بابا» می‌دانند و به این معنا است که در فرایند استعمار، در منطقه تماس میان استعمارگر و استعمارزده، اشکال یا صورت‌های فرافرهنگی شکل می‌گیرند که خلوص فرهنگی ندارند (Ashcroft & et al, 1998:118-21).

1. Mysterious East
2. Inscrutable Chinese
3. Lustful Turks

فروودستان: مفهومی است که در تاریخ‌نگاری هنری (مطالعات فرودستی) با الهام از «گرامشی»، مارکسیست انسان‌محور ایتالیایی مطرح شده است. منظور از آن در اصل گروه‌هایی در جامعه است که تحت سلطهٔ هژمونیک قرار دارند و در تحقیقات تاریخی به جای نخبگان، کانون مطالعه را تشکیل می‌دهند تا بی‌توجهی به آنها در مطالعات دربارهٔ تغییرات سیاسی و فرهنگی جبران شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۹۲).

جوهرگرایی راهبردی: مفهومی است که «اسپیواک» مطرح کرده است. جوهرگرایی این فرض را مطرح می‌کند که گروه‌ها، مقولات یا طبقاتی از اشخاص یا اشیاء، یک یا چند خصوصیت تعریف‌کننده دارند که منحصراً متعلق به همهٔ اعضای آن گروه، مقوله یا طبقه است. در مورد فرهنگ معمولاً جوهرگرایی مبتنی بر برداشتی است که افراد، یک هویت جوهری مشترک فرهنگی دارند (Ashcroft & et al, 1998: 215-19).

نویسندگان پسااستعماری همچون پسااخترگرایان، به نقش فرهنگ و بازنمایی در روابط بین‌الملل توجه دارند و اینکه چگونه مفاهیمی چون امنیت و ناامنی یا دولت و حاکمیت و مانند اینها برساخته‌هایی هستند که در خدمت سیاست‌های خاص بازنمایی قرار می‌گیرند. بازنمایی‌های دووجهی مانند غرب و شرق یا خود و دیگری که به هویت و تفاوت، جنبهٔ جوهری می‌بخشد، نقش مهمی در حفظ هژمونی غرب دارند. در نتیجه توجهٔ پسااستعمارگرایان به این است که برای آشکار ساختن رویه‌های قدرت در رشتهٔ روابط بین‌الملل به مشکل بازنمایی بپردازد و دلالت‌های نژادی و جنسیتی آن را نیز آشکار سازد. به گفتهٔ همی‌بابا<sup>(۲)</sup>، پسااستعمار یادآور روابط نواستعماری درون نظم «نوبین» جهانی و تقسیم کار چند ملیتی است (به نقل از Abrahamsen, 2007: 114).

نظریهٔ پسااستعماری، تنها عامل غالب در تحقق سنت‌های بدیل در روابط بین‌الملل نیست. با این حال، پسااستعمارگرایی یک بعد و جنبه خاصی را به مناظرات روابط بین‌الملل اضافه می‌کند و آن هویت و نقش مفاهیم است. همان‌طور که طبق جهان‌بینی پسااستعمار، شرق زائیدهٔ تصور اروپا از دیگری است (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۶)، گفتمان دربارهٔ جهان غیر غربی، ابزار شکل‌گیری هویت بر پایهٔ رویه‌های گفتمانی ادغام و حذف است. با تأسی از مفهوم چیرگی یا هژمونی گرامشی مطالعات پسااستعماری، غالب مفاهیم تعریف شده از جانب قدرت‌های پیشرو در امور جهانی را محکوم می‌کند و خواهان چارچوب

یکپارچه کثرت‌گرا در روابط بین‌الملل هستند. نظریهٔ پسااستعماری روابط بین‌الملل، روند تدوین نظریهٔ روابط بین‌الملل با ادغام صداها به اصطلاح جهان‌سومی را پیشنهاد می‌دهد. برای توجیه این تلاش، دانش‌پژوهان پسااستعماری بر ناسازگاری میان نظریهٔ غربی و بنیادهای سیاسی-فلسفی غیر غربی تأکید دارند (8: Noesselt, 2012).

کانون توجه تحقیقات پسااستعماری، پیوندهای میان گذشته و حال، استعمار و پسااستعمار، شمال و جنوب است. تأکید بر تداوم‌ها، سیاست و پیوند متقابل است، نه دوره‌های زمانی یا فضاهای ثابت. آنها به امپریالیسم و استعمار به عنوان پروژه‌ای که جهان و غرب را قوام بخشیده توجه کرده، سعی در به چالش کشیدن مفروض‌های غرب دربارهٔ جهان سوم و نیز به چالش کشیدن میراث استعمار دارند. به نظر نویسندگان، پسااستعماری در جریان اصلی روابط بین‌الملل تلاش می‌شود «اقتدار غرب به عنوان تنها قانون‌گذار، هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی» حفظ شود (34: Grovogui, 2002).

با توجه به آنچه گفته شد و ماهیت تحولات اخیر، به نظر می‌رسد نظم حاکم بر منطقهٔ خاورمیانه برآمده از مکتب پسااستعماری باشد و با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منطقهٔ خاورمیانه و اینکه این منطقه از دیرباز مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهان بوده است، به نحوی که چشم‌پوشی از این منطقه به ضرر منافع آنها تمام خواهد شد، از این‌رو برای درک بهتر نظم حاکم بر این منطقه ضروری است ابتدا مروری بر نظم‌های حاکم بر این منطقه از دوران بعد از جنگ جهانی دوم داشته باشیم.

### تاریخچهٔ نظم در خاورمیانه (تبارشناسی نظم‌ها)

خاورمیانه و به‌ویژه خلیج‌فارس همواره کانون توجهات بین‌المللی بوده است. برای بررسی نظم حاکم بر این منطقه، می‌توان آن را از دوران پس از جنگ دوم جهانی به سه دوره تقسیم کرد:

#### نظم امنیتی واقع‌گرایانه ۱۹۴۵-۱۹۹۰

در این دوره، محور اصلی نظم و امنیت برگرفته از وجود تسلیحات هسته‌ای و خطر گستردهٔ استفاده از آن بود. در این دوران به‌ویژه تا آغاز سال‌های تنش‌زدایی میان دو

قطب سیاسی جهان، نظم تنها در چارچوب توان نظامی تعریف می‌شد و منابع غیر نظامی تنش‌زا، چندان مورد توجه نبود (Khatchikd, 2003: 3). در دهه ۷۰ که توان هسته‌ای دو اردوگاه به توازن رسید، دوران تنش‌زدایی میان دو قطب با گفت‌وگوهای سالت یک و با هدف کاهش رقابت‌های نظامی میان دو قطب آغاز شد، تا اعتمادسازی متقابل جایگزین بازدارندگی متقابل شود. طرح جنگ ستارگان از سوی ریگان در سال ۱۹۸۴، مسابقه جنگ‌افزاری را بار دیگر وارد گفتمان امنیت بین‌الملل کرد و بر تنش‌زدایی میان دو قطب سایه افکند. مفهوم بازدارندگی، بار دیگر محور اصلی امنیت، نظم و صلح بین‌المللی شد، با این تفاوت که این بار هدف بازدارندگی، نه به توازن رسیدن با حریف، که پشت سر گذاشتن او و رسیدن به پیروزی نهایی در مسابقه تسلیحاتی بود. از دیدگاه نظریه‌پردازان بازدارندگی، نظم سیستمی زمانی حفظ خواهد شد که رهبران دریابند حریفان بالقوه آنها در صورت رخداد رفتار نامطلوب، توان و اراده تلافی را خواهند داشت. بنابراین در پاسخ به تجاوز بالقوه استراتژیست‌ها، باید با افزایش توانایی‌های نظامی و نشان دادن اراده تلافی، تهدیدات بازدارندگی را تقویت کنند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۵۹).

با روی کار آمدن گورباچف و وخامت اوضاع اقتصادی شوروی در سال ۱۹۸۵، نظام بین‌الملل از افتادن به ورطه جنگ جهانی سوم رهایی یافت و دوران دوم تنش‌زدایی میان دو قطب آغاز شد، تا بار دیگر اعتمادسازی متقابل جانشین بازدارندگی فعال شود. بنابراین در این زمان، نظم و امنیت خاورمیانه نیز یکسره از پشت عینک آمریکا دیده می‌شد؛ زیرا کمونیسم به رهبری مسکو، بزرگ‌ترین خطر امنیتی برای نظام بین‌الملل و بر کنار داشتن کشورها از امواج کمونیسم، بزرگ‌ترین هدف اخلاقی همه آزاداندیشان معرفی می‌شد. در چنین اوضاع و احوالی و به علت وجود کشورهای محافظه‌کار عربی، ایران انقلابی که تا قبل از آن متحد استراتژیک آمریکا و ژاندارم منطقه برای مقابله با خطر کمونیسم و حافظ منافع آمریکا بود و همچنین حضور اسراییل و تأمین امنیت آن، می‌توان گفت نظم حاکم در منطقه خاورمیانه برگرفته از تضاد میان دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد، نوعی نظم و نظام شکننده بود که همواره امکان فروپاشی آن وجود داشت (ر.ک: چگینی‌زاده، ۱۳۸۶).

### نظم امنیتی لیبرال آمریکایی ۲۰۰۱-۱۹۹۰

در این دوران به علت فروپاشی نظام دوقطبی، جامعه بین‌المللی در زمینه نظم و نظام امنیتی گرفتار سردرگمی نظری و گیجی استراتژیک شد. با آنکه گفتمان‌های تازه‌ای وارد مطالعات بین‌المللی شد، بر سر اصول سازمان‌دهنده نظم بین‌الملل، اجماعی بین کنشگران وجود نداشت. از آنجایی که خطر بزرگ دیگری همچون کمونیسم از سوی قدرت‌های غربی تعریف نشده بود، این قدرت‌ها درباره چگونگی جهت‌دهی به نظم و امنیت بین‌الملل در تردید به سر می‌بردند. این فضا، البته نویدبخش جهانی برکنار از آسیب‌ها و خطرهای هم نبود. در سایه دگرگونی‌های پس از فروپاشی شوروی، خشونت که در دوران جنگ سرد متمرکز بود، در نظام بین‌الملل پخش شد. در این دوره، سیستم بین‌الملل میان نظام تک‌قطبی و چندقطبی از یکسو و تردید و یا شاید سردرگم بودن قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا در جهت‌دهی به نظم بین‌المللی از سوی دیگر سبب شده بود که این بار آسیب‌های امنیتی تنها از پشت عینک قدرت‌های بزرگ دیده نشود و نهادهای بین‌المللی و حتی قدرت‌های کوچک و میانی نیز برای اولویت‌ها و نگرانی‌ها در زمینه نظم و امنیت بین‌الملل تعیین موضوع کنند (Ikembry, 2002: 34-19).

برجسته‌ترین علت سردرگمی نظم بین‌الملل در این دوره، وجود ابهام راهبردی در سیاست خارجی آمریکا بود. جای خالی یک رقیب راهبردی در برابر آمریکا، کلینتون را بر آن داشت تا امنیت و منافع آمریکا را بازتولید یک نظم تازه بین‌المللی درباره دموکراسی، ترویج بازارهای آزاد، برقراری پیوندهای امنیتی و تقویت نهادهای بین‌المللی تعریف کند. از این‌رو در این دوره، نظم و امنیت خاورمیانه با توجه به یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، حمله عراق به کویت و شکل‌گیری جنگ دوم خلیج فارس، به سمتی سوق داده شد که یک نیروی سومی به عنوان نیروی موازنه‌دهنده در منطقه حضور داشته باشد که این خود زمینه‌ساز حضور قدرتمند و یک‌جانبه آمریکا در دو جهت فرایند صلح خاورمیانه و راهبرد مهار دوجانبه در خلیج فارس شد. در سال ۲۰۰۱، تار و پود هر دو راهبرد در حال از هم پاشیدن بود و واکنش آمریکا به حوادث ۱۱ سپتامبر، حضور این کشور را در منطقه تشدید کرد. با توجه به کشور قدرتمند منطقه‌ای همچون جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه که درصدد ایفای نقش مؤثری در این منطقه است و با توجه به ایدئولوژی خاص ایران که ناسازگاری با ایدئولوژی‌های رایج در کشورهای محافظه‌کار

۱۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
عرب خاورمیانه دارد و بی‌میلی افکار عمومی این کشورها به آمریکا، در نتیجه این نظم  
نتوانست ایده‌آل‌های ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه برآورده کند (بوزان و ویور،  
۱۳۸۸: ۲۰۸).

### نظم امنیتی کپنهاگی و مسئله تروریسم ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱

این مرحله نیز با رویدادهای ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق آغاز  
شد که یکبار دیگر منطقه خاورمیانه را دستخوش تحولات امنیتی و نظم جدیدی کرد.  
تروریسم و مبارزه با آن، مسئله اصلی در زمینه امنیت و نظم بین‌الملل شد و بدین‌سان  
موج سوم امنیت بین‌الملل بر پایه ریشه‌کنی تروریسم رقم خورد. در حمله تروریستی  
برج‌های دوقلوی نیویورک، برای نخستین‌بار یک بازیگر غیردولتی توانسته بود امنیت  
فیزیکی یک قدرت جهانی را در هم شکند. این‌بار هم‌اورد آمریکا، نه کمونیسم به رهبری  
مسکو، که یک سازمان تروریستی بی‌جا و مکان و بنیادگرا به نام القاعده بود که با  
پرخاشگری، نظام استوار بر مدرنیته را به چالش کشیده بود. در این فضا، فعالیت‌های  
تروریستی دیگر تنها رنگ محلی نداشت بلکه ابعادی جهانی یافته بود. با به چالش  
کشیده شدن منافع قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا از سوی تروریسم جهانی، مبارزه با  
آن بر هر هدف دیگر در زمینه امنیت بین‌الملل برتری یافت. قدرت‌های بزرگ با توجه به  
خاستگاه القاعده، خاورمیانه را کانون ستیز با تروریسم تعریف کردند، زیرا بر این باورند  
که بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه، بن‌مایه تروریسم جهانی است. شیوه مبارزه با  
تروریسم‌ها نیز بازدارندگی تهاجمی تعریف شد. اگر در دوران جنگ سرد استراتژی  
قدرت‌های بزرگ در برابر تروریسم، همکاری با یکدیگر در چارچوب بازدارندگی پدافندی  
بود، پس از ۱۱ سپتامبر، راهبرد ریشه‌کنی تروریسم بر بازدارندگی آفندی و حمله  
پیش‌دستانه استوار شد (www.white house.gov.nsc).

قدرت‌های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر، خاورمیانه را خاستگاه تروریسم معرفی  
کرده‌اند؛ زیرا به باور آنها، چارچوب‌های ارزشی متفاوت این منطقه، مشوق شکل‌گیری  
تروریسم بین‌المللی است. آمریکا که خود را رهبر مبارزه با تروریسم می‌داند، راهبرد خود  
در ستیز با تروریسم را مهندسی هویتی مردمان خاورمیانه از بیرون قرار داده است و در  
این راه، کاربرد زور را نیز در صورت لزوم جایز می‌شمارد. این نظم نیز در سایه امنیتی



کردن بخش مهم جهان اسلام مثمر ثمر واقع نشد و امکان بومی شدن هیچ‌یک از نظم‌های یادشده وجود ندارد و ما شاهد این هستیم که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد.

### انقلاب‌های عربی و نظم پسااستعماری ۲۰۱۱ به بعد

با شروع سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و بروز تغییرات جدی بوده است. در این حوزه جغرافیایی، دولت‌های محافظه‌کار عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به حساب می‌آمدند، با قیام‌ها و اعتراضات شدید مردمی روبه‌رو شدند. این قیام‌ها در برخی از این کشورها به نتیجه رسیده، اما در برخی دیگر همچنان ادامه دارد و به احتمال زیاد به برخی کشورهای دیگر نیز سرایت می‌کند. کنشگران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هر کدام به نحوی از این تحولات متأثر شده و تلاش دارند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقدامات خاصی، بر روند کلی این تحولات تأثیر گذاشته و آنها را به جهتی سوق دهند که تأمین‌کننده خواسته‌ها و منافع آنها باشد. سنت و ستفالی، اساس تأسیس کشور- دولت و شکل‌گیری پادشاهی، با تمایلات قبیله‌ای و عشیره‌ای، قرن‌ها منطق سیاست و حکومت در این منطقه بوده است (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۴).

با سقوط مبارک و بن‌علی، رؤسای جمهور مصر و تونس در سال ۲۰۱۱ میلادی و همچنین کشته شدن سرهنگ قذافی در سال ۲۰۱۲ میلادی، ظاهراً دوره تازه‌ای از تاریخ در این کشورها آغاز شده است. این رهبران که هنگام رسیدن به قدرت خود را در عرصه‌ای تازه از حرکت اجتماعی تصور می‌کردند، به تدریج به سمت و سوی کشیده شدند که از نظر تاریخی می‌توان آن را دوره اعتیاد به عادات طولانی‌مدت حکومتی و مخالفت با هر نوع تازگی در این مورد و نوگرایی دانست. همچنان که هانتینگتون اشاره دارد، جنبش‌های انقلابی موفق و پیروز، شامل دو فرایند تخریبی و تأسیسی هستند. از این دیدگاه، مرحله بنیادی و اصلی هر انقلاب، آفرینش و نهادمندی سامان سیاسی نوین است و انقلاب پیروزمند، نیازمند ایجاد نظم سیاسی نوین یا دولتی نوین است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۸).

به نظر می‌رسد تغییر و تحولات کشورهای عربی در سال ۲۰۱۱، پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های خارج از قدرت، به معضل و مشکل قدیمی و تاریخی توسعه‌نیافتگی و

بحران‌های پیرامونی آن است. با توجه به تجارب تاریخی جنبش‌های انقلابی و نیز نتایج حاصل از آنها، می‌توان گفت که در صورت‌بندی ساخت دولت جدید، سه معیار و مؤلفه عام، تعیین‌کننده الگوی دولت و بنیان‌های تکوین آن است.

۱. کارگزاران جنبش انقلابی: یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر تکوین ساخت و

گفتمان، دولت پسانقلاب است، زیرا انقلاب از بالا، در نهایت به اصلاح ساختار سیاسی دولت سابق و مردم‌سالاری حداقلی یا مردم‌سالاری سیاسی می‌انجامد، اما انقلاب از پایین و توسط توده‌های مردمی، نه تنها به دگرگونی کامل ساختار سیاسی، بلکه به انقلاب اجتماعی و تغییر و گسست تمام روندها و جهت‌گیری‌ها منجر می‌شود (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۲).

۲. شیوه گذار از دولت مستبد به دولت نوین: این مؤلفه نیز با توجه به خشونت‌آمیز

یا مسالمت‌آمیز بودن انقلاب، تأثیر مشخصی بر تکوین ساختار سیاسی جدید دارد. شیوه گذار و انتقال سیاسی خشونت‌آمیز در سطحی شدید منجر به مبارزه مسلحانه برای نابودی دولت و نهایتاً جنگ داخلی بین دولت و مخالفان می‌گردد؛ اما انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و دیدگاه مثبت ارتش به جنبش اعتراضی و دگرگونی سیاسی، به اصلاحات ساختاری- حقوقی در عرصه سیاست، نه جامعه و نظام دیوان‌سالاری و همچنین استقرار الگویی از دولت می‌انجامد که می‌تواند الزامات دموکراسی حداقلی یا سیاسی را فراهم کند (همان: ۸۳).

۳. مقتضیات اجتماعی انتقال به دولت دموکراتیک: بر این اساس، چنانچه نخبگان و

گروه‌های اپوزیسیون، پس از سقوط اقتدار حاکم، دچار شکاف ناهمگون فکری-ایدئولوژیک درباره ساختار و گفتمان سیاسی دولت جدید باشند و جامعه نیز انسجام و یکپارچگی طبقاتی و مذهبی- قومی نداشته باشد، هم سرنوشت انقلاب و هم ایجاد و تأسیس دولت نوین با چالش‌های عمیقی مواجه می‌شود و ناامنی‌های ناشی از این مؤلفه‌ها، زمینه بازگشت به اقتدارگرایی جدید را فراهم می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۲).

با توجه به ویژگی‌های ساختاری جوامع عربی درگیر انقلاب، آینده این انقلاب‌ها و قیام‌های مردمی و ارزیابی نقش عوامل مؤثر بر تکوین دولت‌های جدید، تأثیر مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند ماهیت دولت اقتدارگرا و تأثیر آن بر انتقال سیاسی، میزان

نهادمندی سیاسی و اجتماعی گروه‌های سنتی و نوگرا، نوع بازیگری سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی بررسی می‌شود. تجربه جنبش‌ها و اعتراضات انقلابی در کشورهای مختلف، بیانگر این مسئله است که ارتباط عمیقی بین ماهیت و ساختار دولت-جامعه و انقلاب‌ها و دولت‌های جدید برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. جنبش‌های انقلابی عربی در یک سال اخیر نشان می‌دهد که نوع نظام سیاسی، مستقیماً ماهیت تغییرات سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است؛ یعنی بر اساس میزان نهادمندی سیاسی این رژیم‌ها، سه گونه دولت در جوامع دستخوش انقلاب و سه نوع دگرگونی سیاسی شده است: ۱- تحول تمام‌عیار انقلابی و خشونت‌بار و واکنش ملی انقلابیون برای براندازی رژیم نظامی سرکوب‌گر ۲- تحولات ساختاری در نظام سیاسی و براندازی آن ۳- اصلاحات ساختاری (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۶).

اساساً اعتراضات مردمی در کشورهای عربی در صورت پیروزی روند تکوین دولت‌های جدید به این صورت‌بندی تکوین می‌یابد که این انقلابات، نه تنها ساختار دولت اقتدارگرا، بلکه زیرساختارهای فکری - بروکراتیک و حتی اقتصادی - اجتماعی این جوامع و کشورها را دستخوش دگرگونی کرده و نظام جدید سیاسی - اجتماعی را بر اساس اهداف، نیازها و ایدئولوژی نیروهای انقلابی به وجود می‌آورد (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۹۵).

نحوه واکنش دولت‌های عربی نسبت به این اعتراضات نیز مبین سه گونه‌شناسی متفاوت است:

۱. دولت‌های شخصی - نظامی: که در مواجهه با اعتراضات مردمی، به انقلاب‌های ضد ساختاری خونین در لیبی، یمن و بحران سیاسی فرسایشی در سوریه منجر شده است.

۲. دولت‌های تک‌حزبی شخص‌محور: که در اینجا ساختار نهادی دولت مانند حکومت قذافی یا عبدالله صالح کاملاً شخصی و نظامی نبوده و نهادهای حاکمیتی مانند نظام قضایی به‌ویژه ارتش، به لحاظ کارکردی دارای استقلال نسبی و هویت حرفه‌ای نهادی است. با قیام‌های اعتراضی، زمینه نوع خاصی از دگرگونی سیاسی با هدف دستیابی به اصلاحات ساختاری غیر خشونت‌آمیز را در نظام سیاسی فراهم کرده است.

۳. دولت‌های اقتدارگرای پادشاهی: این دولت‌ها که به لحاظ نهادمندی ساختار سیاسی و میزان خودکامگی و خشونت سیاسی انعطاف بیشتری دارند، موجب شده‌اند ماهیت اعتراضات و دگرگونی‌های سیاسی در کشورهای مثل اردن و مراکش جهت متفاوتی پیدا کند. در این دولت‌ها که نهاد سلطنت موروثی، توزیع ضعیف قدرت در ساختار سیاسی مانند مجلس، دولت و... را پذیرفته و نیروهای مخالف، برخی آزادی‌های نسبی سیاسی و اجتماعی دارند، نوعی نظام‌های شبه‌پارلمانی سلطنتی مستقر شده است (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۷).

در رژیم بحرین به خاطر بحران همبستگی و عدم یکپارچگی اجتماعی و ترس از اقلیت رژیم حاکم سنی برای از دست دادن قدرت در برابر قیام مردمی فراگیر اکثریت شیعه، با مداخله نظامی مستقیم عربستان و امارات و چراغ سبز اروپا و آمریکا و اتحادیه عرب، اعتراضات سیاسی در این کشور سرکوب شد و پادشاهی آل خلیفه به جای اصلاحات مدنظر مخالفان، به خشونت و امنیتی‌سازی جامعه روی آورد. اما دولت‌هایی مثل مراکش و اردن سعی کرده‌اند در پاسخ به اعتراضات، روند اصلاحات در ساختار سیاسی را تقویت کنند. مثلاً پادشاهی مراکش در روز اول ژوئیه ۲۰۱۱، برخی از اصلاحات در قانون اساسی این کشور را که تا حدودی متضمن برپایی نوعی پادشاهی مشروطه بود، به فراندوم گذاشت. طبق قانون اساسی جدید، مسئولیت امور اجرایی کشور به نخست‌وزیر منتخب حزب اکثریت در مجلس واگذار می‌شود، تکثر قومی و نژادی پذیرفته شده و حقوق قومی - زبانی اقلیت آماری به رسمیت شناخته می‌شود. در این فراندوم، ۷۲/۶۵ درصد مردم شرکت کردند و بیش از ۹۸ درصد به تغییرات قانون اساسی رأی مثبت دادند (ر.ک: فرازمنند، ۱۳۹۰).

### اسلام‌گرایان و انقلاب‌های عربی

حرکت‌های اخیر جهان عرب، پسااستعمارگرا است (رزمی، ۱۳۸۹: ۱۰) و در شرایطی ظهور یافته است که اسلام‌گرایی آن انرژی اولیه، جذابیت و انرژی خود را حتی در نزد هواداران پرشور خود از دست داده است. در چنین وضعیتی، پروژه‌ای که پیگیری می‌شود این است که اسلام به مفاهیم و سیاست‌هایی چون ایدئولوژی جهادی، انحصارطلبی، تعصب، خشونت، تکلیف، فردمحوری، متن‌محوری، آزادی‌ستیزی و ضدیت

با برابری و حقوق بشر فروکاسته نشود و در عوض، «تلاش آگاهانه و عمیقی صورت گیرد تا در پرتو و نتیجه آن، جایگاه والای اسلام در قالب نوعی استراتژی مدرن محافظت شود» (بیات، ۱۳۹۰: ۶۵).

اسلام، دین غالب مردم منطقه خاورمیانه است و در حوزه‌های مختلف حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها جاری و ساری است. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اسلام سیاسی وارد عرصه جدیدی شد. حکومت‌های سلطنتی منطقه و گفتمان سوسیالیسم در قالب‌های ناصریسم و بعثیسم، با رقیبی جدی و ریشه‌دار روبه‌رو شده و به چالش کشیده شدند. اسلام سیاسی به شکل برجسته‌تری دارای لایه‌های خرد-گفتمان‌های متعددی در درون خود است که در صورت ناکامی یکی، می‌تواند در شکل دیگری، ایدئولوژی خود را بازتعریف و بازسازی کند. اسلام محافظه‌کار سنتی (عربستان)، اسلام سیاسی مدنی (ترکیه)، اسلام سیاسی امت‌گرا (ایران)، اسلام سیاسی بنیادگرا یا تندرو (القاعده)، چهار گرایش عمده اسلام‌گرایی هستند که هر کدام گفتمان و حاملان خاص خود را دارند که محمد ایوب آنها را در قالب گرایش انقلابی، انتقادی، مدرن، محافظه‌کار و بنیادگرا طرح می‌کند (ر.ک: Ayoob, 2008; Esposito & Voll, 2001).

در جهان عرب و در میان کشورهای مصر، تونس، یمن و سوریه، احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا ریشه‌های عمیقی دارند. اخوان المسلمین، بزرگ‌ترین، با سابقه‌ترین و بانفوذترین گروه اسلامی این کشورهاست که گرایش‌های گوناگونی درون خود دارد. در بهار بیداری اسلامی، اخوان المسلمین متشکل‌ترین گروه در میان انقلابی‌ها به شمار می‌آمد. مهم‌ترین ادعای گفتمان اسلام‌گرایی در برابر مشکلات و مصائب جوامع عربی، نفی نظام‌های استبدادی و فاسد این کشورها، حمایت از مردم مظلوم فلسطین و مخالفت با هر گونه سازش و برقراری رابطه با اسرائیل و تشکیل حکومت اسلامی در داخل و اجرای احکام شرعی در این جوامع است (Zuhur, 2007: 39).

در گفتمان اسلامی، طیف بنیادگرا وجود دارد و از میان آنها، اسلام میانه‌رو و سازگار با مظاهر و نمادهای مدرنیسم در تحولات کشورهای عربی، نقش بارزی ایفا می‌کند. به رغم هشدارهای برخی جریان‌های تندرو نسبت به پیروزی اسلام‌گرایان در جهان عرب (ر.ک: IPT, 2011)، این اسلام‌گرایان میانه‌رو هستند که در مرکز گفتمان اسلامی جهان

عرب قرار دارند. در چنین وضعیتی، رهبران گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا در کشورهای عربی، تلاش دارند چهره‌ای میانه‌رو از خود بروز دهند تا بتوانند حمایت بین‌المللی را به همراه داشته و دولت‌های استبدادی را منزوی کنند. طیف‌های اسلام‌گرا که مشکل اصلی جهان عرب را عقب‌ماندگی می‌دانند، ناچار به استفاده از الگوها و افراد موفق در این زمینه هستند و تلاش می‌کنند از تندروی پرهیز کرده و پیوندهای خود را با بروکرات‌هایی که تجربه، سواد و قدرت بیشتری برای اداره جامعه دارند، حفظ کنند. مهم‌تر از پیوند سیاسی، توانایی ارائه قرائتی از اسلام و مردم‌سالاری است که بتواند اصول و ارزش‌های بنیادی را حفظ و آنها را در کنار هم داشته باشد. گروه‌های اسلامی به‌ویژه در مصر و تونس، متوجه شده‌اند که نمی‌توانند بدون همکاری با نیروهای بروکراتیک، گفتمان خود را در موقعیت ممتازی قرار دهند. آنها گفتمان خود را در ضدیت با نظام‌های استبدادی و فساد روزافزون در عرصه داخلی، مخالفت و ضدیت با اسراییل در عرصه خارجی تعریف می‌کنند. عناصر بین‌المللی قوام‌بخش به گفتمان‌های آن، اغلب ایجابی است و همکاری با جامعه بین‌المللی، یکی از اجزای بسیاری از گرایش‌های اسلامی است که در این جوامع فعال هستند و در کنار هم گفتمان اسلامی را تشکیل می‌دهند (ر.ک: Rauf, 2011).

با توجه به ویژگی‌های تاریخی و ساختار اجتماعی کشورهای عربی، اسلام‌گرایان با برخی تفاوت‌ها، هم در دوران حکومت اقتدارگراها و هم دوران انقلابات جدید عربی، سازمان‌یافته‌ترین نیروی مخالف دولتی را در این کشورها نمایندگی کرده‌اند. البته باید گفت که این نیروها، وحدت فکری و تشکیلاتی ندارند و در دنیای عرب، گرایش‌های زیادی در چارچوب جنبش گسترده اسلام‌گرایی وجود دارد. با وجود این، پایه‌های فکری-عقیدتی و راهبردهای سیاسی گروهی مثل اخوان المسلمین مصر و نحله‌های درونی آن را می‌توان روش و بینش غالب در جهان عرب دانست. این گروه در مصر، الگوی ایدئولوژیکی و سازمانی مناسب برای رشد توسعه جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام از شمال آفریقا تا آسیای جنوب شرقی به دست داده است (ر.ک: Esposito & Voll, 2001).

اسلام‌گرایان سودان، مراکش، تونس، الجزایر، اردن، سوریه، ترکیه، آسیای شرقی و شبه‌قاره هند، متأثر از بنیان‌های فکری الگوهای تشکیلاتی اسلام‌گرایی در مصر و تحولات آن در چند دهه گذشته بوده‌اند. وقوع انقلاب ایران و پایان نظام دو قطبی را

می‌توان سرآغازی برای بازگشت جنبش‌های اسلامی خاورمیانه در عرصه سیاسی دانست. اگر بنیادگرایی در مصر و سوریه در دهه ۱۹۷۰، با فعال شدن گروه‌هایی مانند سازمان آزادی‌بخش اسلامی یا شباب محمد، جماعت مسلمین یا تکفیر و الهجره، جماعت الجهاد پس از قتل انور سادات در مصر و انجام ترور رهبران دینی میانه‌رو الازهر و قیام اخوان سوریه علیه دولت بعث به عنوان جنبشی رادیکال و خشونت‌بار معرفی شد، از دهه ۱۹۸۰ به بعد، شاهد ورود اسلام‌گرایان در بیشتر جوامع عربی از جمله مصر و تونس، به عرصه قدرت و بازسازی آن و بسیج نیروهای اجتماعی خود از طریق حضور در ادوار مختلف انتخابات ملی و محلی هستیم (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۵۲-۲۵۴).

از این حیث، اسلام‌گرایان در کشورهای در معرض انقلاب، برای ورود به فرایند دولت‌سازی، تجارب ارزشمندی را در تعامل با دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی و بازیگران عرصه قدرت کسب کرده‌اند. برای نمونه در بحرین، شکاف مذهبی شیعی- سنی و تبعیض ناشی از آن در عرصه سیاست و قدرت، نقش کاملاً آشکاری در آغاز حرکت انقلابی اکثریت شیعیان داشته است. هر چند جمعیت وفاق اسلامی به عنوان مؤثرترین تشکل سیاسی - مذهبی شیعیان، فلسفه حرکت گروه‌های شیعی را در دستیابی به جایگاه مناسب در مجلس، دولت و حقوق مدنی و سیاسی اعلام کرده، پادشاه بحرین با رادیکال جلوه دادن خواسته‌های شیعیان، سعی در سرکوب قیام اکثریت دارد. نکته قابل تأمل اینکه اپوزیسیون اهل سنت آل خلیفه نیز با ابراز رضایت از سرکوب شیعیان، درصدد مذهبی جلوه دادن قیام اکثریت است (ر.ک: دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۰).

همچنین گفتمان‌های در حال صعود جهان عرب، زمانی می‌تواند به جایگاه اصلی خود دست یابد و در حل مشکلات این جوامع مؤثر باشد که با قواعد و هنجارهای جاافتاده در میان مردم این کشورها یا هنجارهای که اکنون بخشی از قواعد جامعه بین‌المللی است، ناسازگار نباشد. برخی از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تلاش دارند ترکیب قابل قبولی میان اجزای گفتمان اسلامی و ارزش‌های جهانی که عمدتاً ریشه در اندیشه‌های غربی دارند، به وجود آورند (ر.ک: LAT, 2011). البته در بیشتر این کشورها، دولت‌های سرکوب‌گر به بهانه مبارزه با خشونت، رادیکالیسم و جلوگیری از ظهور دولت‌های بنیادگرای اسلامی، سرکوب این جنبش‌ها را توجیه می‌کردند. با وجود این، چگونگی نقش‌آفرینی احزاب اسلام‌گرا در مرحله گذار از انقلاب‌های عربی را می‌توان

۱۲۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
فرصت بسیار مناسبی برای آزمون میزان اثربخشی این تحولات فکری برای حضور جنبش‌های اسلامی در فرایند تکوین دولت‌های جدید دانست.

در دهه نود، جنبش اخوان مصر در ارائه رویکرد نوین فکری و سیاسی در مواجهه با برخی پرسش‌ها پیش‌قدم شد. مهم‌ترین این پرسش‌ها و چالش‌ها عبارت بودند از: منشأ حق حاکمیت و سازوکارهای اعمال آن، کیفیت مشارکت اسلام‌گرایان در قدرت، احکام جزایی اسلام، آزادی مذهبی و مسئله تساهل در برابر اقلیت‌های دینی و مذهبی، حقوق زنان و مسئله برابری زن و مرد، حقوق شهروندی و محدودیت‌های حاکمیت در برابر حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۷۰-۱۷۳).

به نظر می‌رسد نفی حکومت‌های فاسد کنونی، اجرای احکام شرعی در جامعه، ایجاد حکومت‌های مبتنی بر رأی و مشارکت مردم، حل و فصل معضلات و مشکلات عقب‌ماندگی جامعه، نفی رابطه با اسرائیل، حمایت از حقوق مردم فلسطین، برقراری روابط مسالمت‌آمیز با جامعه بین‌المللی از موضع کشوری مستقل و بازسازی روابط با جمهوری اسلامی ایران، از جمله اجزای گفتمان اسلام سیاسی جدید در جهان عرب است. پس به طور کلی گفتمان اسلام محافظه‌کار، یکی از مهم‌ترین گفتمان‌هایی است که در جهان عرب مناسب‌ترین موقعیت برای تبدیل شدن به گفتمان مسلط را دارد. طرح نظریه سازگاری اسلام با دموکراسی از سوی جریان‌های اسلامی مهم در مصر، تونس و لیبی و مخالفت با جریان‌های تندرو در این کشورها و حتی طرح اسلام عربی از سوی برخی از احزاب اسلام‌گرای منطقه، نشان‌دهنده مفصل‌بندی جدید درون گفتمان اسلام سیاسی در منطقه است.

### نظم امنیت منطقه‌ای پس از انقلاب‌های عربی

به طور اساسی در طراحی و ساختار یک چارچوب امنیتی مناسب نه تنها برای کلیه مناطق جهان بلکه برای منطقه خاورمیانه، همچنان حاکمیت دولت-ملت، یکی از اصول اولیه و مهم است. به نظر می‌رسد امنیت منطقه‌ای، وضعیتی است که در آن سرمایه اقتصادی و انسانی دولت‌ها عمدتاً در جهت توسعه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری استفاده می‌شود، تا نظامی و امنیتی. باید اشاره کرد با توجه به بیداری اسلامی در منطقه و به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در مصر (که البته در کودتای ۳۰ ژوئن



شکست خوردند) و تونس و احتمال نتیجه‌بخش بودن سایر انقلاب‌های مردمی که تمایلات اسلام‌گرایانه دارند، نظم امنیتی منطقه دچار چالش خواهد شد. بنابراین برای درک بهتر منطقه خاورمیانه، بازنمایی از گفتمان مطالعات خاورمیانه و بازتعریف مؤثر و اساسی از مفاهیم این حوزه‌ها الزامی است. از این‌رو انقلاب‌های عربی می‌توانند فضا و بستر مناسبی برای شروع این کارویژه تلقی شوند (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

### مطالعات فرودستان

گروهی کوچک از تاریخ‌دانان هندی و انگلیسی در اواخر سال ۱۹۷۰م در انگلستان با تأسی از نظریهٔ پسااستعمارگری، مطالعات فرودستان را در یک ژورنال جدید هندی تبار به کار گرفتند. مطالعات زیردست، در میان گروه‌های پژوهشگر در آمریکای لاتین و جنوب آسیا مورد توجه قرار گرفت. کتاب معروف مطالعات زیردستان (فرودستان) را «راناجیت گوها» و «گایاتری چاکراوتری» با تأسی از آرای ادوارد سعید در سال ۱۹۸۸، رسماً وارد ادبیات سیاسی - اجتماعی کردند. این مطالعات همچنین با وام‌گیری از انگارهٔ گرامشی به نوعی خوانش تاریخی محسوب شده که در اواخر دههٔ ۱۹۷۰م بر انکار سریع تحقیقات تاریخی دولت‌محور قرار دارد (Ludden, 1999: 2-9). درخور یادآوری است که مطالعات زیردست در سال ۱۹۹۳م به یک جریان اصلی جهانی پس از اتحاد «گاهان» با «برنالد کوهن» رسید. این دو در نقد فرهنگی پروژهٔ استعمارگرایی در جهانی شدن به درجات علمی شایانی دست یافتند (Brass, 1991: 94). سیاست و بازنمایی، دو دیدگاه زیردستی است که متکی بر مطالعهٔ تاریخی گفتمان و کنش است (Brandist, 1996: 78).

نظم‌های مسلط در خاورمیانه، بازنمایی و بازتاب قدرت و گفتمان کشورهای فرادستی است که به نظم‌های تحمیلی توسل جسته‌اند. شاید این انقلاب‌ها مسیر جدید و خط سیرهای نوینی را برای ارائهٔ نظمی پسااستعمارگرایانه با قرائتی سعیدیسم به وجود آورند. خاورمیانه به دلیل موقعیت نظری و جغرافیایی خود میان قرائت‌های متضادی همچون شرق و غرب، اروپا و غیر اروپا، مدرنیته و سنت، استعمارشدگان و استعمارگران،

۱۲۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
فقیر و غنی، توسعه یافته و توسعه نیافته قرار گرفته که این وضعیت نیازمند تجانس و همخوانی میان صدای فرودستان است (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

### گفتمان شرق شناسی

ادوارد سعید، شخصیت مغفول مانده روابط بین المللی و پایه گذار نظریه پسااستعمارگرایی، در کتاب شرق شناسی خود معتقد بود که قدرت بازنمایی<sup>۱</sup> پیوند دانش و قدرت و نقش آن در استیلای غرب بر شرق، مضمون بنیادی است. نگره اصلی سعید در این کتاب این است که گفتمان شرق شناسانه<sup>۲</sup> با ادعای شناخت شرق، به واقع شکلی از سلطه غرب بود بر دیگر<sup>۳</sup> اروپا یعنی شرق؛ زیرا غرب بازنمایی شرق را در درست داشته و آن را چونان سلسله ای از پیش فرض ها و نگرش های نابرسیده، ابقا کرده و می کند (پیرنجم الدین و مرندی، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۰). بدین سان است که تعریف شرق شناسی نوعی فراقینی و خواست غرب برای استیلا بر شرق می شود؛ یا سبک غرب برای ساختاری دیگرگونه دادن به شرق و سلطه و قدرت داشتن بر آن است (Said's, 1978: 95).

در پیوند با انقلاب های عربی، «الحاج ولد ابراهیم»، نویسنده عرب در علوم ارتباطات و رسانه در مقاله ای به نام «انقلاب های عربی... بازگشت اعتبار طرح های ادوارد سعید از شرق شناسی» معتقد است که در این انقلاب ها، آمال ادوارد سعید درباره مردم سالاری، آزادی، مدرنیته، توسعه، هویت، اسلام، عربیت و غیره در خیابان های عربی دنبال شد. در همین رابطه «جان الترمین»، از شرق شناسان جدید در آمریکا و کارشناس در مرکز پژوهش های راهبردی و بین المللی (CSIS) معتقد است که مسئله ای که منطقه خاورمیانه را نمی توان با سایر مناطق از جمله غرب در قاموس شرق شناسی شبیه دانست، همان پیش بینی از مواضع و کنش های انسانی آن منطقه است. الترمین با نگاهی شرق شناسانه، قدرت پیش بینی در خاورمیانه را در چهارچوبه منطقی و عقلانی قرار نداده و آن را مسئله ای به دور از عقل شرقی می داند. انقلاب های عربی همزمان با آرای ادوارد سعید توانست نگاه شرق شناسان جدید که اندیشه آنان آبشخور محافظه کاران

- 
1. representation
  2. orientalist discourse
  3. other

آمریکایی است، خط بطلان کشیده و نظم منطقه‌ای و شرقی جدیدی را برای منطقه ترسیم کند (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

با انقلاب‌های عربی و همان‌گونه که «سعدالدین ابراهیم»، مدیر مرکز ابن خلدون در قاهره می‌گوید: «گذر از الجملوکیه (الجمهوریات الملکیه) به جمهوری را شاهد هستیم. این گذری به کرامت و انسانیت است. این همان حلول لحظه تاریخی است که ادوارد سعید آن را بشارت می‌داد. هر چند هفت سال از زمان فوت سعید می‌گذرد، این لحظه تاریخی برای تغییر آرای شرق‌شناسان قدیم و جدید است که رویکرد خود را تغییر و نظریه‌های ادوارد سعید را خوانشی دوباره کنند (ابراهیم، ۲۰۱۱: ۱۹-۲۰).

ادوارد سعید بارها تکرار می‌کرد که تمدن و فرهنگی بدون اصلاح مکانیسم‌های داخلی و فراهم نمودن گزینه‌های بدیل برای گذر از اشکال راکد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود نمی‌آید. نظم و امنیت پس از جنگ سرد در منطقه نیز با این انقلاب‌ها نیازمند خوانشی نو از جنس آرای سعیدیسم با تأثر از موج آزادی‌خواهی و کرامت انسانی در منطقه است. این انقلاب‌ها، میراث ضد شرق‌شناسانه و آغازی برای تغییر موقعیت آموزگار و دانش‌آموز است. در مجموع می‌توان گفت که تحولات جهان عرب، تأثیرات مهم ژئوپلیتیک در ساخت قدرت و سیاست منطقه از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی‌تر شدن مسائل خاورمیانه، تقویت منطقه‌گرایی در برابر بین‌الملل‌گرایی و افزایش رقابت بازیگران در سطوح مختلف شده یا خواهد شد. این رویه همان تقویت سعیدی‌گرایی و رویکرد پسااستعمارگرایی برای امنیت و نظم خاورمیانه خواهد بود (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

### نتیجه‌گیری

هدف نوشتار حاضر، بررسی و مطالعه نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه پس از انقلاب‌های عربی بود. در پاسخ، این فرضیه بررسی شد که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد و در ارزیابی آن نیز مؤلفه‌هایی همچون چارچوب مفهومی نظم، نظم در نظریه‌های روابط بین‌الملل (واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ و پسااستعمارگرایی)، تبارشناسی نظم‌ها، اسلام‌گرایان و انقلاب‌های عربی و نظم امنیت منطقه‌ای پس از این انقلاب‌ها بررسی و

واکاوی شد. به طور کلی در سطح داخلی، بسیاری از دولت‌های عربی خاورمیانه در انتهای ضعیف طیف انسجام اجتماعی سیاسی قرار دارند.

پسااستعمارگرایی، رویکردی در تاریخ، ادبیات و نیز علوم اجتماعی است که به آثار استعمار بر فرهنگ‌های جوامع می‌پردازد. ریشه‌اندیشه‌ی پسااستعماری را باید در نقد ادبی و ادبیات و نیز مطالعات فرهنگی جست‌وجو کرد، اما به تدریج در همه‌ی علوم انسانی و اجتماعی جا یافته و در نتیجه خصلتی چندرشته‌ای دارد. نخستین بار از اصطلاح پسااستعماری در اوایل دهه ۱۹۷۰ در نظریه‌ی سیاسی برای توصیف تنگناهایی استفاده شد که مستعمرات سابق پس از رهیدن از یوغ استعمار به آنها گرفتار شده بودند. پس به طور کلی می‌توان گفت: نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره‌ی چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دستیابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد.

اساساً توجه تحقیقات پسااستعمارگرایی نیز پیوندهای میان گذشته و حال، استعمار و پسااستعمار، شمال و جنوب است. تأکید بر تداوم‌ها، سیاست و پیوند متقابل است، نه دوره‌های زمانی یا فضاها. آنها به امپریالیسم و استعمار به عنوان پروژه‌ای که جهان و غرب را قوام بخشیده توجه کرده، سعی در به چالش کشیدن مفروض‌های غرب درباره‌ی جهان سوم و نیز به چالش کشیدن میراث استعمار دارند. تجربه‌ی جنبش‌ها و اعتراضات انقلابی در کشورهای مختلف، بیانگر این مسئله است که ارتباط عمیقی میان ماهیت و ساختار دولت-جامعه و انقلاب‌ها و دولت‌های جدید برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. جنبش‌های انقلابی عربی در یک سال اخیر نشان می‌دهد که نوع نظام سیاسی، مستقیماً ماهیت تغییرات سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است.

آنچه تقریباً در این تحولات و خیزش‌های مردمی به نظر می‌رسد، این است که این انقلاب‌ها پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های بیرون از قدرت به مشکل قدیمی و اساسی توسعه‌نیافتگی، عقب‌ماندگی و بحران‌های این کشورهاست. در همین رابطه، یکی از حوزه‌هایی که می‌تواند از این انقلاب‌ها متأثر شود، نظام امنیتی منطقه خواهد بود. دمکراسی نادر بوده، دیکتاتوری عمومی است و استفاده از زور و سرکوب در حیات سیاسی داخلی رایج است. ارتباط تنگاتنگ میان رژیم‌های اقتدارگرا، منابع نفتی، سرمایه

بین‌المللی و اتحاد با قدرت‌های بزرگ به دولت‌های رانتیر امکان داده است برای سرکوب جمعیت و جدا کردن رژیم‌های خود از جامعه مدنی، نیروهای امنیتی را در سطحی گسترده به کار گیرند. همچنین تداخل جریان‌های ناسیونالیسم عربی، اسلام‌گرایی، ضد صهیونیسم و ضد غرب‌گرایی، مرز سطوح داخلی و منطقه‌ای نظم را به شیوه‌های پیچیده و متناقض و اغلب مؤثر کدر کرده است و دیدگاه‌ها و ایستارها را در میان نخبگان حاکم تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته تعداد نه چندان کمی از رژیم‌های منطقه از آن بیم دارند که حل و فصل مناقشات منطقه‌ای از جمله صلح اعراب و اسراییل باعث شود مشکلات امنیتی داخلی آنها رو شده و در اولویت نخست قرار گیرد. چنین هراسی، در نتیجه کل فرایند صلح و امنیت را تحت تأثیر قرار داده و از این‌رو سطوح جهانی، منطقه‌ای و داخلی را به هم پیوند می‌زند.

در سطح منطقه‌ای، تعیین تاریخ دقیق ظهور مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه مشکل است، زیرا نقطه عبور از وضعیت استعماری به استقلال مشخص نیست. پایان جنگ جهانی دوم و حضور استعماری بریتانیا و فرانسه و سرریز شدن رقابت‌های سیاسی - نظامی آنها، ویژگی اصلی منطقه خاورمیانه بود. قدرت‌های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر، خاورمیانه را خاستگاه تروریسم معرفی کرده‌اند، زیرا به باور آنها، چارچوب‌های ارزشی متفاوت این منطقه، مشوق شکل‌گیری تروریسم بین‌المللی است. آمریکا که خود را رهبر مبارزه با تروریسم می‌داند، راهبرد خود در ستیز با تروریسم را مهندسی هویتی مردمان خاورمیانه از بیرون قرار داده است و در این راه، کاربرد زور را نیز در صورت لزوم جایز می‌شمارد. این نظم نیز در سایه امنیتی کردن بخش مهم جهان اسلام متمر ثمر واقع نشد و امکان بومی شدن هیچ‌یک از نظم‌های یادشده وجود ندارد و ما شاهد این هستیم که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد.

به طور کلی در سطح داخلی، بسیاری از دولت‌های عربی خاورمیانه در انتهای ضعیف طیف انسجام اجتماعی سیاسی قرار دارند و آنچه در این انقلاب‌ها رخ داد، در دفاع از حق آزادی، هویت، توسعه، ملی‌گرایی و غیره بود. از این‌رو با توجه به تطابق موجود بین این انقلاب‌ها و مطالعات سعیدیسم، ما شاهد شکل‌گیری نوعی از نظم با تأکید بر بازخوانی مطالعات سعیدیسم در خاورمیانه هستیم.

در مجموع می‌توان گفت که تحولات جهان عرب، موجب تأثیرات مهم ژئوپلیتیک در ساخت قدرت و سیاست منطقه از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی تر شدن مسائل خاورمیانه، تقویت منطقه‌گرایی در برابر بین‌الملل‌گرایی و افزایش رقابت بازیگران در سطوح مختلف شده یا خواهد شد. این رویه همان تقویت سعیدی‌گرایی و رویکرد پسااستعمارگرایی برای امنیت و نظم خاورمیانه خواهد بود. در نهایت نقد سعید بر اروپاگرایی به‌ویژه در آثار اخیر وی، در باب زندگی مشترک و وام گرفتن از دیگری در نظریه‌های روابط بین‌الملل با اشتیاق استقبال شده است که چنین تأثیری را در نوشته‌های جان هابسن، از شخصیت‌های نظریه‌جامعه‌شناسی تاریخی شاهدیم. امید است که با آرای ادوارد سعید از منظر نظری و انقلاب‌های عربی از منظر عملی، شاهد تحولی در ایجاد نظم پسااستعمارگرایی در خاورمیانه باشیم (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۰).

در پایان باید گفت که چرخش‌های فرهنگی در علوم انسانی، مطالعات منطقه‌ای را دگرگون کرده و نظریه‌های کلاسیک مطالعات منطقه‌ای، دیگر توان تحلیل تحولات مناطق به‌ویژه منطقه خاورمیانه را ندارد و می‌توان گفت به پایان نظریه‌های مطالعات منطقه‌ای رسیده‌ایم و مطالعات منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از چرخش‌های فرهنگی در علوم انسانی به‌ویژه مطالعات فرهنگی و انسانی است و با توجه به تحولات اخیر، ما شاهد خوانش دوباره مطالعات شرق‌شناسی و آرای ادوارد سعید در منطقه خاورمیانه و شکل‌گیری نظم پسااستعماری در منطقه هستیم.

### پی‌نوشت

۱. یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان مصر و جهان عرب در دهه‌های گذشته بود. وی اکتبر سال ۱۹۲۴ در قاهره به دنیا آمد و در دانشگاه «عین شمس» فلسفه خواند و سپس مدرک دکترای جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه سوربن فرانسه دریافت کرد. وی عضو هیئت علمی و استاد مدعو در چند دانشگاه عربی و غیر عربی و ساکن پاریس بود. مهم‌ترین مقاله وی در نقد شرق‌شناسی، «شرق‌شناسی در بحران» است که در سال ۱۹۶۳ در مجله دیوژن فرانسه چاپ شد.

۲. همی‌بابا، فیلسوف، نظریه‌پرداز و از متفکران اصلی حوزه مطالعات پسااستعماری در سال ۱۹۴۹ در هند به دنیا آمد؛ در بریتانیا تحصیلات دانشگاهی خود را به انجام رساند و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه آکسفورد، دکترا گرفت و در حال حاضر در دانشگاه هاروارد آمریکا، کرسی استادی در رشته مطالعات فرهنگی دارد.

## منابع

- ابراهیم، سعدالدین (۲۰۱۱) أرفض إقصاء الإسلاميين:  
<http://www.arabnet5.com/news.asp?c=2&id=106822>
- ابراهیم، محمد و دیگران (۱۳۸۵) جنبش‌های اسلامی تونس، ترجمه جواد اصغری، تهران، اندیشه‌سازان نور.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶) «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۱، شماره ۲.
- (۱۳۹۱) «مبانی و مفاهیم نظریه پسااستعماری روابط بین‌الملل»، فصلنامه اشراق بین‌الملل، سال ۱، شماره ۱.
- (۱۳۹۲) «مبانی و مفاهیم نظریه پسااستعماری روابط بین‌الملل»، فصلنامه اشراق بین‌الملل، سال ۱، شماره ۴.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۰) «گذار مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۳، شماره ۴.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) گذار به دموکراسی، چاپ دوم، تهران، نگاه معاصر.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳) جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی [و دیگران]، جلد دوم، تهران، ابرار معاصر.
- بوزان، باری، ویور، الی (۱۳۸۸) مناطق و قدرت‌ها، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیات، آصف (۱۳۹۰) «پسااسلام‌گرایی چیست؟»، مهرنامه، سال ۲، شماره ۱۰.
- پیرنجم‌ادین، حسین، مرندی، سیدمحمد (۱۳۷۸) «تفصیل موسیقایی و شرق‌شناسانه: نگاهی به موسیقی در آثار ادوارد سعید»، تهران، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۴۵.
- جوان‌پور، عزیز و میر قاسم بنی‌هاشمی (۱۳۹۰) «جنبش‌های انقلابی عربی: چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۲.
- چگینی‌زاده، غلامعلی (۱۳۸۶) سمینار دوره دکتری امنیت بین‌الملل، بهار.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۰) «شیعیان از این مذاکرات ناامیدند»، قابل دسترسی در:  
<http://irdiplomacy.ir/modules/news/phtml/news.printVersion.html.php?Lang=fa&Typeid=58&Newsid=14228>.
- رزمی، ماشاء‌الله (۱۳۸۹) «انقلاب‌های پست اسلامی در خاورمیانه»، قابل دسترسی در:  
[www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)
- رنگر، ان، جی (۱۳۸۲) روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مسئله نظم جهانی فراسوی نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه لیلا سازگار، چاپ دوم، تهران، وزارت امور خارجه.

۱۳۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
سعید، ادوارد (۱۳۸۲) شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.  
عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲) نظریه های امنیت، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.  
فرازمند، محمد (۱۳۹۰) «شاهراه های ناهموار اصلاحات در جهان عرب»، قابل دسترسی در:  
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/14876/html>  
قاسمی، فرهاد (۱۳۸۸) «الزامات تئوریک بازدارندگی منطقه ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال ۱، شماره ۳.  
مارتین، جی، لی، نور (۱۳۸۹) چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و مطالعات راهبردی.  
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰) «تحولات جدید نظری در روابط بین الملل؛ زمینه مناسب برای نظریه پردازی بومی»، پژوهش نامه علوم سیاسی، سال ۶، شماره ۲.  
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، علم.  
یزدان فام، محمود (۱۳۹۰) «تحولات جهان عرب: صورت بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۲.

- Abrahamsen, Rita (2007) Postcolonialism, in Martin Griffiths, ed., International Relations Theory for the 21st Century: An Introduction, (Milton Park and New York: Routledge):
- Ashcroft, Bill & Griffiths, Gareth and Helen Tiffin (1998) Key Concepts In Postcolonial Studies, (London and New York: Routledge).
- Ayoob, Mohammad (2008) The Many Faces Of Political Islam, Available at: <http://jmc.msu.edu/contact/show.php?id=2>.
- Brandist, Craig (1996) The Official and the Popular in Gramsci and Bakhtin.
- Brass (1991) O'Hanlon and Washbrook 1992 ;and Prakash 1992 ,1990 a, 1992 b, 1994. 119 K.Sivar -amakrishnan, Modern forests.durham:duke university press.
- Buzan, Bary (2000) The Logice Of Regional Security In The Post Cold WarWorld, (London M a cmillan Press).
- Buzan, Bary & Waever, Ole (1997) Slippery? Contra Dictory? Sociological Untenable? The Copenhagen School Replies? Review Of International Studies, Vol. 3, No. 88.
- (2003) Regions And Powers: The Struture Of International Secur ity, New York, Combridge University Press.
- Esposito, John.& John O.Voll (2001) Makers Of Contemporary Islam, New York: Oxford. Gerner Deborah J.and philip A.Schrodt"Middle Eastern Politics", in Schwedler, Jillian and Deborah J. Gerner (2008) Understanding Contemporar Middle East, USA: Lynne Rienner, 3th Ed.



- Grovogui, Siba N (2002) *Postcolonial Criticism: International Reality And Modes Of Inquiry*, in Chowdhry and Nair, eds. *Power, Postcolonialism and International Relations: Reading Race, Gender and Class*, (New York and London: Routledge).
- Hoffman, Stanley (1970) *Conditions Of World Order* (New York Simon and Schuster).
- (1987) *Is There An International Order?* Janus and Minerva: *Essays in the Theory and Practice of International Politics* (Boulder Co: Westview Press).
- Heywood, Andrew (2011) *Global Politics*, New York, Palgrave Macmillan.
- Ikembry, Jhon (2002) *Us Grand Strategy In Age Of Terror*, *Survival*, Vol 43, No 4, Winter.
- IPT (2011) *Islamists Seizing Control Of Arab Spring*, November 4, Available at: <http://www.investigativeproject.org/3270/islamists-seizing-control-of-arab-spring>.
- Khatchikid, Der Ghoukassion (2003) *After Renaissance The Reformation Of Security Studies In The Post Cold War*, At: [www.khatchid@hotmail.com](http://www.khatchid@hotmail.com).
- Ludden, David (1999) *Reading Subaltern Studies. Critical History, Contested Meaning and the Globalization of South Asia*. Anthem Press.
- LAT (2011) *The Tunisian Model*, Los Angeles Times, October 24, Available at: [articles.latimes.com/2011/oct/24/opinion/la-ed-tunisia-20111024](http://articles.latimes.com/2011/oct/24/opinion/la-ed-tunisia-20111024).
- Moor, Bart - Gilbert, Post Colonial Theory, (London and New York: verso).
- Morgenthau (1945) *The Evil Of Politics And The Ethics Of Evil*, Ethics, vol.
- Noesselt, Nele (2012) *Is There A Chinese School Of IR? GIGA Research Programme: Postmodern Reading Of World Politics*, Lexington, MA: Lexington Books. *Power, Norms And Governance In International Relations Press*.
- Rauf, Feisal Abdul (2011) *'From 9/11 to The Arab Spring: What Americans Now Know About Muslims'*, Washington Post, Available at: [http://www.washingtonpost.com/blogs/on-faith/post/from-9-11-to-the-arab-spring-what-americans-now-know-about-muslims/2011/09/08/gIQAzQvGCK\\_blog.html](http://www.washingtonpost.com/blogs/on-faith/post/from-9-11-to-the-arab-spring-what-americans-now-know-about-muslims/2011/09/08/gIQAzQvGCK_blog.html).
- Said's, Edward (1978) *Orientalism*, New York vintage.
- Smith, Michael Joseph (1986) *Realist Thought From Weber To Kissinger*, (Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press).
- Waeber, Ole (1989) *Security, The Speech Act: Analysing The Politics Of A Word*, (Second Draft), Paper Presented At The Research Training Seminar, Sostrupp Manor.
- Zuhur, Sherifa (2007) *'Egypt: security, Political, And Islamist Challenges'*, *Strategic Studies Institute Monograph*, September; Available at: [www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/pub787.pdf](http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/pub787.pdf).
- [www.whitehouse.gov/nsc](http://www.whitehouse.gov/nsc)



دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۶۴-۱۳۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در ایران<sup>۱</sup>

\* عباس منوچهری

\*\* فیروز جعفری

### چکیده:

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، توجه خاصی به حقوق شهروندی می‌کند، به طوری که رنگ، نژاد و زبان را موجب تفاوت در برخورداری از این حق نمی‌داند و دولت را نیز موظف به رعایت حقوق همه شهروندان می‌کند. از سوی دیگر، جهانی‌شدن، یا جهانی‌سازی، به صور مختلف بر وجوه گوناگون زندگی ملت‌ها تأثیرگذار بوده است. یکی از قلمروهای تأثیرپذیری از جهانی‌شدن، حقوق شهروندی است. استدلال مقاله حاضر این است که جهانی‌شدن با «حقوق مردمی - مشارکتی» در ایران نسبت تضعیف‌کننده داشته است، ولی با حقوق سیاسی و اجتماعی در عین حال نسبت تقویت‌کننده و تضعیف‌کننده داشته است.

**واژه‌های کلیدی:** حقوق شهروندی، جهانی‌شدن، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی و حقوق مردمی - مشارکتی.

---

۱. این مقاله حاصل طرح پژوهشی «حقوق و نهادهای مدنی در ایران و جهانی‌شدن» است که با حمایت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی انجام گرفته است.

\* پژوهشگر و عضو شورای علمی گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی و دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس  
manoocha@modares.a.ir

\*\* کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس  
firooz.j@gmail.com

## مقدمه

یکی از بارزترین دغدغه‌های مردم و ملت‌ها در کشورهای غیر سلطه‌گر در عصر حاضر، حفظ استقلال سیاسی-اجتماعی و تلاش برای دستیابی به وضعیت بهینه زندگی فردی و جمعی است. یکی از شاخص‌ترین نشانه‌های موفقیت در این راه، حقوق شهروندی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از شاخص‌ترین متونی است که بر حقوق انسانی اجتماعی تأکید بنیادینی دارد. در اصل دوم قانون اساسی، ایمان به «خدای یکتا» و «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا» پایه نظام جمهوری اسلامی محسوب شده است، که «هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» را نفی می‌کند و «قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی» را تأمین می‌کند. همچنین در اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی موظف شده است که «برای نیل به اهداف مذکور» امکانات را برای «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی، بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی، آموزش و پرورش و تربیت بدنی، تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار، طرد کامل استعمار، محو هر گونه استبداد و خودکامگی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد» فراهم آورد. بدین ترتیب در متن قانون اساسی، انواع حقوق شهروندی (مدنی، اجتماعی، مردمی) از ارکان نظام جمهوری محسوب شده است. اما در عصر حاضر، در حالی که آثار سلطه استعماری در جوامعی که تجربه مستعمراتی داشته‌اند در حال محو شدن بوده است، این جوامع با تحولات جدیدی، مشخصاً فرآیند جهانی‌شدن، در عرصه جهانی مواجه شده‌اند که می‌تواند به صور مختلف بر سرنوشت فردی و جمعی آنها تأثیر گذارد. از این‌رو برای کشوری چون ایران، که با یکی از برجسته‌ترین انقلاب‌ها وارد عرصه و دوره جدیدی از حیات اجتماعی-سیاسی خود شده است، پدیده جهانی‌شدن و نسبت آن با حقوق شهروندی، بسیار حائز اهمیت است. جهانی‌شدن بر جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها تأثیرگذار بوده است و عرصه‌های گوناگون حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها را

دستخوش تغییرات جدی کرده است. در این میان حقوق شهروندی نیز از جهانی‌شدن تأثیر پذیرفته است.

هر چند درباره میزان تأثیرگذاری جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی، اجماعی میان صاحب‌نظران علوم اجتماعی وجود ندارد، همگان بر تأثیر آن اتفاق نظر دارند؛ چه آنها که معتقدند جهانی‌شدن موجب کاسته شدن اهمیت مرزهای ملی شده است و بنابراین باید از شهروند جهانی و «حق» و «مسئولیت» مرتبط با آن صحبت کرد، و چه آن دسته که معتقدند جهانی‌شدن تأثیر معکوس داشته است و موجب اهمیت فرهنگ‌های بومی و ملی شده است. حقوق شهروندی، انواع دارد: حقوق سیاسی، سپس حقوق اجتماعی و اکنون حقوق مشارکتی (مردمی) (و نیز حق توسعه برای آنچه مقصود از حقوق شهروندی است، به کار رفته است). به دنبال بارز شدن نقصان‌ها و مشکلات نظری و عملی در حقوق مدنی، به تدریج نقش حمایتی دولت برای تأمین حقوق بخش‌های پایین دست جامعه مطرح شد. اما این رویکرد نیز با مشکلات خاص خود مواجه شد. اکنون در حوزه حقوق شهروندی، رویکرد «حقوق عمومی» را که دربرگیرنده حقوق آحاد جامعه اعم از بخش‌های بالادست و پایین دست اقتصادی است، به عنوان حقوق شهروندی مطلوب در نظر دارد.

در این مقاله از رئالیسم انتقادی به عنوان چارچوب نظری استفاده شده است. به این معنا که امر واقعی مورد مواجهه یعنی حقوق شهروندی، از سه سطح هستی‌شناسانه<sup>۱</sup>، واقعیت‌مندی<sup>۲</sup> و داده‌ای<sup>۳</sup> تشکیل شده است. حقوق و نهادهای عمومی (مشارکتی) به عنوان سطح هستی‌شناختی امر واقع، حقوق و نهادهای اجتماعی به عنوان سطح واقعیت‌مندی امر واقع و حقوق و نهادهای سیاسی (مدنی) به عنوان سطح داده‌مند امر واقع در نظر گرفته شده‌اند. بنابراین تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در این سه سطح تحلیل می‌شود.

---

1. ontological  
2. actuality  
3. factual

### حقوق شهروندی و جهانی شدن

جهانی شدن را فرایندی می‌دانند که در نتیجه آن، روابط اجتماعی در سراسر جهان چنان در هم تنیده شده است که رویدادهای محلی تحت تأثیر رویدادهایی شکل می‌گیرند که فرسنگ‌ها دور از آن قرار دارند و بالعکس (رویدادهایی بر رویدادهای جهانی تأثیر می‌گذارند). در واقع این فرایند دیالکتیکی است، بدین معنا که رخدادها محلی ممکن است در جهت معکوس همان روابط دوردستی حرکت کنند که به آنها شکل می‌بخشند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۷). همچنین از جهانی شدن با دو عنصر درهم فشردگی جهان و آگاهی از جهان به عنوان یک کل تعبیر می‌شود. بدین معنا، رابرتسون جهانی شدن را هم به معنای درهم فشردگی جهان و هم افزایش آگاهی از جهان به عنوان یک کل می‌داند. البته وی معتقد است فرایند جهانی شدن، قرن‌هاست که ادامه دارد اما صرفاً در سال‌های اخیر است که هم پیوندی‌های جهانی و آگاهی از جهان به عنوان یک کل، شتاب روزافزونی یافته است (رابرتسون، ۱۳۸۵: ۳۵).

بنابراین جهانی شدن عبارت است از فرایند فشردگی روزافزون زمان و فضا که به واسطه آن، مردم دنیا کم و بیش و به صورتی نسبتاً آگاهانه در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند. به بیان دیگر، جهانی شدن معطوف به فرایندی است که در جریان آن، فرد و جامعه در گستره‌ای جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند.

از سوی دیگر شهروندی، موقعیتی است که رابطه فرد با جامعه سیاسی را برقرار می‌کند. «سیاست معطوف به اداره توافقی امور و حفظ آن است و شهروندی برای دستیابی به این هدف امری حیاتی است، چون یک هویت مشروعیت‌بخش قوی ایجاد می‌کند» (همان). شهروندی، یک موقعیت عضویت است که شامل مجموعه‌ای از حقوق و وظائف و تعهدات است و بر برابری عدالت و استقلال دلالت دارد (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۴). شهروندی از لوازم تحقق غایت وجودی آدمی است، از این‌رو یک شأن انسانی است. امتیاز شهروندی بر دیگر هویت‌های اجتماعی - انسانی این است که یک برابری فراگیر دارد که دیگر هویت‌ها نظیر طبقه، مذهب یا قومیت فاقد آن هستند (همان: ۱۴۰). بنابراین شهروندی به عنوان امتداد معنوی زیست انسان در عالم، متضمن حقوقی چون حق تعیین سرنوشت و حق خوب زیستن است. این حقوق از بنیادی‌ترین حقوق انسان

است. حق زندگی، حق آزادی، زندگی مطلوب و مناسب، حق تعلیم و تربیت و معیشت، حق مشارکت و حق تعیین‌کنندگی و... جزء حقوق شهروندی‌اند.

مقوله حق، پیشینه تاریخی بارزی دارد، اما در عین حال تغییرات چشمگیری در معنای این مفهوم ایجاد شده است<sup>(۱)</sup>. در دوران یونان کلاسیک، ارسطو مقوله «حق طبیعی» را به معنی «آنچه بنا به طبیعت خود درست است»، برآمده از «قانون طبیعی» می‌داند. قانونی نانوشته که در طبیعت و به‌ویژه در نهاد آدمی نهفته است<sup>(۲)</sup>. طبیعت منظم و هدفمند است و آدمیان نیز طبعاً موجوداتی اجتماعی به شمار می‌آیند که اجتماع و زندگی اجتماعی لازمه رشد آنهاست<sup>(۳)</sup>. تعبیر ارسطو از «طبیعت» و «حق»، تعبیری فرجامی<sup>۱</sup> بود. وی طبیعت را روندی رشدیابنده و شکوفا می‌فهمید، روندی که نیروی محرک و گرداننده آن چیزی است که رشد می‌کند و تکامل می‌یابد، یعنی به مرحله‌ای می‌رسد که از دوران جوانه بودن در خود نهفته داشته است. انطباق با طبیعت، همان روند به سوی فرجام شکوفا شدن است. به تعبیر ارسطو، انسان در روابط سیاسی متکامل می‌شود و بهترین امکان را برای یک زندگی خوب و موفق به دست می‌آورد (هوفه، ۱۳۸۳: ۴۳).

بنابراین زندگی نیکو کمال طبیعت بشری، یعنی «حق طبیعی» یا «نیکویی طبیعی» است، آنگاه که زندگی که منطبق با طبیعت یا غایت<sup>۲</sup> آدمی است. همانا زندگی درخور تعالی و تقوا، یعنی زندگی نیک است، نه زندگی برای لذت و خوشی. بنابراین آنگاه که بشر کاری را که شایسته ماهیت اوست انجام دهد، موجودی نیک است<sup>۳</sup>. بنابراین حق، یعنی درستی و درست بودن، یعنی به حق بودن، یعنی زندگی درست. بدین معنا، انسان تابع حق بود. بنابراین در پارادایم نظری کلاسیک، «حق» با «انسان» رابطه اسنادی داشت، یعنی تعبیر حق بودن یا حق نبودن به انسان اطلاق می‌شد. بر این اساس هر فرد، گروه یا وضعیتی ممکن است «حق» یا «ناحق» باشد. بنابراین زندگی شهروندی و زندگی نیک با حق شاخص می‌شود و شهروندی، عرصه تحقق آن بود.

1. teleological

2. telos

3. NE 1134-6, Politics 1253-a / Krito 48a-50b

در عصر مدرن معنای جدیدی به حق و نیز حق طبیعی اطلاق شد، هر چند در اواخر قرون وسطی با تعبیر آکوییناسی از قانون طبیعی، زمینه برای چنین تعبیری فراهم شده بود. تغییر عمده در عصر جدید ناشی از این بود که در چارچوب حق طبیعی، حق و انسان متعلق یکدیگر شدند. بنابراین در حالی که برای یونانیان، طبیعی بودن حق به معنی سرشت و حقیقت امور بود، در دوران مدرن، حق از اعتباریات متکی بر طبیعت چونان نفس الامر بود. این تحول پارادایمی، با تعریف هابز از انسان و بازتعریف مفهوم حق در پیوند با آن شروع شد و با لاک و سپس با کانت و هگل ادامه یافت. در این تحول پارادایمی، حقوق طبیعی که عنوان «حقوق بشر» را به خود گرفت، یک رابطه تملیکی بین انسان و حق برقرار شد و تعبیر «حق داشتن» به جای «حق بودن» مطرح شد. شاخص‌ترین متفکرانی که حقوق طبیعی تملک‌گرا را بنیان نهادند، گروتیوس، هابز و لاک بودند. برای گروتیوس، حق یا عدالت طبیعی همانا احترام متقابل به مالکیت خصوصی، وفاداری به وعده‌ها، جبران خسارت و مجازات انسان‌ها مطابق با استحقاق آنهاست (Grotius, 1625: 270).

اگر حقوق را در سنت‌های مختلف در نظر بگیریم، در یک سنت، حقوق فردی بیشتر مورد توجه بوده و برجسته می‌شده است و در سنت دیگر، حقوقی که فرد را به عنوان بخشی یا عضوی از یک مجموعه تعریف می‌کند و اساساً حیات فردی و جمعی را با هم مرتبط می‌بیند. اما در نهایت بنیادی‌ترین حقوق طبیعی یا انسانی، حق حیات و آزادی و کسب سعادت و داشتن زندگی نیک است. تمامی این حقوق، در مبانی حقوق شهروندی تعریف می‌شود. اما آنچه می‌تواند امکان شهروندی را در راستای حیات نیک برای شهروند فراهم کند، حق مشارکت خود شهروندان در تعیین سرنوشت و تحقق آنچه خیر فردی و جمعی آنهاست، می‌باشد. به این معنا حق تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی برای افراد، از برجسته‌ترین حقوق شهروندی محسوب می‌شود. در دوره‌های اولیه عصر مدرن (مشخصاً با توجه به وضعیت سیاسی - اجتماعی حاکم، خصوصاً با دولت‌های مطلقه یا شکل‌گیری تازه دولت‌های مدرن) عمدتاً بر حقوق فردی تأکید می‌شد. اما به تدریج الزامات و ضرورت‌های زندگی جمعی برای تأمین آنچه برای حیات مشترک



شهروندی ضروری بود، مقوله «مسئولیت» مطرح شد. طرح مقوله مسئولیت، یک شمولیت تاریخی دارد و نسبتاً متأخر است.

شهروند، حقوقی دارد که ذاتاً به عنوان انسان به او تعلق می‌گیرد، البته درباره منشأ این حقوق، برخی آن را الهی و برخی آن را عقلانی می‌دانند. متقابلاً مسئولیت‌هایی هم برای او لحاظ شده است و حتی بعضاً مقولاتی چون مشارکت، از «حق» به «مسئولیت» مبدل شد. بنابراین از سویی حقوقی به شهروند تعلق می‌گیرد و از دیگر سو، با توجه به اینکه در یک حیات مشترک و به عنوان عضوی از یک مجموعه که زیست مشترک دارند و برای تأمین آنچه خیر و مصلحت عمومی است، روابطی با دیگران و نهادها برقرار می‌کند، مسئولیت‌هایی را هم باید داشته باشد.

کانت و سپس هگل، استدلال‌های فلسفی برای معنای تملیکی مفهوم حق ارائه کرده‌اند. کانت در توضیح تمایز میان عالم اندیشه و عالم اراده، اندیشه انسان را عامل مدرکات و نظم آنها می‌شناسد. اما اراده انسان وی را قادر می‌سازد که هدف خود را برگزیند و مسیر امور را تغییر دهد. از نظر کانت، انسان و کلاً هر موجود عاقلی، چونان یک غایت فی نفسه وجود دارد. از طرف دیگر کانت در فلسفه اخلاق، محوریت را به اراده فردی می‌دهد و آزادی را چونان یک دارایی که متعلق به علیت اراده است می‌شناسد. وی این ویژگی را از جمله «قوانین اختیار» در مقابل «قوانین طبیعی» نامیده است (کانت، ۱۳۸۰: ۱۲-۲۷) و حق را اینگونه تعریف می‌کند: «حق عبارت است از هر عملی که یا بنا بر مبنای خرد و یا طبق قانون کلی، اختیار گزینش هر فرد با اختیار هر فرد دیگری هماهنگ باشد» (همان: ۶۶).

هگل نیز حق را چونان تجسم بلاواسطه آزادی، در تملک می‌داند. از نظر هگل، انسان موجودی عاقل و خودآگاه و قادر به انتخاب آگاهانه است و آزادی غایت وجودی اوست (Hegel, 1942: 40). وی هویت فردی، آزادی و تملک را با ایده که جوهر هستی است، پیوند می‌زند و حق تملک بر چیزها را تحقق این پیوند می‌داند: «چونان یک اراده آزاد، من در آنچه مالکم موضوع خویشم و لذا برای نخستین بار، یک اراده واقعی‌ام» (همان: ۴۵).

اما انسان، آگاهی از خویشتن به عنوان موجودی عقلایی و هدفمند را از طریق ابزار و ادعای حقوق بیان می‌کند. بنابراین «یک شخص با تمایز خویش خود را با دیگری مرتبط می‌سازد و تنها چونان مالکان است که این دو شخص برای یکدیگر وجود دارند» (کانت، ۱۳۸۰: ۴۵).

بدین ترتیب در اندیشه اجتماعی - سیاسی مدرن، حق تابعی از خصوصیات انسان شد و به تبع خصلت «مالک» انگاشتن سوژه فردی، حق هم تملیکی شد<sup>(۴)</sup>. در نهایت امر حق در معنای پیش‌مدرن، چگونه بودن (رابطه با بودن) را تعیین کرده است و در معنای مدرن، چگونه داشتن را. مفهوم مدرن حق در چارچوب نگرش ایده آلیستی - سوژه‌ای کانتی تا نظریه عدالت رالز، خصلت تملیکی «حق» را حفظ کرده است. رالز می‌گوید: این غایات مال «من» هستند و هرگز خود «من» نیستند.

در نیمه دوم قرن بیستم، مفهوم مدرن حق دچار تعدیل‌های جدی شد. در حالی که حقوق در عصر مدرن مدنی و سیاسی بود، در نیمه قرن بیستم سخن از حقوق اجتماعی و سپس حقوق عمومی شده است. از میانه قرن بیستم تحت تأثیر اندیشه‌های مارشال، شهروندی اجتماعی یا شهروندی رفاه مطرح شد که بر تأمین حقوق اجتماعی فرد توسط دولت تأکید داشت. سپس - در مقابل شهروندی اجتماعی - شهروندی فعال ظهور یافت. شهروندی فعال دارای دوشاخه بود. شاخه نخست (لیبرتاریانیسم) بر مسئولیت فرد در امور خصوصی تأکید داشت و شاخه دوم (محافظه‌کاری راست نو) بر تکلیف مدنی در امور عمومی تأکید می‌کرد. از تحولات شهروندی لیبرال در قرن بیستم چنین برمی‌آید که این سنت شهروندی تا حدودی به شهروندی جمهوری‌گرای مدنی نزدیک شده است. بدین معنا که درصدد است تعادلی میان حقوق و آزادی‌های فردی با تکالیف و مسئولیت‌های مدنی برقرار کند. حقوق اجتماعی، در مقابل در راستای خط‌مشی‌های برابری خواه حرکت می‌کند. نکته مهم اینکه این نوع حقوق به گروه‌های به حاشیه‌رانده اجازه می‌دهد برای برخورداری از منافع منزلت و امتیازات شهروندی مبارزه کنند. بدین‌سان منطق قرارداد وارونه می‌شود، زیرا ساخت‌کار بازار مطیع اصل عدالت اجتماعی گردانده شده است. در نهایت امر حقوق مدنی زمینه تأمین خواسته‌های طبقات مسلطند

و حقوق اجتماعی در تصاحب و دخالت دولت. اکنون سخن از حقوق انسانی، حقوق اخلاقی انسان، حقوق مردم و حقوق رهایی‌بخش است (و این باز هم مسئله ماهیت انسان را بااهمیت‌تر می‌کند). این حقوق تنها زمانی ممکن و محقق می‌شوند که جامعه مدنی مردم‌سالار شود (Hegel, 1942: 198).

در کشورهای غیر اروپایی، مقوله حق عمومی (مردمی) مطرح شده است. طبق نظریه حق عمومی، تاریخ حق بیانگر نقصان‌های جدی در مفهوم و تأثیر آن است. لیبرال‌ها ادعا می‌کنند حقوق سیاسی هر قدر محدود باشد، از دید تاریخی راه‌گشا است، زیرا افراد جامعه مدنی را به عنوان افرادی برابر شکل می‌دهد (اشاره به ت. ه. مارشال). اما قضیه بسیار پیچیده‌تر از اینهاست. بین برابر در عرصه سیاسی و عرصه مدنی، رابطه یک‌به‌یک وجود ندارد. در واقع چنان معادله‌ای اصلاً وجود ندارد؛ زیرا حقوق و آزادی‌های مدنی به شهروندان اجازه خیلی کارها می‌دهد: شغل پیدا کردن، مشارکت در زندگی فرهنگی جماعت. در عرصه سیاسی فرد برابر است، اما در عرصه مدنی، فرد در اساس نابرابر است، زیرا اینجاست که قدرت کامل طبقات دارای مالکیت [حفظ و تعمیق] می‌شود. جامعه مدنی به مالکیت خصوصی و صاحبان آن استیلائی بر مردم و زندگی روزمره‌شان می‌بخشد؛ قدرتی که به هیچ‌کس حساب پس نمی‌دهد و چه‌بسا یک دولت جبار کهن به آن غبطه بخورد (چاندوک، ۱۳۷۷: ۷۳).

ادله و شواهد نشان می‌دهد که فرایندهای جهانی‌شدن در حال گسترش‌اند و تردیدی در تأثیرگذاری آنها نیست. در پرتو این شرایط، قلمرو و حوزه‌های مطالعات اجتماعی نیز گسترش یافته و وجوه متعدد و نوپدید جهانی‌شدن و فهم آثار و پیامدهای آن به مسائل و امهات رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مبدل شده‌اند. بر همین اساس، در رابطه با نسبت پدیده جهانی‌شدن و حقوق شهروندی نیز نظرات گوناگونی مطرح شده است.

«کیت نش» معتقد است جهانی‌شدن باعث شده است زمینه‌های خلق یک شهروندی متکثرتر، برابرتر و جهانی‌تر فراهم شود. وی در موضوع جهانی‌شدن بر فعالیت جنبش‌های اجتماعی در این خصوص تأکید زیادی کرده است. هر چند تحت تأثیر جهانی‌شدن، در مطالعات جامعه‌شناختی شهروندی به طبقه توجهی نمی‌شود و بر عکس

بر تفاوت تمرکز می‌شود، اما این امر به معنای غفلت از نابرابری‌های اساسی مربوط به فقر و ثروت نیست. به عبارت دیگر جهانی‌شدن باعث تأکید مجدد به طبقات پایینی و محرومین جامعه در مطالعات شهروندی شده است. جهانی‌شدن مدل سنتی شهروندی را که نوعی همگونی فرهنگی را در میان شهروندان ملت مفروض می‌گیرد، در مقابل علامت سؤال قرار داده است. در حقیقت ایده‌آل دولت - ملت به عنوان سرزمینی مرکب از یک ملت منحصر به فرد، یکپارچه و تعیین‌کننده سرنوشت خود، به ندرت به لحاظ تاریخی تحقق یافته است و اغلب اقلیت‌های فرهنگی بزرگی در دولت-ملت‌ها وجود داشته‌اند و به‌ویژه این شکاف با مهاجرت‌های گسترده نیروی کار به غرب در اواخر قرن بیستم تشدید هم شده است. از این‌رو جهانی‌شدن با در نظر گرفتن این موضوع باعث سوق موضوع شهروندی به عنوان پدیده‌ای چندفرهنگی (حقوق شهروندی چندفرهنگی) و نیز فراملی (حقوق شهروندی فراملی) شده است. در شرایطی که فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی در سطح دولت‌های منفرد قابل کنترل نیستند، موضوع حاکمیت دولتی و امکان تضمین حقوق کامل شهروندی زیر سؤال می‌رود. به واسطه چنین فرآیندهایی، تغییراتی در خود شهروندی در حال رخ دادن است (مثلاً ایجاد شهروندان اتحادیه اروپا) (نش، ۱۳۸۰: ۱۸۹-۲۴۹).

«باری هیندس» نیز استدلال می‌کند که محدودیت‌های ساختاری و نظام‌مند بزرگی فراروی نقش شهروندان در حکومت دولت‌های معاصر (هر چند به لحاظ داخلی دموکراتیک باشند) وجود دارد و در واقع این خصیصه نابرابر نظم بین‌المللی است که باعث ایجاد چنین محدودیت‌هایی شده است. از نظر او جهانی‌شدن شهروندی به شهروندی جهانی منجر نشده، بلکه به افزایش تعداد افرای که بر اثر استقلال ملت‌ها در دوره پس از استعمار به جرگه شهروندان پیوسته‌اند، منجر شده است. بنابراین جهانی‌شدن شهروندی، محدودیت‌ها و بی‌عدالتی ما را از میان نبرده، بلکه صرفاً آنها را تغییر داده است.

«جیمز تایلز» نیز استدلال می‌کند که برای مقابله با چالش‌های جهانی‌شدن، انسان‌های فراملی باید یکدیگر را پیدا کنند و ابزار بهتری برای پیشبرد منافعشان بیابند. از نظر او، شهروندی به معنای عضویت در یک سازمان فراگیر نیست، چه این سازمان

محلی باشد و چه جهانی. بلکه بهتر است شهروندی را عضویت در سازمان‌های چندگانه‌ای بدانیم که شهروند در قبال آن مسئولیت‌فراگیری دارد. از نظر او، ایجاد نهادهای فراملی برای ایجاد شهروندی جهانی کافی نیست، بلکه وظیفه مهم‌تر عبارت است از تسهیل فرایندهای دموکراتیک و کارآمد ارتباط و بحث درون و بین سازمان‌های محلی و جهانی.

### تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توجه خاصی به حقوق شهروندی کرده، به طوری که رنگ، نژاد و زبان را موجب تفاوت در برخورداری از این حق نمی‌داند و دولت را موظف به رعایت حقوق شهروندی برای همه انسان‌ها می‌کند. ضمن اینکه قانون اساسی نه تنها به ذکر نظری حقوق شهروندی توجه کافی داشته، بلکه در عمل هر سه قوه حاکمیت را مدافع این حق قلمداد کرده و سهم ویژه‌ای برای قوه قضائیه قائل شده است؛ چنان‌که در اصل ۱۵۶، این قوه را پشتیبان حقوق فردی و جمعی یعنی پناهگاه حقوق آحاد جامعه تلقی کرده است. تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در سه حوزه سیاسی، اجتماعی و مشارکتی (مردمی) با تأکید بر چند قانون خاص کاوش و بررسی شد.

#### قوانین مشارکتی (مردمی)

##### الف) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون شوراها

علت وجودی شوراها و هدف تشکیل آنها به دو رکن مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری و نظارت برمی‌گردد. به دیگر سخن، یکی از شاخص‌های کاهش دخالت دولت در مدیریت امور محلی و اعمال تصدی و واگذاری امور خارج از حاکمیت به جامعه محلی، حدود تصمیم‌گیری و اختیار شوراها به عنوان نمایندگان جامعه محلی است. این اصل وقتی می‌تواند کارآمد باشد که حدود این تصمیم‌گیری با صراحت و واژه‌های شفاف و غیرمبهم روشن باشد.

با مروری بر تاریخچه و سیر تحولات قانون شوراها در جمهوری اسلامی، شاهد این هستیم که هر چند بعد از تصویب قانون اساسی، قانون مصوب سال ۱۳۶۱ به مراتب پیشرفته‌تر از لایحه قانونی شورای انقلاب بوده و اختیارات پیش‌بینی‌شده برای شوراها در قانون ۱۳۷۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن نیز نسبت به متون قبلی توسعه‌یافته‌تر است، روند کلی تصویب و اصلاحات قانون شوراها برای کاهش اختیارات این نهاد بوده است.

از طرفی دیگر در قانون شوراهای مصوب سال ۱۳۶۱، شوراها نه تنها ناظر بر شهرداری‌ها تعریف شدند، بلکه بر مقامات دولتی که در سطح محل و منطقه، وظایف محلی و منطقه‌ای دارند، نظارت داشته و آنها نیز ملزم به رعایت تصمیمات شوراها بودند. در ماده ۱۴ این قانون، «استانداران، فرمانداران، بخشداران، و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می‌گردند، بر اساس اصل یک‌صد و سوم قانون اساسی در حدود اختیارات شوراها ملزم به رعایت تصمیمات آنها» بودند؛ موضوعی که در قوانین بعدی بر آن تصریح نشده است. از نکات قابل توجه دیگر و از مزیت‌های قانون ۱۳۶۱ نسبت به قانون ۱۳۷۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن این است که بر اساس قانون ۱۳۶۱، شوراها نه تنها ناظر بر سازمان‌های عمومی غیر دولتی بوده، بلکه کلیه مقامات دولتی در حدود وظایف محلی و منطقه‌ای تحت نظارت شوراها بوده و شوراها می‌توانستند درخواست توبیخ و برکناری مقامات دولتی را داشته باشند؛ موضوعی که در شرایط کنونی برای شوراها، آرزوی دست‌نیافتنی قلمداد می‌شود (ر.ک: نودرپور، ۱۳۸۸).

همچنین شورای عالی استان در کمیته برنامه‌ریزی استان با داشتن حق رأی عضویت داشت، در حالی که در قانون فعلی صرفاً عضویت بدون حق رأی دارد. همچنین شورای استان در اجرای بودجه استان نظارت داشت و جالب اینکه مقاطعه‌کاران و مجریان پروژه‌ها و طرح‌های عمرانی باید به تأیید شورای استان می‌رسید (همان).

در قانون شوراهای مصوب سال ۱۳۶۱، شورای عالی استان‌ها به مثابه یک پارلمان قوی با وظایف نظارت عالی بر حاکمیت در امور محلی و منطقه‌ای وظایف بسیار مهمی داشت و حتی حق حضور در مجلس شورای اسلامی و دفاع از طرح‌های پیشنهادی خود را داشت. اما در قانون فعلی، به جرأت می‌توان گفت بسیاری از وظایف شورای عالی استان‌ها حذف شده است.

دربارهٔ اختیارات و وظایف شوراهای هم که در قانون ۱۳۷۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن بدان توجه شده است، نکته قابل تأمل این است که علی‌رغم اشاره به برخی از وظایف تصمیم‌گیری و اختیار شوراهای به عنوان نمایندگان جامعهٔ محلی، حوزه و میزان این تصمیم‌گیری و اختیار با صراحت و واژه‌های شفاف بیان نشده است. در حالی که باید از کاربرد کلمات مبهم، دوپهلوی و قابل تفسیر در متن هر قانونی که باید حدود اختیار و حقوق و وظایف نهاد یا سازمانی را معین کند، به‌ویژه در مورد شوراهای و ارتباط و حدود اختیار آنها با سازمان‌های دولتی دوری شود و اگر قرار نیست که در مورد خاصی، حق و اختیار تعیین‌کننده و مستقلی تفویض شود، باید با صراحت و آشکارا در متن قانون تصریح شود. وگرنه افزایش بندهای اختیارات شوراهای به ۲۹ بند (در قانون ۱۳۷۵) و ۳۴ بند (در اصلاحیهٔ سال ۸۲)، مشکلی را نه تنها رفع نکرده، بلکه بر مشکلات می‌افزاید (ر.ک: قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ و اصلاحات بعدی آن، قابل دسترس در: [www.dastour.ir](http://www.dastour.ir)). از این‌رو به نظر می‌رسد با ورود جدی‌تر مباحث جهانی‌شدن به حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی جامعهٔ ایرانی، بخشی از حاکمیت که عمدتاً در دستگاه‌های دولتی است، با جابه‌جایی اختیارات به بخش جدیدی از حاکمیت یعنی نهاد شوراهای، موافق نیستند و در برابر آن به شدت مقاومت می‌کنند و تا به حال مانع اجرای بندهایی از قانون در رابطه با واگذاری امور به مردم شده‌اند. برای نمونه هر چند در برنامهٔ سوم و چهارم توسعه نیز تصریح شده است که ۲۳ مورد از وظایف دولت باید به شوراهای و شهرداری‌ها واگذار شود، تاکنون این وظایف واگذار نشده است. از طرفی دولت در تلاش است تا حیطة اختیارات شوراهای را هر چه بیشتر محدود نموده، آنان را به دولت وابسته‌تر سازد.

#### ب) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون شورای حل اختلاف

در اینکه در جهانی‌شدن، حرکت به سمت تصمیم‌گیری‌های ناحیه‌ای و محلی بدون دخالت دولت است، شکی نیست. همین شاخص در این قانون ایرانی هم تأثیر گذاشته است. از جمله ماهیت سازشی بودن کار شورا که بر توافق شهروندی است که در مادهٔ ۲۵ به تصریح آمده است. افتخاری بودن عضویت در شورا (مادهٔ ۳۵) و دریافت وجه برای

رسیدگی به شکایات (ماده ۴۳)، بر استقلال قانون اشاره دارد. اما زمینه‌های دخالت دولت، ماهیت قضایی قانون و نه ماهیت شهروندی آن و زمینه‌های دولتی شدن، در عمل از نشانه‌های تأثیر نگذاشتن حقوق شهروندی جهانی در این قانون است.

بر اساس اصل ۳۴ قانون اساسی، شهروندان حق دارند به محاکم قضایی رجوع کنند و این حق مطلق است. اما در ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه که مبنای قانون شورای حل اختلاف است و نیز بند ۴ ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی آن، این حق سلب شده است. آزادی در مراجعه به محاکم از حقوق شهروندی در جهانی شدن است و نمی‌توان به بهانه کاهش مراجعه به محاکم، این حق را نفی کرد. نقش حکومتی بودن قانون در ماده ۴ آیین‌نامه که در آن سه نفر برای حل اختلاف پیش‌بینی شده است، برجسته است. از این سه نفر، فقط یک نفر معتمد محل است و دو نفر دیگر انتصابی هستند.

فلسفه این قانون، توجه به حقوق شهروندی و بهره بردن از امکان‌های حوزه عمومی در حل اختلافات حقوقی است. اما ماهیت این قانون، قضایی است. در آن (ماده ۶)، فقط مردان می‌توانند عضو شورا باشند. در حالی که اساس قانون بر سازش و توافق است. در بسیاری موارد زنان می‌توانند عضو شوند و در حل اختلاف مؤثر باشند. ماهیت صرفاً قضایی شورای حل اختلاف، آن را از مزیت‌ها و تجارب جهانی در این زمینه محروم می‌کند. برای نمونه امروزه یکی از حوزه‌های علمی و مهارتی که به کمک حل اختلافات از طرق مدنی و مشارکتی می‌آید، تشکل‌های زنان و مددکاری‌های اجتماعی است. گاه اختلافات در سطوح خانوادگی و اجتماعی ممکن است اهمیت چندانی نداشته باشد، اما آثار و پیامدهای آنها آسیب‌های اجتماعی تولید می‌کند. مسائل جامعه‌ای و اجتماعی ناظر بر وضعیت و شرایطی است که به اعتقاد اکثریت افراد جامعه، شرایط مزبور در کیفیت زندگی افراد و گروه‌های اجتماعی را مختل می‌کند، مهم‌ترین ارزش‌های عام را به خطر می‌اندازد و به رغم تلاش‌های فراوان که اکثریت افراد به عمل می‌آورند، به هدف‌های مشروع خود دست نمی‌یابند. از این‌رو افراد و گروه‌های اجتماعی به این باور می‌رسند که برای تغییر شرایط و اصلاح وضع موجود باید به اقدامی اجتماعی دست زنند. در واقع ریشه مسائل اجتماعی در بطن نهادهای اجتماعی است که گاهی بر اثر کارکرد نامناسب آنها شکل می‌گیرد و شرایط دشوار و رنج‌آوری را به اکثریت مردم



تحمیل می‌کند و جنبه‌های عینی و ذهنی خود می‌گیرد. مسائل جامعه‌ای در متن جامعه به بار می‌نشینند و در بستر زمان می‌توانند به آسیب‌دیدگی افراد منجر شوند، بسترهای انحرافی را فراهم سازند و در مواردی که با پیگرد قانونی همراه شوند، به آسیب‌های اجتماعی مبدل گردند (رک: فیض‌اللهی، ۱۳۸۸). قانون شورای حل اختلاف در ایران به صورت بسیار کلی است و ظرفیت‌هایی برای الگوگیری از تجارب جهانی ندارد.

### قوانین اجتماعی

#### الف) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون کار

قانون کار، یکی از کم‌تغییرترین قوانین اجتماعی موجود جامعه ایرانی پس از انقلاب است؛ به طوری که از سال ۱۳۶۹ که قانون کار جمهوری اسلامی ایران مشتمل بر ۱۲ فصل، ۲۰۳ ماده و ۱۲۱ تبصره به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید، تنها در سال ۱۳۷۸ ماده واحده‌ای به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که بر اساس آن، کارگاه‌ها و مشاغل دارای پنج نفر کارگر و کمتر، تا پایان برنامه سوم توسعه از شمول قانون کار معاف شدند (اداره کل امور اداری دانشگاه صنعتی امیرکبیر، بی‌تا).

ورود اندیشه‌ها و مباحث مربوط به جهانی‌شدن به درون جامعه ایران سبب شد تا کارگران نیز خواسته‌ها و مطالبات خویش را درباره اصلاح قانون کار به صورت برجسته‌تری پیگیری کنند. در واقع علی‌رغم دو قرن تأخیر نسبت به اروپا در تاریخ تحول حقوق کار ایران، پذیرش تشکلهای کارگری و کارفرمایی، انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار، همگی متأثر از روند جهانی‌شدن حقوق کار بوده است. در مقایسه با هنجارهای جهانی حقوق کار، ایران پیشرفت‌های نسبتاً خوبی داشته است و برخی از مقابله‌نامه‌های اجباری سازمان بین‌المللی کار، همچون مقابله‌نامه منع تبعیض شغلی را پذیرفته و در نظام حقوقی کشور وارد ساخته است. همچنین توصیه‌های غیر اجباری سازمان در بسیاری از کشورهای جهان و از جمله ایران پذیرفته شده است. مثلاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با پیروی از اصول مکتب اسلام در موارد مختلف، اصل عدم تبعیض مورد حمایت قرار گرفته است. قانون کار مصوب ۱۳۶۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز با تبعیت از قانون اساسی، اصول مختلفی از جمله عدم

تبعیض در اشتغال و اصل مزد مساوی برای کار مساوی را، هر چند در مفهوم محدودتری نسبت به حقوق بین‌الملل پذیرفته است. با این حال طبق آمارهای رسمی موجود ایران همانند بسیاری از کشورهای جهان، فاصله زیادی در برخی از زمینه‌های حقوق کار با استانداردهای بین‌المللی وجود دارد. محدودیت‌های اشتغال زنان در سطوح بالای مدیریتی کشور در زمینه کار، نگرانی‌های مربوط به امنیت شغلی، حق اعتصاب درباره حقوق شغلی و حرفه‌ای کارگران، پایین بودن دستمزد آنان، استخدام اقلیت‌ها و محدودیت‌های اشتغال زن شوهردار، نمونه‌هایی از این وضعیت است.

با این حال گسترش تشکلهای کارگری و کارفرمایی، انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار، تأسیس مراجع تخصصی قضایی و غیر قضایی حل و فصل اختلافات جامعه کارگری و... سبب شد تا از اواسط دهه ۱۳۸۰، وزارت کار در راستای اصلاح قانون کار ۱۳۶۹ اقدام کند و چند پیش‌نویس نیز در این زمینه تهیه کرده که مفاد آخرین پیش‌نویس تهیه شده در ۷۴ ماده در مهر ۱۳۹۰ در رسانه‌ها منتشر شده است. اما این پیش‌نویس با واکنش‌های مختلفی روبه‌رو شده است و کارگران و نهادهای حامی آنان، انتقادات بسیاری بر این پیش‌نویس وارد کرده‌اند. از جمله این انتقادات عبارتند از: کاهش قابل توجه مواد حمایتی در خصوص کارگران (۲۸ ماده)، کاهش امنیت شغلی کارگران و هموار شدن شرایط اخراج کارگران در واحدهای تولیدی کشور، اشاره نشدن به کنفدراسیون کارگران، کم‌رنگ شدن سه‌جانبه‌گرایی در مسائل کارگری و در نتیجه لحاظ نشدن دیدگاه‌های گروه‌های کارگری، به حداقل رساندن اهمیت نهادهای مهمی نظیر شورای عالی کار، شورای عالی حفاظت فنی و مشارکت کارگران در دادگاه‌های کار، برداشتن کف حقوق کارگران، تغییر رویه میزان پرداخت عیدی کارگران، افزایش نقش دولت در تصمیم‌گیری‌های کارگری و... (مخالفت کارگران با پیش‌نویس قانون جدید کار، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۰). در حالی که بیشترین خواست کارگران در چندساله اخیر، اصلاح فصل ششم قانون کار بوده، تا نقش تشکلهای کارگری در واحدهای اقتصادی افزایش یابد.

اما با تحلیل روند پیش‌نویس‌های ارائه‌شده از جانب وزارت کار برای اصلاح قانون کار، به نظر می‌رسد که دولت از همان ابتدا با قوت گرفتن چنین قانونی و افزایش کفه آن به سمت کارگران در راستای قوانین و تأکیدات سازمان‌های بین‌المللی کار مخالف بوده و

این موضوع از همان درگیری‌ها و اختلافات شدید دولت و شورای نگهبان با مجمع تشخیص مصلحت بر سر قانون سال ۱۳۶۹ تا تلاش‌های کنونی آن برای گسترش دایره نفوذ خود در تشکیلات کارگری و کاهش نقش اصناف و اتحادیه‌های کارگری کاملاً مشخص و قابل پیگیری است.

در مجموع در پیش‌نویس جدید که وزارت کار نوشته و در آن ۲۸ بند از مفاد قانون ۱۳۶۹ را تغییر داده، تمامی مزایای کارگران را در این ۲۸ مورد قطع کرده است و نگاه حمایتی قانون کاملاً حذف شده است (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۰). بنابراین به نظر می‌رسد که علی‌رغم تلاش بسیار زیادی که امروزه کارگران در قالب سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و نیز به راه‌اندازی اعتصابات و میتینگ‌های سیاسی تحت تأثیر امواج جهانی‌شدن، پیگیری می‌کنند و پیشرفت‌های محسوسی که در زمینه احقاق خود کسب کرده‌اند، متأسفانه با بررسی پیش‌نویس‌های ارائه‌شده از جانب وزارت کشور و بالاخص آخرین پیش‌نویس ارائه‌شده در راستای اصلاح قانون کار، باید به این واقعیت اعتراف کرد که دولت (دهم)، تمایلی بر افزایش نقش کارگران در تدوین و اعمال حقوق حقه خویش نداشت و برعکس تلاش نمود تا اندک حضور و نقش آنان را کاسته و بر نقش خود بیش از پیش بیفزاید و بدین‌سان تأثیرات جهانی‌شدن بر کارگران و حقوق کارگری را خنثی سازد.

#### ب) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون بیمه

نخستین قانون بیمه ایران در سال ۱۳۱۶ با ۳۶ ماده تصویب شد که عمدتاً بر یک رابطه حقوقی و ایجاد شده میان بیمه‌گذار و بیمه‌گر استوار است و بیشتر جنبه خصوصی دارد. در دهه ۱۳۴۰ به دلیل توسعه جامعه ایران از حیث صنعتی و پیچیدگی، نیاز به تغییر قانون احساس شد و در ۱۳۴۷ قانون بیمه مسئولیت مدنی مربوط به شخص ثالث تصویب شد. قانون بیکاری و قانون بیمه اجتماعی کارگران نیز از موارد قوانین بیمه تخصصی است.

قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری در مقابل شخص ثالث، در سال ۱۳۸۷ اصلاح و تصویب شد. این قانون ۳۰ ماده و ۲۵ تبصره دارد. مواد ۱ و ۴ و ۵ و ۱۶ و ۱۷ و نیز تبصره‌های ۵ ماده ۱ و ۲ ماده ۴ نسبت به قانون بیمه سال

برخی تغییرات در قانون بیمه سال ۱۳۸۷ نسبت به قانون بیمه سال ۱۳۴۷ مربوط به نفوذ احکام اسلامی است. در قانون ۱۳۴۷، ملاک مبلغ خسارت، عرف و شرایط بین‌المللی بوده است (ماده ۶). این موارد مربوط به دیه و معادل‌سازی مبلغ خسارت برای زیان‌دیده است که در مواد ۲ و ۴ آمده است. بنابراین این تغییرات به نوعی مقاومت در برابر هنجارها و شاخص‌های حقوق شهروندی جهانی‌شدن محسوب می‌شود. اما به نظر می‌رسد روح و محتوای قانون و برخی بندهای آن در مسیر توجه به حقوق عمومی و شهروندی عام است که نسبتی با جهانی‌شدن پیدا می‌کنند. معیار نبودن نوع مذهب و برابری میان زن و مرد در پرداخت دیه و خسارت در قانون جدید به طور کامل متأثر از شاخص‌های جهانی‌شدن است. در تبصره ۲ ماده ۴ آمده است: «بیمه‌گر موظف است خسارت وارد زیان‌دیدگان را بدون لحاظ جنسیت و مذهب تا سقف تعهدات بیمه‌نامه پرداخت کند».

یکی از موارد مربوط به حقوق عمومی شهروندان، آسان شدن فرایندهای پرداخت خسارت به زیان‌دیده است که در قانون بیمه جدید در ماده ۴ این مورد پیش‌بینی شده و دلالت بر جنبه عمومی دارد. میزان پرداخت خسارت بدون کروکی را تا سقف تعهدات مالی ماده ۴ افزایش داده، که این خود یکی از مهم‌ترین تغییرات قانون و رفع مشکل بسیاری از رانندگان برای تهیه کروکی پلیس جهت مبالغ بالای صد هزار تومان در شهرها بوده است. از دیدگاه حقوق شهروندی در قانون جدید بیمه، روح قانون به سمت حقوق شهروندی فارغ از تعلقات مذهبی، جنسی و قومی تا حدود زیادی در نظر گرفته شده است، از جمله مؤثر بودن توافق طرفین. مثلاً اگر توافق بیمه‌گر و بیمه‌گذار به بیرون از قلمرو ایران هم تسری داده شود، منعی ندارد (ماده ۹).

یکی دیگر از قوانین بیمه، بیمه بیکاری است. در سال ۱۳۶۶ قانون بیمه بیکاری تصویب شد و در سال ۱۳۶۹، قانون دوم جای آن را گرفت. قانون جدید، تغییرات مهمی نداشت و چند تغییر جزئی ناشی از تغییر ساختارهای اداری است. در ماده ۶ قانون جدید بیمه سرنشین و خسارت مالی نیز با توجه به رقابتی شدن صنعت بیمه و کاهش چشمگیر دخالت دولت در آن، مشتری‌مداری و حفظ حقوق وی کاملاً ملحوظ شده

است. در این ماده تأکید شده است که حتی در مواردی که اثبات شده است که راننده به عمد حادثه تصادف را ایجاد کرده، شرکت بیمه باید خسارت را پرداخت کند و سپس از طریق مراجع قانونی آن را استرداد کند. در ماده ۱۷ قانون جدید بیمه نیز مشتری‌مداری در فضای رقابتی و آزاد از تسلط دولت دیده می‌شود و حق را در تعیین خسارت به مشتری می‌دهد. این ماده تصریح دارد که در تعیین مقدار خسارت در صورت اعتراض مشتری به مبلغ تعیین شده توسط شرکت بیمه‌گر، به یک تعمیرگاه مجاز و یا تعمیرگاه مورد قبول مشتری مراجعه و تغییر رقم خسارت می‌شود. در بند ج ماده ۶ قانون جدید بیمه بیکاری، گذراندن دوره‌های آموزشی و سوادآموزی در مدت بیکاری قطعی شده است.

در مجموع جهانی‌شدن هم تأثیر دگرگون‌کننده و هم‌راستا با حقوق شهروندی جهانی به معنای حقوق اجتماعی در قوانین بیمه‌نهاد است و هم تأثیر مقاومت‌کننده. در موضوع قوانین اسلامی، تأثیر مستقیم و مقاومت‌کننده است و در سایر موارد به‌ویژه مشتری‌مداری و آگاهی از حقوق اشخاص حقیقی بیمه‌گذار، تأثیر شتاب‌دهنده و همسو بوده است. این تأثیر البته غیر مستقیم و تا حدودی زمینه‌ای است. برای مثال تسریع در پاسخگویی به مشتری و به‌ویژه زیان‌دیده به دو دلیل است؛ اول مستقیم، یعنی شخص حقیقی به عنوان شهروند، آگاهی بالایی از حقوق خود دارد و این بر قانون تأثیر داشته است و دوم، فناوری دیجیتال و امکانات دنیای مجازی، بروکراسی اداری را کاهش داده و دسترسی به حقوق و ایفای آن را تسریع کرده است.

البته باید اشاره داشت که این تغییرات از لحاظ بنیادی به دگرگونی اندیشه‌ها و فرهنگ در جهانی‌شدن نیز بازمی‌گردد. برای مثال نفس تغییر در مفهوم بیمه و انتقال آن از امنیت مادی و مالی صرف، به امنیت اجتماعی که دربردارنده ابعاد کیفی زندگی است، در این راستا قابل بررسی است. این دگرگونی البته بی‌تأثیر از تحول مفهوم حقوق بشر و نیز رابطه دولت-ملت و نیز تحول جامعه مدنی نیست (همان: ۵).

### ج) تأثیر جهانی شدن بر قانون تعاون

در فضای جهانی شدن، کاهش نقش دولت در تصمیم‌گیری‌ها مورد تأکید بوده و پذیرفته شده است. در ایران این موضوع عمدتاً با نام کوچک کردن دولت و بخش اجرایی تعبیر شده است. در قانون تعاون، این امر تا حدودی اتفاق افتاده است و دولت نقش حمایتی و زمینه‌سازی تحقق قانون را بر عهده دارد. در تبصره ماده ۱۷ آمده است: «در مواردی که دستگاه‌های دولتی در تأسیس شرکت‌های تعاونی شریک می‌شوند، ظرف مدتی که با موافقت طرفین در ضمن عقد شرکت تعیین خواهد شد، سهم سرمایه‌گذاری دولت به تدریج بازپرداخت خواهد شد و صد درصد سرمایه به تعاونی تعلق خواهد گرفت».

در مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۴۰ نیز نقش‌های حمایتی برای دولت در نظر گرفته شده است. هر چند قانون تعاون در جهت کاهش دخالت دولت است، هنوز خطر دخالت‌های دولت احساس می‌شود. از جمله در تبصره ۲ ماده ۳۵ در باب تشکیل مجمع عمومی می‌گوید: «در صورتی که هیئت‌مدیره ظرف حداکثر یک ماه نسبت به تشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده اقدام ننماید، وزارت تعاون نسبت به تشکیل مجمع عمومی اقدام می‌نماید». مفاد این تبصره دخالت دولت را فراهم می‌کند.

یکی دیگر از زمینه‌های دخالت دولت در تعاونی‌ها به وجه نظارتی دولت در انتخابات تعاونی‌ها و اتاق‌های تعاون بازمی‌گردد. در ماده ۵ دستورالعمل انتخابات اتاق‌های تعاون که مربوط به بررسی صلاحیت کاندیداهای مشمول مفاد ماده ۳ دستورالعمل و رسیدگی به شکایات است، نماینده دولت به طور ثابت و در تمام موارد حضور دارد (بندهای الف، ب و ج). از اشکالات دیگر این قانون این است که منظور از دولت فقط دستگاه اجرایی و قوه مجریه مراد شده است. در حالی که در جهانی‌شدن منظور از کاهش دخالت دولت، تمام دستگاه‌های حکومتی و حاکمیتی هستند و نه قوه مجریه. تنها راه‌حلی که بسیاری از اقتصاددانان برای توسعه بخش تعاون در نظر دارند، خروج از حاکمیت دولت است. تعاونی یک نهاد دموکراتیک است که باید از لوای نظارت دولت خارج شود. اما خروج از مجموعه دولت باید هدفمند باشد. در صورتی که مدل اقتصادی‌ای که برای توسعه تعاونی‌ها در نظر گرفته می‌شود، منطبق بر اهداف سیاست‌های کوچک‌سازی دولت و

تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در ایران / ۱۵۵  
خصوصی‌سازی باشد، در واقع می‌توان به بخشی از مشکلات قانونی موجود پاسخ گفت  
(ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۶-۵۰).

از سوی دیگر تعاونی در ایران عمدتاً به شکل‌های تجربی و تاریخی طی شده است و نقش قوانین و مقررات در آن چشمگیر نبوده است. در حالی که در فضای جهانی‌شدن و مفهوم شهروندی قانون که بر پایه مسئولیت و حق است، ضمانت اصلی تعاونی است و تجارب تاریخی وقتی می‌تواند تضمین‌کننده دوام تعاونی و شهروندی باشد که قوانین مناسب خود را نیز داشته باشد. قوانین تعاونی در فضای جهانی‌شدن بر برابری زن و مرد استوار است؛ حال آنکه در تعاونی‌های ایران که مبتنی بر تجارب و سنت‌های بومی است، این موضوع چندان مد نظر نبوده و زنان در عمل سهم بسیار کمتری دارند.

#### د) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون خصوصی‌سازی

از زمان ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و تصویب قوانین مربوط به آن در مجلس شورای اسلامی و اجرای این قانون، حدود پنج سال می‌گذرد. قرار بود با اجرای این اصل به تدریج تصدی‌گری دولت در بخش اقتصاد کاهش یافته و با تقویت بخش خصوصی و تعاونی، زمینه‌های شکوفایی اقتصاد داخلی و حضور در رقابت‌های بین‌المللی فراهم شود. در نگاه نخست به نظر می‌رسید با اجرای این قانون، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران به عنوان پارلمان بخش خصوصی در این دوره بهتر شده و قدرت آن در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی افزایش یابد؛ اما بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد هر چند تمایل نظام برای تقویت بخش خصوصی و رقابت در عرصه اقتصاد جهانی در قالب اصل ۴۴ همسو با فرآیند جهانی‌شدن بوده، به دلیل کیفیت اجرای قانون این اصل، عملاً اقتصاد ایران حرکت جدی به این سو نداشته، همچنان در چنبره تصمیم‌گیری‌های پیدا و پنهان دولت قرار دارد. از این رو اتاق بازرگانی نیز به عنوان یکی از نهادهای مدنی معطوف به این حوزه نیز در سال‌های اخیر، اگر دچار رکود و پسرفت نشده باشد، پیشرفت و رشد چندانی هم نداشته است.

بر اساس ادبیات موجود، جهانی‌شدن، ابعاد مختلفی دارد که اقتصاد، یکی از آن ابعاد و شاید مهم‌ترین آنها باشد. آنچه از بعد اقتصادی جهانی‌شدن می‌توان در ذهن متصور

شد، به طور خلاصه عبارت است از حرکت از نظام اقتصادی دولت‌محور به نظام اقتصادی آزاد که در آن به جای دولت، نقش بخش خصوصی و نهادهای متناظر با آن برجسته‌تر است. به عبارت دیگر تحت تأثیر جهانی‌شدن، فرایندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی کمتر تابع سازوکارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های دولت می‌شود و کنترل دولت بر اقتصاد ملی کاهش روزافزون می‌یابد. در تبیین این بعد، عمده تعریف‌ها و توصیف‌ها، حول جهانی‌شدن تولید، توزیع و اعتبار یا تبدیل جهان به بازاری برای تجارت، تولید و فروش و سرمایه‌گذاری می‌چرخد. بسیاری از صاحب‌نظران جهانی‌شدن معتقدند چنین بازاری در حال حاضر شکل گرفته و یا در حال پدید آمدن است؛ بازاری که کارگزاران و نهادهای اقتصادی پرشماری درگیر فعالیت‌ها و عملیات فراملی هستند. علاوه بر این، نفوذپذیری مرزهای سیاسی در برابر جریان‌های اقتصادی بسیار افزایش یافته و درهم تنیدگی و وابستگی متقابل در گستره جهانی به حدی رسیده که امکان چندانی برای اتخاذ سیاست‌های انزواگرایانه معطوف به خودکفایی اقتصادی وجود ندارد؛ زیرا تصمیم به برکنار بودن از شبکه‌های اقتصادی جهان‌گستر، بسیار دشوار، پرهزینه و حتی ناممکن شده است (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۶۴).

نگاهی به سیاست‌های ابلاغی و قوانین مربوط به اجرای اصل ۴۴ در ایران نشان می‌دهد که در موارد بسیاری، اهتمام به اجرای این اصل همسو با فرآیند جهانی‌شدن بوده است؛ به طور مثال:

- گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی، افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی، افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی و کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی، جزء اهداف اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ دانسته شده است.
- در ابلاغیه مورخ ۸۵/۴/۱۲ رهبر انقلاب، توانمندسازی بخش خصوصی و تعاونی و حمایت از آن برای رقابت در بازارهای بین‌المللی، آماده‌سازی بنگاه‌های داخلی برای مواجهه هوشمندانه با قواعد تجارت جهانی، انطباق نظام ارزیابی کیفیت با استانداردهای بین‌المللی، جزء الزامات شتاب گرفتن رشد و توسعه اقتصادی کشور مبتنی بر اجرای عدالت اجتماعی و فقرزدایی دانسته شده است.



اما روند اجرا نشان می‌دهد که در عمل این قوانین به درستی به اجرا درنیامده و اقتصاد ایران از دولتی بودن خارج نشده است. مهم‌ترین مدرکی که نشان می‌دهد اجرای اصل ۴۴ در کشور با مشکلات و موانعی مواجه بوده و در مواردی که اجرا شده نیز با روح اصل ۴۴ و قانون مصوب مجلس مغایرت دارد، گزارش کمیسیون ویژه مجلس شورای اسلامی برای نظارت و پیگیری این اصل است. این کمیسیون در گزارش خود خاطر نشان ساخته، بخشی از مدیران دولتی اعتقادی به این سیاست‌ها ندارند و در اجرای قانون همکاری نمی‌کنند. در این گزارش به دلیل اینکه واگذاری‌های صورت گرفته بر اساس اصل ۴۴ به بخش خصوصی واقعی نبوده، نسبت به ظهور بخش جدیدی در اقتصاد کشور با عنوان «شرکت‌های شبه‌دولتی» ابراز نگرانی شده است. در این گزارش به طور مشخص از انحراف اجرای این اصل در وزارت نفت، صنایع و معادن و مخابرات سخن به میان آمده است. به طور خلاصه بر اساس گزارش کمیسیون، مشکلات و چالش‌های فراروی اجرای اصل ۴۴ عبارتند از:

- حضور کمرنگ بخش خصوصی حقیقی، کاهش نیافتن تصدی دولت در مدیریت شرکت‌های واگذار شده به‌ویژه در گروه دوم واگذاری‌ها، ادامه حضور نهادها و مؤسسات عمومی غیر دولتی، شرکت‌های موسوم به شبه‌دولتی و بروز مشکلات پس از واگذاری.
- اکثر مؤسسات عمومی غیر دولتی توسط سازمان‌های دولتی مدیریت شده و نیز نمایندگی سهام عدالت را در اکثر شرکت‌ها، دستگاه‌های دولتی عهده‌دار شده‌اند که تصدی دولت در اداره بنگاه‌ها همچنان ادامه دارد.
- برخی واگذاری‌ها به اشخاص و افراد حقیقی و حقوقی بوده است که صلاحیت لازم را برای اداره شرکت‌ها نداشته و باعث ایجاد اختلال در مسیر تولید و ادامه کار شرکت‌ها شده و هدف خریداران، بیشتر از آنکه حفظ اشتغال و تداوم تولید و توسعه باشد، استفاده از زمین و امکانات آنها بوده است (روزنامه آفرینش، ۸۹/۱۰/۰۶).

در سال ۱۳۸۹ با وجود گذشت پنج سال از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ و پیگیری مجلس و رهبری از تحقق این سیاست‌ها، آنچه از بیانات رهبری نظام مشاهده می‌شود،

۱۵۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
عدم پیشرفت مناسب در اجرای این اصل است که نشان می‌دهد دولت در اجرای این اصل عملاً همسو با روند جهانی شدن عمل نکرده است:  
«در زمینه اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴، کارهای خوبی انجام شده اما کافی نیست. باید زمینه یک اقتصاد رقابتی با حضور بخش خصوصی به وجود آید که لازمه چنین کاری تحرک بیشتر برای اجرای اصل ۴۴ است»  
(سایت خبری آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

## قوانین سیاسی

### الف) تأثیر جهانی شدن بر قانون احزاب

قانون احزاب نیز همچون قانون کار در جمهوری اسلامی ایران یکی از قوانین کم‌تغییر - علی‌رغم جنجال فراوان در خصوص آن - بوده است.  
نخستین و تنها قانون فعلی مربوط به احزاب در جمهوری اسلامی ایران، در نوزده ماده و نه تبصره در جلسه روز شنبه، هفتم شهریورماه ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. این قانون که متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی سال‌های اول انقلاب نگاشته شد و الزامات سیاسی، اجتماعی و امنیتی آن دوران در نحوه نگارش و تدوین مفاد قانون یادشده تأثیرات چشمگیری داشته است، دارای نقاط ضعف و کاستی‌هایی طی اجرایی شدن آن در سی‌ساله اخیر بوده و در دولت‌های گوناگون، بحث تغییر در این قانون مطرح بوده است، هر چند هیچ‌گاه به مرحله عمل وارد نشد. اما از اوایل دهه ۱۳۸۰ و شدت گرفتن اندیشه‌های جهانی شدن و در ظاهر پاسخگویی به مطالبات احزاب و گروه‌های سیاسی برای اصلاح این قانون، این موضوع مجدداً در میان مسئولین (اعم از دولت و مجلس) مطرح شد و نهایتاً پس از کش‌وقوس‌های فراوان میان مجلس و دولت، بررسی پیش‌نویس طرح اصلاح قانون احزاب، در دستور کار کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس قرار گرفت و کلیات این طرح که مشتمل بر ۵ فصل، ۵۹ ماده و ۲۷ تبصره است در ۲۵ خرداد ۱۳۹۰ به تصویب کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس رسید (www.aftabnews.ir/1390).

اما هر چند در دیدگاه ارائه‌کنندگان این طرح، گرانی‌گاه تغییرات ایجاد شده در قانون احزاب، این است که قانون در عین مهیا کردن بستر آزادی فعالیت‌های سیاسی احزاب بتواند تضمین‌کننده شروط مورد نظر قانون اساسی نیز باشد (ر.ک: عباس‌زاده مشگینی، ۱۳۸۹)، علی‌رغم ادعای ارائه‌کنندگان و با بازبینی و بررسی اصلاحات صورت گرفته، متوجه می‌شویم این طرح متأسفانه نه در راستای آزادی فعالیت احزاب، بلکه برای ایجاد محدودیت‌های جدیدتر بر احزاب ایجاد شده است؛ کاهش دایره شمول طرح جدید نسبت به قانون قبلی، لزوم کسب مجوز تشکل‌های سیاسی برای تشکیل ائتلاف و جبهه سیاسی به‌طور موقت یا دائم، تغییر ترکیب کمیسیون ماده ۱۰ و اضافه شدن نماینده وزارت اطلاعات و نماینده شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم به ترکیب کمیسیون و ورود حیطة وظایف کمیسیون به مرحله‌ای قبل از صدور پروانه فعالیت، عبور از کنار اصل ۱۶۸ قانون اساسی درباره تعریف جرایم سیاسی و تشکیل سازوکاری ویژه برای محاکمه فعالان سیاسی، سلب امکان عضویت متهمان و مظنونان در احزاب و...، تنها بخشی از اعمال محدودیت‌های بیشتر در جهت گسترش فعالیت احزاب در طرح پیشنهادی فعلی است که در مقایسه با قانون سال ۱۳۶۰ از آن برخوردار است.

#### ب) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون مطبوعات

به نظر می‌رسد ورود، ترویج و گسترش اندیشه‌های جهانی‌شدن سبب شد تا در اوایل دهه ۱۳۷۰، یکی از مهم‌ترین موارد موجود قانون مطبوعات یعنی موضوع مهم «هیئت منصفه» اجرایی شود. این موضوع از آن لحاظ حائز اهمیت است که بی‌تردید یکی از موارد مناقشه‌برانگیز قانون مطبوعات در ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب که باعث شده تا این قانون همواره محل مناقشه بین دولت و کارگزاران مطبوعات باشد، موضوع هیئت منصفه بوده است.

پس از انقلاب با به تأخیر افتادن اجرایی شدن اصل ۱۶۸ قانون اساسی تا سال ۱۳۷۰، در این سال به همت وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی و رییس وقت قوه قضائیه، امکان اجرایی شدن این اصل بر پایه قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ و مواد مربوط به هیئت منصفه از مصوب شورای عالی انقلاب در سال ۱۳۵۸ (ماده ۳۰ الی ۳۹)

فراهم آمد (ایسنا، گزارشی از سیر تصویب و تغییر قانون مطبوعات و هیئت‌منصفه دادگاه‌ها، ۱۳۸۴/۰۵/۰۹) و تجربه جدیدی در برخورد قانونمند با جرایم مطبوعاتی در کشور شکل گرفت؛ به گونه‌ای که شاهد رشد کمی و کیفی مطبوعات در سال‌های پس از آن بودیم. پس از اجرایی شدن این اصل در مورد مطبوعات، فضای نسبتاً مساعد و قانونمندی همزمان با ورود نخستین اندیشه‌های جهانی‌شدن به سپهر اجتماعی-سیاسی ایران در عرصه مطبوعات به وجود آمد. تا اینکه مجلس پنجم در آخر روزهای کاری خود (۱۳۷۹/۰۱/۳۰)، دست به اصلاح قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ و مواد مرتبط با هیئت‌منصفه در لایحه قانونی مطبوعات مصوب شورای انقلاب زد و با نگاهی سخت‌گیرانه و بسته به مطبوعات به‌ویژه موضوع هیئت‌منصفه، تصویب این قانون را به پایان برد. به گونه‌ای که دیگر به هیچ‌وجه هیئت‌منصفه و افراد تشکیل‌دهنده آن، نماینده واقعی افکار عمومی محسوب نمی‌شدند (همان).

پس از پایان مجلس پنجم و با روی کار آمدن برخی نمایندگان حامی جریان‌های جهانی‌شدن و گسترش مؤلفه‌های دموکراتیک در مجلس ششم، تلاش‌های زیادی برای اصلاح قانون مطبوعات به‌ویژه درباره هیئت‌منصفه صورت گرفت که این تلاش‌ها با حکم حکومتی مقام معظم رهبری که گفته بودند این قانون را تغییر ندهید، بی‌ثمر ماند. پس از این، نمایندگان این دوره از مجلس قانون‌گذاری تصمیم گرفتند به جای تغییر قانون مطبوعات، قانون هیئت‌منصفه را مطرح کنند. از این‌رو با این نگرش، مجلس ششم به طرح قانون هیئت‌منصفه پرداخت و پس از بحث‌های فراوان و رفت‌وبرگشت این طرح به صورت مصوبه مجلس درآمد. در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی، نمایندگان به دلیل پاره‌ای ایرادات که به مصوبه مجلس ششم درباره قانون هیئت‌منصفه داشتند، تصمیم به متوقف کردن مصوبه مجلس ششم و بازگشت به مصوبه سال ۷۹ گرفتند، تا بتوانند ظرف یک سال قانون را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که مطابق با شرایط بوده و رسیدگی به پرونده‌های مطبوعات نیز به تأخیر نیفتد.

بررسی سیر تحولات مربوط به مطبوعات به‌ویژه در خصوص هیئت‌منصفه و کش‌وقوس چگونگی تعیین اعضای آن، بیانگر این موضوع است که علی‌رغم پذیرش موضوع هیئت‌منصفه در صدور احکام قضایی برای روزنامه‌نگاران در اوایل سال‌های دهه

۷۰، تثبیت و تقویت چنین نگاهی به موضوع هیئت‌منصفه در مطبوعات در سال‌های بعد نه تنها تداوم نیافت، بلکه با ملاحظه قوانین و اصلاحیه‌های صورت‌گرفته بعدی درباره قانون مطبوعات شاهد تلاش برای کاهش هر چه بیشتر این موضوع از قانون مطبوعات که خود لازمه و زمینه‌ساز آزادی بیان مطبوعات و بسیاری دیگر از حقوق مطرح آنان در قانون اساسی است، هستیم. به طوری که با توجه به ماده ۴۳ قانون مطبوعات فعلی و تبصره‌های آن، نتیجه و تحلیل این است که نظر هیئت‌منصفه در صدور احکام برای روزنامه‌نگاران هم‌اکنون صرفاً جنبه مشورتی دارد. زیرا با توجه به تبصره یک و دو ماده ۴۳ قانون مطبوعات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دادگاه می‌تواند هر تصمیمی که می‌خواهد اخذ کند ولو اینکه برخلاف نظر هیئت‌منصفه باشد. واضح است که این اختیار مطلق دادگاه، با فلسفه وجودی هیئت‌منصفه در تناقض است؛ زیرا هدف از تأسیس هیئت‌منصفه، این بوده و هست که عقیده جامعه در مورد متهم و اینکه آیا او را مردم و اجتماع نیز بزهکار می‌دانند یا نه، معلوم شود و همین نظر مبنای صدور حکم قرار گیرد.

#### ج) تأثیر جهانی شدن بر آیین‌نامه تشکل‌های دانشگاهیان

بررسی روند تغییرات ایجادشده در آیین‌نامه تشکل‌های دانشگاهیان نشان می‌دهد که در اوایل دهه ۱۳۷۰ همزمان با تأثیرپذیری حیات سیاسی اجتماعی ایران از فضای جهانی شدن، فعالیت تشکل‌های دانشگاهیان قانونمند شده است. این آیین‌نامه، فضای قانونی مناسبی برای فعالیت‌های دانشجویان و اساتید ایجاد کرد. اما همزمان با رشد فعالیت‌های سیاسی و انتقادی دانشجویان در اواسط دهه ۱۳۷۰ و به‌ویژه با اوج‌گیری این فعالیت‌ها در تحولات معطوف به انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و پس از آن، که نهایتاً به حوادث کوی دانشگاه در تیرماه ۱۳۷۸ انجامید، به تدریج فضای فعالیت برای دانشجویان تنگ‌تر شد. همزمان با ایجاد محدودیت برای فعالیت‌های دانشجویان منتقد، آیین‌نامه تشکل‌های دانشگاهیان نیز اصلاح شد که منجر به ایجاد تضيیقات بیشتر برای فعالیت‌های دانشگاهیان شد. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد روند تغییرات ایجاد رشد در آیین‌نامه تشکل‌های اسلامی دانشگاهیان، همسو با جهانی شدن نبوده است. در ادامه

به چند مورد از محدودیت‌های ایجادشده در قوانین اشاره می‌شود:

۱. در اصلاح آیین‌نامه، اذعان به شخصیت حقوقی مستقل تشکل‌های اسلامی دانشجویی حذف شده است.
۲. در روند اصلاح آیین‌نامه، حق تشکل‌های دانشجویی برای دایر کردن واحدها در دانشکده‌ها حذف شده است.
۳. در آیین‌نامه‌های اصلاح شده، هیئت نظارت بر تشکل‌ها در دانشگاه‌ها به وجود آمده که تشکل‌های دانشجویی برای انجام فعالیت باید از آن هیئت، مجوز دریافت کنند.
۴. به فرمانده مقاومت بسیج، حق حضور و اجازه رأی در هیئت مرکزی نظارت به تشکل‌های اسلامی در وزارتین علوم و بهداشت و درمان داده شده است.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تأثیر جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن، بر حقوق شهروندی در ایران نشان داده شود. علی‌رغم اینکه همه کشورهای تحت تأثیر فرایند جهانی‌شدن قرار دارند، اما میزان و شکل تأثیرپذیری از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. به عبارتی در هر کشور معین، یک رشته متغیرها یا عوامل وجود دارد که آثار جهانی‌شدن به واسطه آنها منتقل می‌شود. عوامل تعیین‌کننده میزان و شکل تأثیرپذیری کشورهای معین از فرایند جهانی‌شدن هر چند متعدد و متنوع است، می‌توان آنها را به چند دسته کلی تقسیم کرد: جایگاه کشور در سلسله‌مراتب سیاسی، نظامی و اقتصادی جهانی؛ ساختارهای اقتصادی و سیاسی داخلی؛ الگوی نهادی سیاست‌های داخلی؛ و استراتژی‌های حکومتی و اجتماعی خاص برای مقابله، مدیریت یا اصلاح الزامات و مقتضیات جهانی‌شونده. بنابراین میزان و شکل تأثیرپذیری کشور معین از فرایند جهانی‌شدن، تابعی از برخی ویژگی‌های ساختاری و نهادی همان کشور است.

در ایران سه دهه اخیر، هر چند در حوزه‌های مختلف شهروندی (یعنی حقوق سیاسی، حقوق مشارکتی و حقوق اجتماعی) بازتعریف نسبی گستره، محتوا و عمق شهروندی انجام شد، ضرورتاً تأثیرپذیری از جهانی‌شدن از هیچ‌الگوی عامی پیروی

تأثیر جهانی شدن بر حقوق شهروندی در ایران / ۱۶۳

نکرده است. در هیچ‌یک از سه نوع حقوق شهروندی، نشانه‌ای که دلالت بر تأثیرپذیری از جهانی شدن باشد، مشاهده نشده است و در زمان‌ها و موارد مختلف، نسبت حقوق شهروندی با جهانی شدن گوناگون بوده است.

### پی‌نوشت

۱. یکی از اولین رسائلی که درباره «حق» نوشته شده است، به امام سجاد(ع) تعلق دارد. اما متأسفانه ظرفیت‌های این رساله هنوز کاربردی نشده است.
۲. مفهوم «قانون طبیعی<sup>۱</sup>» را باید از مفهوم «قوانین طبیعت<sup>۲</sup>»، یعنی قوانین و الگوهای فرآیند طبیعی مورد علاقه علوم طبیعی جدید تمییز داد.
۳. اصل واژه «طبیعت» به فلاسفه یونانی بازمی‌گردد که فوسیس را جای نوموس گذاشتند که طبق آن خوی اعلا، همان راه راست و درست بوده است. در این معنا، طبیعت به جای خوی و روش گذاشته شد. با فلاسفه طبیعی یونانی و سپس ارسطو، درستی، نیکی و حق بنا به طبیعت هر چیز تعیین می‌شود. اما در اینجا هم حق یک صفت (اسنادی) بود.
۴. حق در وجه معرف‌شناسانه، یعنی چونان سوژه صاحب‌اُبژه برای شناخت.
۵. مشکینی تشریح کرد: تغییرات اعمال شده در قانون احزاب (محمود عباس‌زاده مشکینی، روزنامه جام جم، ۱۳۸۹/۰۶/۳۱).

---

1. natural Law  
2. Laws of Nature

## منابع

- ابراهیمی، سمیه (۱۳۸۶) تعاونی‌ها؛ قوانین، اصول و ویژگی‌ها، <http://www.cigf.ir>، اداره کل امور اداری دانشگاه صنعتی امیرکبیر (بی تا) «آشنایی با قوانین کار و امور اجتماعی»، قابل دسترس در: [www.admfin.aut.ac.ir](http://www.admfin.aut.ac.ir)
- ایسنا، گزارشی از سیر تصویب و تغییر قانون مطبوعات و هیئت‌منصفه دادگاه‌ها، ۱۳۸۴/۰۵/۰۹.
- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷) جامعه مدنی و دولت، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران، مرکز خبرگزاری مهر (۱۳۹۰) «جزئیات کامل پیش‌نویس اصلاح قانون کار پس از ده سال»، ۱۶ شهریور، رابرتسون، رولند (۱۳۸۵) جهانی‌شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران، ثالث.
- روزنامه آفرینش، ۱۳۸۹/۱۰/۰۶.
- سایت خبری آیت‌الله خامنه‌ای، [www.leader.ir](http://www.leader.ir)، ۱۳۹۰.
- عباس‌زاده مشکینی، محمود، روزنامه جام جم، ۱۳۸۹/۰۶/۳۱.
- فالكس، کیت (۱۳۸۱) شهروندی، ترجمه تقی دلفروز، تهران، کویر.
- فیض‌اللهی، جعفر (۱۳۸۸) «مددکاری اجتماعی و نقش آن در پیش‌گیری از آسیب‌های اجتماعی»، قابل دسترس در: [socialwork2007.blogfa.com](http://socialwork2007.blogfa.com)
- قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ و اصلاحات بعدی آن، قابل دسترس در: [www.dastour.ir](http://www.dastour.ir).
- کانت، امانوئل (۱۳۸۰) فلسفه حقوق، ترجمه م. صانعی دربیدی، تهران، نقش و نگار.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱) جهانی‌شدن و فرهنگ هویت، تهران، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴) پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مرکز.
- نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- نوذریور، علی (۱۳۸۸) «میرحسین و شوراها»، روزنامه اعتماد، ۹ اردیبهشت.
- هوفه، اتفرید (۱۳۸۳) درباره عدالت، ترجمه ا. طبری، تهران، اختران.

Grotius, H (1625) on the law of war and peace, in Pengel, in: <http://www.lonang.com/exlibris/grotius/index.html>  
<http://www.aftabnews.ir/vdcawon>  
Hegel, F.W (1942) *Philosophy of Right* Tr. T.M. Knox. Oxford University Press  
New York.



دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۶۵-۲۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

## تبیین نسبت شکاف‌های اجتماعی و وحدت ملی در ایران

علی اصغر قاسمی\*

### چکیده

حفظ و تقویت وحدت و همبستگی ملی، یکی از مهم‌ترین اولویت‌های تمام نظام‌های سیاسی است؛ زیرا افزایش ضریب همبستگی ملی باعث کاهش تهدیدهای داخلی و خارجی و مآلاً فراهم شدن زمینه‌های مناسب برای توسعه و پیشرفت کشور می‌شود. ایران از جمله کشورهایی است که با اتکا به پیشینه تاریخی و تمدنی خود در طول قرن‌های متمادی توانسته است بر چالش‌های معطوف به واگرایی غلبه کند، به نحوی که علی‌رغم اشغال این کشور و نیز انتزاع بخش‌هایی از سرزمین پهناور آن، همواره در طول تاریخ به عنوان یک واحد سیاسی قدرتمند، مستقل و دارای حاکمیت فراگیر به حیات خود ادامه داده است. در چند دهه اخیر نیز وحدت و همبستگی ملی بیش از پیش در معرض چالش‌های داخلی و تهدیدهای خارجی قرار گرفته که از جمله مهم‌ترین چالش‌های داخلی فعال شدن برخی شکاف‌های اجتماعی در مقاطعی از زمان بوده است. این مقاله بدون انکار، نقش تهدیدهای خارجی در تضعیف وحدت ملی بر عوامل داخلی تمرکز کرده و می‌کوشد نسبت چهار شکاف اجتماعی عمده در ایران (شکاف نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی) را با ابعاد مختلف وحدت و همبستگی ملی (ابعاد دینی، سرزمینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی) بررسی کند. روش مورد استفاده در این مقاله، روش تحلیل ثانویه یافته‌های پژوهشی و مقطع مورد بررسی دهه ۱۳۹۰-۱۳۸۰ است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد بین دو سر طیف‌های معطوف به شکاف‌های اجتماعی درباره ابعاد مختلف وحدت و همبستگی ملی اختلاف نظر جدی وجود ندارد و هم‌گرایی ملی در ایران از سطح مناسبی برخوردار است.

**واژه‌های کلیدی:** ایران، وحدت ملی، شکاف‌های اجتماعی، توسعه، تحلیل ثانویه.

## مقدمه

وحدت و همبستگی ملی، یکی از ابعاد و مؤلفه‌های امنیت و اقتدار ملی و از جمله پیش‌شرط‌های اصلی نیل به توسعه و پیشرفت در همه کشورهای است. این موضوع در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه با آغاز مبارزات استقلال‌طلبانه ملت‌ها اهمیت بیشتری یافته و جایگاه مهم‌تری در ادبیات سیاسی پیدا کرده است. ایران نیز از جمله کشورهایی است که با وجود اینکه از تاریخ طولانی و تمدن کهنی برخوردار بوده و هیچ‌گاه مستعمره کشور دیگری نبوده، حفظ وحدت و همبستگی ملی و مقابله با تهدیدات معطوف به آن، همواره از دغدغه‌ها و مسائل مبتلا به آن کشور بوده است. این مهم در تاریخ معاصر به‌ویژه در چند دهه اخیر با گسترش فرآیند جهانی‌شدن، افزایش تهدیدهای خارجی و فعال شدن برخی شکاف‌های اجتماعی، جایگاه مهم‌تری یافته است. در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت وحدت و همبستگی ملی در ایران از دو ناحیه تهدید می‌شده است: اختلافات داخلی و مداخله خارجی. این مقاله بدون انکار نقش مداخلات بیگانگان در تضعیف همبستگی ملی در ایران، قصد دارد بر عوامل تهدیدکننده داخلی وحدت ملی در مقطع زمانی دهه هشتاد (۱۳۸۰-۱۳۹۰) تمرکز کرده و نسبت شکاف‌های اجتماعی (شکاف‌های نسلی، قومی، جنسیتی و مذهبی) را با ابعاد مختلف وحدت و همبستگی ملی تبیین کند. بنابراین سؤال اصلی عبارت است از اینکه:

- در مقطع زمانی ۱۳۸۰-۱۳۹۰، شکاف‌های اجتماعی چه نسبتی با ابعاد وحدت و همبستگی ملی در ایران داشته است؟

## وحدت و همبستگی ملی

«همبستگی» یا «انسجام» ملی مانند بسیاری از مفاهیم رایج در علوم انسانی، ماهیتی پیچیده، چندوجهی و میان‌رشته‌ای دارد. چنان‌که دامنه بررسی آن از جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تا مطالعات فرهنگی و روان‌شناسی اجتماعی گسترده است. عدم استقلال مفهومی «همبستگی ملی» یا «انسجام ملی» در نزد برخی نویسندگان، تا بدانجاست که معنایابی آن را تنها در رابطه تنگاتنگ با پاره‌ای مفاهیم همچون وفاق ملی، انسجام اجتماعی، هویت ملی، اجماع ارزشی و... توصیف کرده‌اند.

کسانی که از دیدگاه جامعه‌شناختی به همبستگی ملی پرداخته‌اند، انسجام و پیوستگی ملی را کامل‌ترین و توسعه‌یافته‌ترین مرحله‌ی پیوند اجزای مختلف یک جامعه دانسته‌اند. این جامعه‌شناسان، سه فرایند عمومی و مرتبط با یکدیگر برای جامعه قائل هستند: فرایند تجمع، فرایند تفکیک یا تمایز یافتگی و فرایند پیوستگی یا انسجام. آنان معتقدند افراد یا کنشگران اجتماعی بر اثر متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی در کنار هم قرار گرفته و یک تجمع انسانی را شکل می‌دهند، ولی در این میان، نیروهای مادی و معنوی و سیل قدرت‌طلبی انسان‌ها و رقابت و تخصصی شدن امور و فعالیت‌ها، میان افراد یک جامعه تمایز به وجود می‌آورد و افراد به گروه‌ها و اقشار مختلفی با دامنه‌های خانوادگی، جنسی، شغلی، قومی و نژادی تقسیم می‌شوند. این گروه با اعمال سلطه بر رفتار افراد درون گروه، آنها را مقید به رفتاری خاص و پیروی از هنجار معینی می‌کنند. در واقع پیدایش گروه‌ها سبب پیدایش نظام نمادین خاصی می‌شود که دربردارنده‌ی تمامی ارزش‌ها، هنجارها، سبک رفتار، نحوه‌ی زندگی و ارتباطات است. افزایش گروه‌ها به سبب تمایز یافتگی و تکثر نظام اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، سبب شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌های زیادی می‌شود و تبعات پیدایش خرده‌فرهنگ‌ها، ما را به اهمیت وحدت یا همبستگی میان گروه‌ها متوجه می‌سازد. به این جهت مسئله‌ای به نام وفاق یا همبستگی مطرح می‌شود که پیونددهنده‌ی میان واحدهای اجتماعی متمایز است (افروغ، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

برخی دیگر از صاحب‌نظران، همبستگی ملی را با توجه به هویت تعریف کرده، آن را احساس تعلق خاطر و تعهد مشترک افراد به اجتماع ملی یا آن «ما»ی بزرگی می‌دانند که به افراد هویت جمعی می‌بخشد. از نظر این دسته از متفکران، دستیابی به انسجام یا همبستگی ملی بدون وجود شرایط ذهنی و عینی مولد آن امکان‌پذیر نیست. وجود بنیادهای اتحاد ملی نیز بدون دخالت عنصر آگاهی‌بخش، به‌خودی‌خود باعث شکل‌گیری و تبلور عینی اتحاد نمی‌شود. در حقیقت این عنصر آگاهی‌بخش است که مجموعه شرایط عینی همبستگی ملی را به شکل هویت ملی درآورده و زمینه‌های ذهنی اتحاد و انسجام ملی را فراهم می‌سازد. به این ترتیب، تحقق همبستگی ملی و تجلی آن، به آگاهی از هویت ملی و شناخت آن بستگی دارد (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۴).

هرچند درباره مبانی همبستگی ملی بین اصحاب و عالمان رشته‌های مختلف اختلاف نظرهایی وجود دارد، در مورد ابعاد وحدت و همبستگی ملی اجماع نظر نسبی مشاهده می‌شود. هر چند نمی‌توان انکار کرد که هر یک از این صاحب‌نظران به تناسب رشته خود بر یک یا چند بعد خاص از ابعاد وحدت ملی تأکید می‌کنند. در این مقاله ابعاد دینی، سرزمینی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همبستگی ملی مد نظر قرار گرفته و شاخص‌های زیر برای تبیین نسبت شکاف‌های اجتماعی با وحدت ملی مطالعه شده است:

- بعد دینی: دین‌داری در ابعاد مختلف اعتقادی، مناسکی، رفتاری و پیامدی و نیز هویت دینی (خود را دین‌دار دانستن).
- بعد سرزمینی: افتخار به ایرانی بودن، تمایل به حضور داوطلبانه در جبهه در صورت وقوع یک جنگ ناخواسته، تمایل به مهاجرت از ایران برای همیشه و نهایتاً تعصب ایرانی.
- بعد اجتماعی: احساس وجود عدالت اجتماعی در جامعه، احساس وجود اعتماد اجتماعی در جامعه (اعتماد عمومی و اعتماد به مشاغل مختلف) و نهایتاً مشارکت عمومی مردم در انجمن‌ها و تشکل‌های صنفی، مدنی و سیاسی.
- بعد سیاسی: میزان اعتماد مردم به اصل نظام، نهاد‌های سیاسی و کنشگران و مسئولین نظام، احساس پاسخگویی مسئولین، احساس امنیت سیاسی شهروندان، ارزیابی عملکرد اقتصادی نظام.
- بعد فرهنگی: تاریخ مشترک، زبان فارسی و عملکرد رسانه‌ها.

## شکاف‌های اجتماعی

### سنخ‌شناسی شکاف‌های اجتماعی

صاحب‌نظران جامعه‌شناسی سیاسی، شکاف‌های اجتماعی را از حیث فعال یا غیر فعال بودن به سه دسته تقسیم می‌کنند: شکاف‌های فعال، نیمه فعال و غیر فعال. شکاف‌های فعال، آن دسته از شکاف‌های اجتماعی هستند که نیروهای سیاسی بر محور آن تجهیز یا بسیج می‌شوند. شکاف‌های نیمه فعال، شکاف‌هایی هستند که در یک مقطع زمانی خاص، فعال و در مقاطع دیگر غیر فعال هستند. منظور از شکاف‌های خفته

۱۶۹ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
یا غیر فعال هم آن دسته از شکاف‌های اجتماعی است که واجد پتانسیل‌هایی برای  
بسیج سیاسی هستند، ولی در حال حاضر نیروهای سیاسی بر محور آنها تجهیز نشده‌اند  
(بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

### شکاف‌های اجتماعی در ایران

بررسی‌ها نشان می‌دهد در مقطع زمانی مورد مطالعه این مقاله، چهار شکاف  
اجتماعی در ایران اهمیت زیادی دارد. البته بااهمیت بودن آنها الزاماً به معنای فعال  
بودن نیست.

- شکاف نسلی: با توجه به جوان بودن جمعیت ایران.
- شکاف جنسیتی: با توجه به افزایش سطح آگاهی‌ها و حضور رو به رشد زنان در  
عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور.
- شکاف قومی: ایران واجد شش هویت عمده قومی فارس، آذری، کرد، لر، بلوچ و  
عرب است. هر چند برخی هویت‌های قومی کوچک‌تری چون قشقایی، ترکمن،  
بختیاری و... را نیز برشمرده‌اند.
- شکاف مذهبی: حدود هفت میلیون نفر از هم‌وطنان ایرانی را اهل سنت تشکیل  
می‌دهند.

### روش پژوهش

در این بررسی برای دستیابی به داده‌های قابل اتکا برای تبیین تأثیر شکاف‌های  
اجتماعی بر وحدت ملی، از روش تحلیل ثانویه یافته‌های پژوهشی استفاده شده است.  
تحلیل ثانویه، یکی از کارآمدترین روش‌ها در سیاست‌پژوهی است که از اطلاعات موجود  
استفاده می‌کند. در این روش، پژوهشگر خود به تولید داده‌های مورد نیاز پژوهش از  
طریق روش‌هایی مانند پرسش‌نامه و مصاحبه و... نمی‌پردازد، بلکه به تحلیل مجدد  
داده‌های موجود اقدام می‌کند. تحلیل ثانویه هنگامی استفاده می‌شود که مجموعه  
داده‌های مناسبی وجود دارد و پژوهشگر کیفیت آنها را قابل قبول می‌داند. تحلیل مجدد  
داده‌ها بر حسب اقتضای پژوهش و نوع داده‌ها با روش‌ها و تکنیک‌های متعددی انجام  
می‌شود. به عنوان نمونه، دامنه اعمال آماری که می‌توان با استفاده از تحلیل ثانویه انجام

داد، از ارزیابی روابط دومتغیره ساده تا مدل‌سازی‌های پیچیده متغیر است (ماژرزاک، ۱۳۷۹: ۶۶). در واقع این پژوهشگر است که بسته به پرسش پژوهش، ساختار تحلیل ثانویه و مراحل آن را تعریف و اعمال می‌کند. در مطالعه حاضر از نتایج به دست آمده از چند پیمایش ملی و مقالات مستخرج از چند پایان‌نامه و طرح پژوهشی در تحلیل ثانویه استفاده شده و در راستای هدف مقاله تجزیه و تحلیل شده است.

### نسبت شکاف‌های اجتماعی با بعد دینی وحدت ملی

در طول تاریخ، دین همواره یکی از عوامل مهم تقویت همبستگی ملی بوده است. بنابراین می‌توان انتظار داشت تضعیف یا تقویت هویت دینی و نیز دین‌داری مردم، ارتباط مستقیم و مؤثری با تقویت یا تضعیف وحدت ملی داشته باشد.

دوران جنگ تحمیلی، یکی از بهترین مصادیق نقش‌آفرینی دین در حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور است. در این برهه تاریخی که کشور با تهاجم بیگانگان مواجه شده بود، نظام سیاسی حاکم بر ایران توانست با بسیج نیروهای مردمی بر محور دین و مذهب، بخش‌های مختلف جامعه حتی اقلیت‌های دینی را به یکدیگر پیوند داده و از تمامیت ارضی کشور دفاع کند. نکته جالب اینکه جنگ عراق علیه ایران عمدتاً به بهانه‌های اختلاف مرزی و با تم کاملاً ملی شروع شد، اما این موضوع باعث نشد پتانسیل دینی و مذهبی مردم در خدمت دفاع از میهن قرار نگیرد. چتر هم‌گرایی و هم‌سازی بین بعد ملی و دینی هویت ایرانی در جنگ تحمیلی به قدری گسترانده شد که دفاع از تمامیت ارضی کشور محدود و منحصر به طیف خاصی از جامعه نشد و تمام بخش‌های جامعه اعم از پیر و جوان، زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و غیر شیعه، آذری و کرد، لر، عرب و بلوچ و... در دفاع از کشور هم‌صدا و هم‌قدم شدند.

این هم‌گرایی مولود و مرهون گفتمان انقلاب اسلامی بود که در عرصه نظری و عملی، این هم‌سازی را به رسمیت شناخته و به آن مقید و ملتزم بود. بنابراین می‌توان ادعا کرد دوران دفاع مقدس، یکی از دوره‌هایی بود که با الهام از گفتمان انقلاب اسلامی توانست شکاف‌های اجتماعی را با سیمان هویت دینی پر کند و انرژی حاصل از آن را در خدمت تقویت همبستگی ملی و دفاع از تمامیت ارضی کشور قرار دهد. بر همین اساس

می‌توان ادعا کرد اگر شاخص‌های هویت دینی و دین‌داری در کشور در سطح بالایی باشد، یکی از پایه‌های اصلی وحدت ملی قایم و استوار است. همچنین اگر یافته‌های میدانی نشان دهد، شاخص‌های دین‌داری و هویت دینی در دو سر طیف شکاف‌های اجتماعی تفاوت معناداری ندارند. می‌توان نتیجه گرفت دین باعث کمرنگ شدن و کم شدن فاصله شکاف‌های اجتماعی شده و احتمال اینکه شکاف‌های اجتماعی در جهت تضعیف وحدت ملی فعال شوند، اندک خواهد بود. با عنایت به این نکات در ادامه با نگاهی به نتایج برخی پیمایش‌های میدانی و با بهره‌گیری از تکنیک تحلیل ثانویه، وضعیت دین‌داری و هویت دینی در کشور در یک دهه گذشته را تجزیه و تحلیل می‌کنیم:

#### پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم، مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا)

در بخشی از این پیمایش که در سال ۱۳۸۴ با حجم نمونه ۵۰۰۰ نفر از افراد ۱۵ تا ۶۵ ساله سی استان کشور انجام و در سال ۱۳۸۵ منتشر شده، دین‌داری در ابعاد مختلف آن (اعتقادی، مناسکی، پیامدی و تجربی) سنجش شده است. یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که در ابعاد اعتقادی و تجربی، بیش از ۹۵ درصد مردم به میزان زیادی دین‌دار هستند و در ابعاد مناسکی و پیامدی نیز میزان دین‌داری مردم از ۷۵ درصد بالاتر است. در ادامه به برخی از جزئیات این پیمایش اشاره می‌شود:

- در بعد اعتقادی دین‌داری، شاخص‌هایی چون اعتقاد به وجود خداوند، اعتقاد به ارسال پیامبران از طرف خداوند، اعتقاد به کتب آسمانی و اعتقاد به روز قیامت، مورد سنجش قرار گرفته و یافته‌ها نشان می‌دهد میزان دین‌داری مردم در این بعد حدود ۹۸ درصد است. به عبارت دیگر تنها دو درصد از مردم، بعد اعتقادی دین‌داری‌شان کم یا متوسط بوده است. نکته جالب اینکه آمارهای این شاخص در میان جوانان با میان‌سالان و بزرگسالان و نیز بین زنان و مردان تفاوت چشمگیری ندارد. تفاوت بعد اعتقادی بین جوانان با گروه‌های سنی بالاتر، حداکثر یک درصد و نیز بین زنان و مردان نیم درصد است.

جدول ۱- سنجش میزان دین‌داری مردم در بعد اعتقادی (به درصد)

بزرگ‌سال	میان‌سال	جوان	زن	مرد	کل جامعه	گروه‌های مخاطب میزان
۰/۵	۰/۵	۰/۶	۰/۵	۰/۶	۰/۵	کم
۰/۷	۱/۸	۱/۷	۱	۲	۱/۵	متوسط
۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۷/۵	۹۸	زیاد

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۳۱۶)

- در بعد تجربی دین‌داری که با شاخص‌هایی چون احساس نیاز به راز و نیاز با خداوند، احساس وجود امدادهای الهی در زندگی، احساس شاهد و ناظر بودن خداوند بر اعمال و رفتار انسان بررسی شده، نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که در این بعد نیز ۹۶ درصد مردم به میزان زیادی دین‌دار بوده‌اند. همچنین در این بعد از دین‌داری نیز بین جوانان و میان‌سالان و بزرگ‌سالان و نیز بین مردان و زنان تفاوتی وجود ندارد. میزان دین‌داری در این بعد در میان ۹۵ درصد مردان و ۹۷ درصد زنان، زیاد است. این رقم در مورد جوانان، میان‌سالان و بزرگ‌سالان به ترتیب ۹۶، ۹۶ و ۹۷ درصد است که نشان می‌دهد این بعد از دین‌داری در میان دو سر طیف شکاف نسلی و جنسیتی تفاوت معناداری ندارد.

جدول ۲- سنجش میزان دین‌داری در جامعه (بعد تجربی)

بزرگ‌سال	میان‌سال	جوان	زن	مرد	کل	گروه‌های جامعه میزان
۱/۲	۰/۷	۰/۷	۰/۵	۱	۱	کم
۲	۳	۳	۲	۴	۳	متوسط
۹۷	۹۶	۹۶	۹۷	۹۵	۹۶	زیاد

(منبع: همان: ۳۳۶)

- در بررسی بعد مناسکی دین‌داری که با شاخص‌هایی چون نماز خواندن، روزه گرفتن و شرکت در مراسم مذهبی سنجیده شده، یافته‌ها نشان می‌دهد که ۷۸ درصد از پاسخگویان به شاخص‌های یادشده، پایبندی زیادی دارند. تفاوت یافته‌های این بخش در میان زنان و مردان و نیز جوانان و میان‌سالان و بزرگ‌سالان، بیش از ابعاد اعتقادی و



۱۷۳ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

تجربی دین‌داری است، اما با وجود این، تفاوت‌ها چشمگیر نیست. بر اساس نتایج این پیمایش، ۷۴ درصد مردان و ۸۱ درصد زنان اذعان کرده‌اند که به این بعد از دین‌داری پایبندی زیادی دارند. همچنین تعداد جوانانی که گفته‌اند به بعد مناسکی دین‌داری پایبندی زیادی دارند، در مقایسه با میان‌سالان و بزرگسالان به ترتیب ۹ و ۱۴ درصد کمتر است.

جدول ۳- سنجش میزان دین‌داری در جامعه (بعد مناسکی)

بزرگسال	میان‌سال	جوان	زن	مرد	کل	گروه‌های جامعه میزان
۴	۵	۸	۴	۹	۶/۵	کم
۱۰	۱۴	۲۰	۱۵	۱۷	۱۶	متوسط
۸۶	۸۱	۷۲	۸۱	۷۴	۷۷/۵	زیاد

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۳۲۳)

- در بعد پیامدهای دین‌داری که با شاخص‌هایی چون غیبت نکردن، دروغ نگفتن و مواظب حلال و حرام بودن سنجیده شده، یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که ۷۶ درصد از مردم میزان پایبندی خود به این بعد از دین‌داری را زیاد دانسته‌اند. همانند ابعاد پیشین دین‌داری، در این بعد نیز بین آماره‌های جوانان با طیف قبل و آماره‌های زنان و مردان تفاوت چشمگیری وجود ندارد.

جدول ۴- سنجش میزان دین‌داری مردم (بعد پیامدی)

بزرگسال	میان‌سال	جوان	زن	مرد	کل جامعه	گروه‌های جامعه میزان
۶	۸	۱۲	۱۰	۱۰	۱۰	کم
۷	۱۳	۱۷	۱۳	۱۵	۱۴	متوسط
۸۷	۷۹	۷۰	۷۷	۷۵	۷۶	زیاد

(منبع: همان: ۳۳۰)

### پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

در این پیمایش، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال ۱۳۸۰ در سطح ملی بررسی شده که بخشی از آن به ابعاد دین‌داری و هویت دینی اختصاص یافته است. یکی از مزیت‌های این پژوهش در مقایسه با دیگر پژوهش‌ها، این است که به دلیل وجود

آمارهای استانی، امکان تطبیق یافته‌ها بر اساس معیارهای قومی و مذهبی نیز تا حدودی فراهم شده، هرچند مستقیماً این مؤلفه‌ها در تبیین روابط متغیرها مد نظر پژوهشگران آن پیمایش نبوده است. با توجه به اهمیت شاخص دین‌داری و هویت دینی در میان اقلیت مذهبی اهل سنت و اقوام مختلف ایرانی برای درک نگرش ایشان به شاخص‌های معطوف به ابعاد دینی وحدت ملی و با در نظر گرفتن اطلاعات موجود در این پیمایش:

— برای تبیین نگرش اقوام مختلف ایرانی، یافته‌های شهرهای تبریز، اهواز و یزد به عنوان نمادهای قومیت‌های آذری، عرب و فارس در نظر گرفته شده است.

— برای تبیین نگرش اقلیت مذهبی اهل سنت، یافته‌های شهر سنندج که ۹۵ درصد پاسخگویان پرسش‌نامه را اهل سنت تشکیل داده‌اند و یافته‌های شهر اصفهان به عنوان ملاک نگرش اهل تشیع مد نظر قرار گرفته است.

تا ضمن توصیف وضعیت دین‌داری و هویت دینی در این بخش‌های جامعه، امکان مقایسه و تطبیق داده‌ها بر محور شکاف‌های اجتماعی فراهم آید. در ادامه به گویه‌های چهارگانه‌ای که از پیمایش انتخاب شده، نگاهی می‌اندازیم:

**گویه اول:** دین و ایمان یکی از بهترین راه‌های غلبه بر مشکلات است.

در مجموع ۸۸ درصد از پاسخگویان با این گویه موافقت داشته‌اند. تفاوت نظرات پاسخگویان جوان با میان‌سالان و بزرگ‌سالان و نیز مردان و زنان تنها چهار درصد بوده است. همچنین بین پاسخگویان شیعه و سنی در موافقت با این گویه، تنها یک درصد تفاوت وجود داشته که آن هم در میان اهل سنت بالاتر بوده است. همچنین ۸۵ درصد آذری‌ها و اعراب و ۹۲ درصد فارس‌ها با این گویه موافق بوده‌اند.

**گویه دوم:** اعمال خوب و بد انسان در روز جزا محاسبه می‌شود. میزان موافقت با این گویه در کل جامعه به میزان ۹۶ درصد و تفاوت نگرشی در میان طیف‌های مورد مطالعه، حداکثر ۲ درصد بوده است. جالب اینکه در این گویه نیز موافقت اهل سنت در مقایسه با اهل تشیع یک درصد بیشتر بوده است.

**گویه سوم:** انجام اعمال واجب دینی (نماز و روزه) به صورت همیشگی یا اکثر اوقات: ۸۲ درصد از پاسخگویان ابراز داشته‌اند که واجبات دینی خود را همیشه یا اکثر اوقات به

۱۷۵ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
 جای می‌آورند. در این گویه، میان سالان ۱۱ درصد و بزرگسالان ۱۶ درصد بیشتر از جوانان و زنان، ۹ درصد بیشتر از مردان، خود را به انجام واجبات دینی مقید دانسته‌اند. همچنین رقم پایبندی به واجبات دینی در میان فارس‌ها (۹۵ درصد)، ۱۵ درصد بیشتر از آذری‌ها و ۱۷ درصد بیشتر از عرب‌ها و در میان شیعیان ۲۵ درصد بیشتر از اهل سنت بوده است.

**گویه چهارم:** چقدر خود را فردی مذهبی می‌دانید (متوسط، زیاد و کاملاً): ۹۱ درصد از پاسخ‌گویان خود را از نظر مذهبی متوسط به بالا دانسته‌اند. تفاوت این گویه در میان میان سالان و بزرگسالان در مقایسه با جوانان به ترتیب ۵ و ۸ درصد و در میان زنان در مقایسه با مردان، ۳ درصد بیشتر بوده است. همچنین آذری‌ها و فارس‌ها ۹۴ درصد، عرب‌ها ۸۸ درصد، شیعیان ۹۴ درصد و اهل سنت ۸۷ درصد خود را دارای هویت مذهبی دانسته‌اند.

جدول ۵- میزان موافقت با گویه‌های دینی (درصد)

شکاف مذهبی	شکاف قومی			شکاف جنسیتی		شکاف نسلی			گویه‌ها	
	آذری	فارس	سني	زنان	مردان	بزرگسالان	میان سالان	جوانان		
۸۸	۸۸	۹۲	۸۵	۸۵	۹۰	۸۶	۹۰	۸۹	۸۶	دین و ایمان یکی از بهترین راه‌های غلبه بر مشکلات است.
۹۷	۹۶	۹۷	۹۶	۹۵	۹۷	۹۵	۹۷	۹۶	۹۵	اعمال خوب و بد انسان روز جزا محاسبه می‌شود.
۶۵	۹۰	۹۵	۷۸	۸۰	۸۶	۷۵	۹۱	۸۶	۷۵	انجام واجبات دینی (نماز و روزه) به صورت همیشگی یا اکثر اوقات
۹۴	۸۷	۹۴	۸۸	۹۴	۹۱	۸۸	۹۵	۹۲	۸۷	چقدر خود را فردی مذهبی می‌دانید (متوسط، زیاد، کاملاً).

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (کل کشور)، ۱۳۸۲ الف، صفحات مختلف

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (اصفهان، یزد، تبریز، اهواز، سنج، ۱۳۸۲ پ، صفحات مختلف)

### نسبت شکاف‌های اجتماعی با بعد سرزمینی وحدت ملی

جغرافیا و سرزمین‌عینی‌ترین و ملموس‌ترین وجه هویت ملی و همبستگی ملی است. برخی از صاحب‌نظران سرزمین را مهم‌ترین بعد وحدت ملی دانسته‌اند، زیرا بر اساس نظر ایشان، ملتی که سرزمین نداشته باشد، نمی‌تواند مدعی داشتن هویت باشد. به همین دلیل است که کشورها و ملت‌های مختلف نسبت به حفظ و حراست از تمامیت ارضی خود بسیار حساسند و در هیچ شرایطی به دشمنان خود در این زمینه باج نمی‌دهند، زیرا با از دست رفتن بعد سرزمینی، ابعاد دیگر هویت و وحدت ملی در معرض تهدیدهای جدی قرار می‌گیرد.

شاید یکی از بارزترین نمونه‌های جلوه‌گری ملموس و عینی بعد سرزمینی در هویت ملی، «کشور و ملت اسرائیل» است. مردم اسرائیل در طول قرن بیستم کوشیده‌اند تا برای خود هویتی دست و پا کنند، اما در طول این قرن بیش و پیش از هر چیزی نسبت به داشتن سرزمینی که بتوانند مرزهای جغرافیایی برای آنها ترسیم و متجسم کند، تلاش کرده‌اند. در حال حاضر نیز با همه نفوذی که در مراکز حساس اقتصادی، سیاسی و رسانه‌ای جهان دارند، از دست دادن سرزمین فلسطین را پاشنه آشیل خود می‌دانند و از هر تلاش برای حفظ و توسعه آن دریغ نمی‌کنند.

در ایران نیز بعد جغرافیایی وحدت ملی همواره اهمیت زیادی داشته است. هرچند در طول تاریخ، بخش‌های زیادی از سرزمین ایران منتزع شده و ایران به لحاظ جغرافیایی کوچک و محدود به مرزهای فعلی شده است، به دلیل اینکه همواره سرزمین مشخص و معینی به عنوان ایران وجود داشته و از آن حفظ و حراست شده، لطامات وارد آمده به وحدت ملی منجر به فروپاشی وحدت ملی و هویت ملی ایرانیان نشده است. در ادامه به سنجش نگرش ایرانیان به بعد سرزمینی وحدت ملی می‌پردازیم.

### پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۰

دو گویه مورد استفاده در این پیمایش تا حد زیادی نگرش ایرانیان را درباره بعد سرزمینی وحدت ملی نشان می‌دهد: یکی افتخار به ایرانی بودن و دیگری تمایل به حضور داوطلبانه در جبهه در صورت وقوع یک جنگ ناخواسته. با توجه به وجود

۱۷۷ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————  
 آمارهای استانی، در این بخش نیز بررسی تطبیقی این گویه، ذیل شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی امکان‌پذیر شده است.

**گویه اول: افتخار به / ایرانی بودن:** نتایج این پیمایش نشان می‌دهد که ۸۷ درصد از پاسخگویان به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند. این رقم در مورد میان‌سالان و بزرگ‌سالان به ترتیب ۵ و ۸ درصد بیشتر از جوانان و در مورد زنان ۳ درصد بیشتر از مردان بوده است. همچنین فارس‌ها نسبت به آذری‌ها و عرب‌ها به ترتیب ۹ و ۷ درصد و شیعیان نسبت به هم‌وطنان اهل سنت ۷ درصد بیشتر نسبت به این گویه موافقت نشان داده‌اند.

**گویه دوم: تمایل به حضور داوطلبانه در جبهه در صورت وقوع یک جنگ ناخواسته:** در مجموع (کل کشور)، ۶۷ درصد پاسخگویان با این گویه موافق بوده‌اند. پاسخ‌گویی مثبت به این گویه در میان جوانان و میان‌سالان و بزرگ‌سالان و نیز مردان و زنان تفاوت زیادی ندارد (حداکثر ۳ درصد). اما در متغیر قومی، وضعیت کمی متفاوت است و عرب‌ها در مقایسه با آذری‌ها و فارس‌ها به ترتیب ۲ و ۹ درصد با این گویه موافقت کمتری نشان داده‌اند. همچنین بین پاسخ‌های هم‌وطنان اهل سنت و اهل تشیع تفاوت چشمگیری در پاسخ به این گویه مشاهده نمی‌شود.

جدول ۶- نگرش ایرانیان به بعد سرزمینی وحدت ملی بر محور شکاف‌های اجتماعی

شکاف مذهبی	شکاف قومی				شکاف جنسیتی		شکاف نسلی			کل کشور	متغیرها گویه‌ها
	سازمان	بزرگسالان	میانسالان	جوانان	مردان	زنان	بزرگسالان	میانسالان	جوانان		
	۸۷	۸۵	۹۴	۸۷	۸۵	۸۸	۹۲	۸۹	۸۴	۸۷	افتخار به ایرانی بودن
	۵۹	۶۰	۷۲	۶۳	۷۵	۶۶	۶۸	۶۸	۶۵	۶۷	تمایل به حضور داوطلبانه در جنگ در صورت وقوع یک جنگ ناخواسته

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰: ۲۷۵ و ۲۸۱)

### پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۲

سه گویه از این پیمایش برای تحلیل نگرش ایرانیان به بعد سرزمینی وحدت ملی استفاده شده است: افتخار به ایرانی بودن، تمایل به مهاجرت دائمی از کشور و تمایل به حضور داوطلبانه در جبهه در صورت وقوع یک جنگ ناخواسته. متأسفانه اطلاعات استانی این پیمایش منتشر نشده است. به همین دلیل امکان تحلیل داده‌ها بر اساس شکاف قومی و مذهبی وجود ندارد.

**گویه اول:** افتخار به ایرانی بودن: معدل پاسخگویی به این گویه در این پیمایش ۸۹ درصد است که در مقایسه با پیمایش سال ۱۳۸۰ تفاوت زیادی به چشم نمی‌خورد.

**گویه دوم:** تمایل به مهاجرت از ایران برای همیشه: ۸۵ درصد پاسخگویان در پاسخ به این سؤال که اگر امکانات فراهم باشد، آیا حاضرید برای همیشه از ایران مهاجرت کنید، پاسخ منفی داده‌اند. این پاسخ منفی در میان میان‌سالان و بزرگسالان به ترتیب ۹ و ۱۴ درصد بیشتر از جوانان و در میان زنان ۷ درصد بیشتر از مردان بوده است.

**گویه سوم:** تمایل به حضور داوطلبانه در جبهه در صورت وقوع جنگ ناخواسته: میانگین پاسخ مثبت پاسخ‌گویان به این سؤال ۵۳ درصد بوده است و بین نگرش طرفین شکاف‌های نسلی و جنسیتی به این مقوله تفاوت چشمگیری به چشم نمی‌خورد.

جدول ۷- نگرش ایرانیان به بعد سرزمینی وحدت ملی بر محور شکاف‌های نسلی و جنسیتی، ۱۳۸۲

شکاف جنسیتی	شکاف نسلی			کل کشور	متغیر	
	مرد	بزرگسال	میان‌سال			جوان
زن	۸۹	۹۶	۹۲	۸۶	۸۹	افتخار به ایرانی بودن عدم تمایل به مهاجرت از کشور برای همیشه تمایل به حضور داوطلبانه در جنگ در صورت وقوع یک جنگ ناخواسته
	۸۹	۹۴	۸۹	۸۰	۸۵	
	۵۴	۵۴	۵۳	۵۲	۵۳	

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ ب: ۲۲۱ و ۲۹۵-۲۹۸)

### پیمایش فرهنگ سیاسی مردم ایران، سال ۱۳۸۵ (ایسپا)

یکی از شاخص‌هایی که در این پیمایش برای تحلیل فرهنگ سیاسی مردم ایران سنجیده شده، «تعصب ایرانی» است که با معیارهایی چون میزان موافقت با عبارتهایی چون «مهم‌ترین شیوه زندگی خانوادگی در ایران است»، «فرهنگ و شیوه زندگی ایرانی در جهان بهترین است»، «باید با استفاده از فرهنگ ایرانی، فرهنگ‌های دیگر را اصلاح کرد» بررسی شده است. یافته‌های پیمایش نشان می‌دهد که حدود ۸۵ درصد از پاسخگویان به میزان متوسط یا زیاد با این گویه‌ها موافق بوده‌اند. هرچند در این پیمایش، گویه‌های بهتری برای سنجش تعصب ایرانی می‌توانست انتخاب شود، ولی با همین گویه‌ها نیز درصد بالایی از پاسخگویان تعصب خود را به سرزمین ایران نشان داده‌اند. یافته‌های این پیمایش تفاوت چشمگیری میان نگرش جوانان با میان‌سالان و بزرگسالان و نیز زنان با مردان نشان نمی‌دهد.

جدول ۸- شاخص تعصب ایرانی

میزان	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
کم	۱۵	۱۳	۱۶	۱۲	۱۱
متوسط	۴۱	۴۱	۴۱	۴۲	۴۰
زیاد	۴۳	۴۶	۴۶	۴۳	۴۸

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۳۰۸)

### پژوهش قدرت هویت ملی ایرانیان، سال ۱۳۹۰

جامعه آماری این پژوهش، ۷۰۰ نفر از شهروندان بالای ۱۵ سال شهر تهران بوده است. در این پژوهش، چند گویه برای سنجش میزان تعلق شهروندان به بعد سرزمینی هویت ملی استفاده شده و یافته‌ها نشان می‌دهد که در تمامی گویه‌ها، بیش از ۸۰ درصد پاسخگویان به سرزمین ایران تعلق خاطر داشته‌اند.

**جدول ۹- میزان تعلق سرزمینی شهروندان تهرانی**

بی‌پاسخ	مخالف	بی‌نظر	موافق	گویه
۲	۶	۶	۸۶	همه اقوام ایرانی باید از یکپارچگی ایران دفاع کنند و عضویت آنها در ملت ایران ادامه یابد.
۳	۱	۵	۹۱	تجزیه‌طلبی، کار دشمنان ملت ایران است و باید با تمامی امکانات از آن جلوگیری کرد.
۱۱	۱۱	۵	۷۴	من در هر صورت ایران را دوست دارم.
۲	۲	۸	۸۸	ایران، جاودانه‌ترین سرزمین جهان است.
۳	۳	۴	۹۲	برای پیشگیری از تجزیه‌طلبی و دفاع از یکپارچگی سرزمینی، هر کاری لازم باشد انجام می‌دهم.

(منبع: قنبری و جعفرزاده‌پور، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹)

(آمادگی دفاع از سرزمین ایران در صورت ضرورت)

تبیین یافته‌های یکی از گویه‌های این پژوهش درباره متغیرهای سنی و جنسیتی نشان می‌دهد که شکاف نسلی و جنسیتی در این خصوص معنادار نیست.

**جدول ۱۰- آمادگی دفاع از سرزمین ایران در صورت ضرورت**

میزان	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
کم	۲۴	۲۷	۲۷	۲۴	۲۳
متوسط	۱۹	۲۲	۲۷	۲۲	۱۸
زیاد	۵۷	۵۱	۵۲	۵۴	۵۹

(منبع: همان: ۱۹)

**پژوهش نگرش دانشجویان منطقه ۱۱ دانشگاه آزاد اسلامی**

**به اتحاد ملی و انسجام اسلامی**

جامعه آماری این پژوهش که در سال ۱۳۸۸-۱۳۸۹ انجام شده، اکثراً جوان و کرد است. چند گویه مورد مطالعه در این پژوهش معطوف به بعد سرزمینی وحدت ملی است و یافته‌های آن نشان می‌دهد که بیش از ۸۰ درصد پاسخگویان به بعد سرزمینی وحدت ملی علاقه‌مند بوده‌اند. با توجه به جوان بودن و کرد بودن اکثر پاسخگویان، از این داده‌ها می‌توان به نگرش جوانان و کردها درباره بعد سرزمینی وحدت ملی دست یافت.



## جدول ۱۱- نگرش جوانان کرد به بعد سرزمینی وحدت ملی

گویه‌ها	مؤلفه	مؤلفه ثانویه	مؤلفه
علاقه‌مندی به ایران	۸۴	۱۰	۶
همه جای ایران وطن من است	۸۱	۱۱	۸
در برابر تجاوز به ایران هر کاری از دستم برآید انجام می‌دهم	۷۸	۱۴	۸
برای یکپارچگی و همبستگی جامعه ایرانی، باید تلاش کنیم	۷۶	۱۵	۹

(منبع: مروت و باغبانیان، ۱۳۹۰: ۱۰۸)

## نسبت شکاف‌های اجتماعی با بعد اجتماعی وحدت ملی

برای درک نگرش مردم به بعد اجتماعی وحدت ملی، از میان داده‌های مختلف پیمایش‌ها، سه شاخص زیر مدنظر قرار گرفته است: احساس وجود عدالت اجتماعی در جامعه، میزان اعتماد عمومی و نهایتاً عضویت در تشکل‌های صنفی، مدنی و اجتماعی و مشارکت در فعالیت آنها.

## وجود عدالت اجتماعی در جامعه

شاخص‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در کشور نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی در کشور، وضعیت مطلوبی دارد و تبعیض با شدت و ضعف‌های مختلف در بخش‌های گوناگون جامعه به چشم می‌خورد. به عنوان مثال اتخاذ سیاست تمرکزگرایی اقتصادی در یک‌صد سال گذشته و وجود برخی ناامنی‌های پراکنده در مناطق مرزی و پایین‌بودن امنیت برای سرمایه‌گذاری اقتصادی باعث ایجاد نابرابری و تبعیض اقتصادی در مناطق و استان‌های مرزی و قومی کشور شده است. بر اساس آمار منتشرشده مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی در سال ۱۳۸۴، استان‌های کردستان و سیستان و بلوچستان در ابعاد مختلف سطح برخورداری، در رتبه‌های آخر قرار دارند.

به اعتقاد کاویانی‌راد (۱۳۸۶)، کاستی زیرساخت‌های اقتصادی و ضعف زمینه‌های اشتغال سالم در استان سیستان و بلوچستان، گرایش به سوی قاچاق در اشکال مختلف

مواد هیدروکربنی و مواد مخدر و... بالاست. به باور کارشناسان، بیش از نیمی از مردم استان، مستقیم و غیر مستقیم درگیر این پدیده‌اند. این مسئله منجر به افزایش درگیری میان سربازان نیروی انتظامی و قاچاقچیان و کشته و زخمی شدن بسیاری از دو طرف شده است که به جو عدم اطمینان و نارضایتی بیشتر دامن زده است (کاوایی‌راد، ۱۳۸۶: ۱۱۲). همچنین شاخص‌های دیگری نیز از نبود عدالت و وجود تبعیض در این مناطق حکایت می‌کند. به طور مثال در سال ۱۳۸۵:

- نرخ باسوادی و آموزش در کشور حدود ۹۰ درصد بوده، در حالی که این میزان در استان سیستان و بلوچستان حدود ۶۵ درصد و در کردستان حدود ۷۵ درصد گزارش شده است.
- میزان متوسط شاخص امید به زندگی در ایران، حدود ۰/۷۶۹ است. در حالی که میزان این شاخص در استان سیستان و بلوچستان، حدود ۰/۵۷۱ و در استان کردستان حدود ۰/۶۵۱ است که پایین‌تر از متوسط ملی است.
- میزان متوسط شاخص تولید ناخالص داخلی در ایران، حدود ۰/۷۸۴ است. در حالی که میزان این شاخص در استان سیستان و بلوچستان، حدود ۰/۶۶۲ و در استان کردستان حدود ۰/۶۷۰ است که پایین‌تر از متوسط ملی است (محاسبات دفتر نظارت برنامه، معاونت نظارت راهبردی).

البته در کنار این واقعیت‌ها، به این نکته باید توجه داشت که یکی از متغیرهای مهم اقتصادی کشور از سال ۱۳۸۸ تاکنون، اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها بوده است. هر چند نتایج پژوهش‌ها و ارزیابی صاحب‌نظران از تأثیر مخرب اجرای این قانون بر اقتصاد کشور و افزایش همزمان رکود و تورم حکایت می‌کند، به نظر می‌رسد اجرای این قانون در ایجاد رضایت نسبی در میان مناطق محروم و قومی کشور نقش داشته است. پرداخت یکسان یارانه به همه شهروندان، فارغ از جنسیت، مذهب و قومیت و...، هر چند حلال مشکلات اقتصادی کشور به‌ویژه اقشار محروم جامعه نبوده، حداقل احساس وجود برابری و عدالت اجتماعی را در میان ایشان به وجود آورده است. با وجود همه این واقعیت‌ها باید گفت نبود عدالت اجتماعی و وجود تبعیض، محدود به بخش‌های خاصی از جامعه نیست و یافته‌های مستخرج از پژوهش‌های مختلف نشان

می‌دهد که ایرانیان، نظر چندان مثبتی درباره وجود عدالت اجتماعی در کشور ندارند. در ادامه با ذکر نتایج برخی پیمایش‌های موجود، نگرش شهروندان ایرانی را به وجود عدالت اجتماعی در کشور بررسی می‌کنیم و در مواردی که اطلاعات تکمیلی وجود داشته باشد، داده‌های موجود را بر محور شکاف‌های اجتماعی مورد مطالعه، تحلیل می‌کنیم.

#### پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۰

- یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که بیش از نیمی از مخاطبان، نسبت به وجود عدالت اجتماعی در کشور نظر مثبتی نداشته‌اند و این احساس تبعیض به مراتب در میان اقوام ایرانی و هم‌وطنان اهل سنت از میانگین جامعه بیشتر است. در این پیمایش:
- ۷۷ درصد از پاسخگویان با این گویه که «در جامعه ما هر سال ثروتمندان، ثروتمندتر و فقرا، فقیرتر می‌شوند» موافق بوده‌اند. موافقت با این گویه در میان آذری‌ها و عرب‌ها به میزان ۶ و ۱۰ درصد بیشتر از فارس‌ها بوده است.
  - ۸۲ درصد پاسخگویان با این گویه که «در جامعه ما، هر کس پول و پارتی نداشته باشد، حقش پایمال می‌شود» موافق بوده‌اند.
  - نیمی از پاسخگویان بر این باور بوده‌اند که «قانون در مورد مردم و مسئولین به صورت یکسان اجرا نمی‌شود».
  - نیمی از پاسخگویان با این گویه که «حکومت به همه مردم به یک چشم نگاه می‌کند» مخالف بوده‌اند.
  - عرب‌ها و آذری‌ها به ترتیب ۱۰ و ۲۱ درصد بیشتر از فارس‌ها با این گویه که «حکومت برای همه اقوام کشور، ارزش و احترام یکسانی قائل است» مخالف بوده‌اند. میزان موافقت با این گویه از میان هم‌وطنان شیعه و اهل سنت به ترتیب ۶۳ و ۳۵ درصد بود که نشان می‌دهد در این زمینه شکاف مذهبی در کشور قابل توجه است.
  - بیش از نیمی از پاسخگویان، امکان پیشرفت زن‌ها و مرد‌ها را در کشور مساوی ندانسته‌اند. تفاوت نظر پاسخگویان ذیل شکاف قومی و مذهبی درباره مساوی بودن امکان پیشرفت زنان و مردان، معنادار است.

جدول ۱۲- نگرش شهروندان به وجود عدالت اجتماعی در کشور

گویه	رط	رذ	زن	نژاد	میلان سال	بزرگسال	آذری	پارسی	شیعه	سنی
در جامعه ما، هر سال ثروتمندان، ثروتمندتر و فقرا فقیرتر می‌شوند (موافق)	۷۷	۸۰	۷۵	۷۵	۷۹	۸۱	۷۸	۸۲	۷۶	۷۵
هرکس پول و پارتی نداشته باشد، حقیق ضایع می‌شود (موافق)	۸۲	۸۳	۸۲	۸۲	۸۳	۸۳	۸۱	۸۵	۷۹	۸۳
قانون در مورد مردم و مسئولین یکسان اجرا می‌شود (مخالف)	۵۶	۵۸	۵۳	۵۵	۵۶	۵۴	۴۴	۵۵	۶۰	۵۷
حکومت به همه مردم به یک چشم نگاه می‌کند (مخالف)	۵۰	۵۱	۵۰	۵۲	۴۹	۴۷	۴۴	۵۴	۵۳	۵۳
حکومت برای همه اقوام، ارزش و احترام یکسانی قائل است (موافق)	۶۶	۶۵	۶۷	۶۳	۶۹	۶۸	۵۲	۶۲	۶۳	۳۵
در شرایط فعلی، امکان پیشرفت زن‌ها و مردها مساوی و برابر است (موافق)	۴۲	۴۰	۴۳	۴۲	۴۲	۴۱	۳۷	۵۰	۴۲	۳۳
در شرایط فعلی امکان پیشرفت زن‌ها بیشتر از مردهاست (موافق)	۱۰	۱۱	۹	۹	۱۱	۱۳	۱۴	۹	۱۳	۱۰
در شرایط فعلی امکان پیشرفت مردها بیشتر از زن‌هاست (موافق)	۴۰	۳۹	۴۱	۴۰	۴۰	۳۸	۴۱	۴۰	۳۷	۴۸

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳ و ۱۲۴)

پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۲:

یافته‌های این پیمایش، نتایج پیمایش قبلی را مبنی بر اینکه ایرانیان نسبت به وجود عدالت اجتماعی نگرش مثبتی ندارند، تأیید می‌کند. بر اساس یافته‌های این پیمایش، ۸۱ درصد از پاسخگویان با این گویه که «هرکس پول و پارتی نداشته باشد، حقش ضایع می‌شود» موافق بوده‌اند. همچنین ۹۱ درصد از پاسخگویان با این گویه که «قانون در مورد مردم و مسئولین به صورت زیادی یکسان اجرا می‌شود» مخالفت کرده‌اند که این رقم در پیمایش قبلی ۵۶ درصد بوده است. بر اساس یافته‌های این پیمایش، ۴۱ درصد از پاسخگویان با این گویه که «حکومت به همه اقوام ایرانی به یک چشم نگاه می‌کند» مخالف بوده‌اند. متأسفانه در این پیمایش داده‌های استانی وجود ندارد که امکان بررسی و تحلیل تطبیقی ذیل شکاف‌های قومی و مذهبی فراهم آید. در عین حال یافته‌ها نشان می‌دهد که تفاوت معناداری بین نگرش مردان و زنان و نیز جوانان با میان‌سالان و بزرگ‌سالان در گویه‌های یادشده وجود ندارد.

جدول ۱۳- شاخص عدالت

بزرگ‌سال	میان‌سال	جوان	زن	مرد	گویه
۸۲	۸۳	۷۸	۸۱	۸۱	هرکس پول و پارتی نداشته باشد، حقش ضایع می‌شود. (موافق)
۴۵	۴۶	۴۳	۴۴	۴۴	اگر حق کسی ضایع شد، تا حد کمی می‌تواند از طریق قانون به حقش برسد. (موافق)
۹۱	۹۱	۹۱	۹۲	۹۱	قانون در مورد مردم و مسئولین یکسان اجرا می‌شود. (مخالف)
۳۶	۳۹	۴۳	۴۱	۴۱	حکومت به همه اقوام ایرانی به یک چشم نگاه می‌کند. (مخالف)

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف: ۱۰۰-۱۰۳)

فرهنگ سیاسی مردم ایران، ایسپا، سال ۱۳۸۶

در این پیمایش نگرش مردم درباره عدالت اجتماعی در دو بعد توزیعی و رویه‌ای سنجش شده است:

عدالت توزیعی: برای سنجش نگرش مردم به این بعد از عدالت از دو گویه استفاده شده است. میزان موافقت با این دو گویه:

- اکثر افراد ایرانی به اندازه نیازشان مال و ثروت دارند.
  - درآمد افراد با سطح تحصیلات، توانایی و کاری که انجام می‌دهند، تناسب دارد.
- یافته‌ها نشان می‌دهد که بیش از ۸۰ درصد پاسخگویان با این گزینه‌ها موافق نبوده‌اند. همچنین نتایج پاسخگویی به این گویه، ذیل شکاف نسلی و جنسیتی تفاوت معناداری نداشته است.

جدول ۱۴- میزان موافقت با وجود عدالت توزیعی در کشور

میزان	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
کم	۸۳	۸۲	۸۳	۸۳	۸۰
متوسط	۹	۹	۹	۹	۹
زیاد	۸	۹	۸	۸	۱۱

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

عدالت رویه‌ای: نگرش شهروندان به این بعد از عدالت اجتماعی با پنج گویه سنجیده شده است: عادلانه بودن قوانین جمهوری اسلامی ایران، اجرای یکسان تصمیمات کشور برای همه مردم، توجه مسئولین به نظر مردم، توجه به لیاقت و شایستگی در دادن پست‌ها و نهایتاً پاسخگویی مسئولین.

نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که مردم نسبت به این بعد از عدالت اجتماعی رضایت زیادی ندارند. بر اساس نتایج این پیمایش، ۴۴ درصد از پاسخگویان، میزان وجود عدالت رویه‌ای را به میزان کم، ۳۳ درصد متوسط و ۲۳ درصد زیاد ارزیابی کرده‌اند.

جدول ۱۵- میزان موافقت مردم با وجود عدالت رویه‌ای در کشور

میزان	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
کم	۴۶	۴۲	۴۵	۴۵	۳۶
متوسط	۳۳	۳۴	۳۴	۳۳	۳۳
زیاد	۲۱	۲۴	۲۰	۲۲	۳۱

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۱۵۰)

### وجود اعتماد اجتماعی در جامعه

یافته‌های پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد که سطح اعتماد اجتماعی در میان مردم بسیار پایین و روابط اجتماعی مردم مبتنی بر نوعی دورویی، سوءظن و تردید است. در ادامه با بهره‌گیری از یافته‌های پژوهش‌های مختلف، میزان اعتماد اجتماعی بین مردم را ذیل دو محور اعتماد عمومی و اعتماد به گروه‌های مختلف بررسی و سنجیده می‌شود.

#### الف) اعتماد عمومی

پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۲

یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که کمتر از ۲۰ درصد پاسخگویان، مردم را در حد «زیاد» قابل اعتماد می‌دانند. همچنین طبق یافته‌های این پیمایش، میزان بی‌اعتمادی در میان زنان در مقایسه با مردها و در میان جوانان در مقایسه با میان‌سالان و بزرگ‌سالان به مراتب بیشتر است.

جدول ۱۶- نگرش پاسخگویان به میزان قابل اعتماد بودن مردم

میزان	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
کم	۲۴	۳۳	۳۱	۲۶	۲۵
متوسط	۵۸	۵۶	۵۸	۵۷	۵۳
زیاد	۱۸	۱۱	۱۱	۱۷	۲۲

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف: ۲۶۳)

همچنین یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که مردم نسبت به اطلاع‌رسانی صحیح رسانه‌های گروهی (اعم از رسمی و غیر رسمی) اعتماد زیادی ندارند. بر اساس این پیمایش، میانگین اعتماد زیاد به اخبار مطبوعات حدود ۲۴ درصد، اینترنت ۴۵ درصد و شبکه‌های ماهواره‌ای ۲۵ درصد بوده است. جالب اینکه میزان اعتماد مردم به اخبار رسانه ملی به عنوان ارگان رسمی کشور نیز حدود ۴۵ درصد بوده است. این آمار نشان می‌دهد که اعتماد عمومی به صحت اخبار رسانه‌های کشور، پایین‌تر از نصف است و نکته جالب اینکه میزان اعتماد جوانان به اخبار اینترنت و ماهواره به مراتب از مطبوعات و رسانه ملی بیشتر است.

جدول ۱۷- میزان اعتماد زیاد به اخبار رسانه‌ها

رسانه	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
رادیو و تلویزیون	۳۹	۴۹	۴۴	۴۳	۴۵
مطبوعات	۲۲	۲۵	۲۱	۲۴	۲۸
اینترنت	۴۷	۴۴	۵۳	۳۶	۴۳
ماهواره	۲۶	۲۴	۳۱	۱۸	۱۸

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف: ۲۷۹-۲۸۱)

#### نظرسنجی مرکز تحقیقات صدا و سیما، سال ۱۳۸۳

نتایج این پژوهش که جامعه آماری آن را شهروندان بالای ۱۸ سال شهر تهران تشکیل می‌دهد نیز پایین بودن سطح اعتماد عمومی را تأیید می‌کند. در این پیمایش، ۶۴ درصد پاسخگویان با این گویه که «نباید به کسی اعتماد کرد» موافق بوده‌اند. بیش از ۷۰ درصد پاسخگویان، احتمال رانندگی به تنهایی در شب در یک جاده را منتفی دانسته‌اند. همچنین ۵۷ درصد از پاسخگویان، حمل پول زیاد در خیابان را ایمن ندانسته‌اند. جالب اینکه ۸۴ درصد از پاسخگویان خاطرنشان کرده‌اند که سطح اعتماد عمومی در آینده از این سطح هم کمتر خواهد شد. همچنین در اکثر گویه‌های مربوط به سنجش اعتماد عمومی، میزان اعتماد عمومی در میان زنان به مراتب از مردها کمتر بوده است. این بدان معناست که در جامعه ایران، امنیت زنان در حد قابل قبولی نیست (ر.ک: کشاورز و دیگران، ۱۳۸۳).

در بخشی از این پیمایش تمایل پاسخگویان به همکاری اقتصادی با اعضای خانواده و غریبه‌ها بررسی شده است که نتایج آن نشان می‌دهد اعتماد در میان خانواده‌ها در سطح مطلوبی است؛ اما هرچه دایره روابط از خانواده به جامعه گسترده می‌شود، میزان اعتماد به دیگران برای همکاری اقتصادی به نحو چشمگیری کاهش می‌یابد.

جدول ۱۸- تمایل به همکاری اقتصادی با اعضای خانواده و دیگران

نسبت	اصلاً	کم و خیلی کم	تا حدودی	زیاد و خیلی زیاد
خانواده	۱	۴	۶	۸۹
بستگان	۳	۱۳	۱۸	۶۷
دوستان و آشنایان	۷	۲۵	۲۰	۴۷
غریبه‌ها	۵۱	۳۳	۹	۶

(منبع: همان: ۲۳-۲۵)



پیمایش فرهنگ سیاسی مردم ایران، سال ۱۳۸۶

نتایج این پیمایش نشان می‌دهد که پیش‌بینی پاسخگویان نظرسنجی سال ۸۳ درباره آینده اعتماد عمومی مردم صحیح بوده و طی ۳-۴ سال، اعتماد عمومی در جامعه از سطح نازل پیشین هم کمتر شده است. این پیمایش، اعتماد عمومی جامعه را بر اساس سه شاخص: قابل اعتماد بودن افراد جامعه، اعتماد به حرف فروشندگان در معامله و یکی بودن ظاهر و باطن مردم سنجیده و یافته‌های آن نشان می‌دهد که تنها ۸ درصد افراد جامعه به میزان «زیاد» به یکدیگر اعتماد دارند.

جدول ۱۹- میزان اعتماد اجتماعی در میان مردم

میزان	مرد	زن	جوان	میان‌سال	بزرگ‌سال
کم	۷۵	۷۶	۷۹	۷۴	۶۴
متوسط	۱۷	۱۶	۱۴	۱۸	۲۰
زیاد	۸	۸	۷	۸	۱۵

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۲۵۰)

ب) اعتماد به مشاغل مختلف اجتماعی

یافته‌های پژوهش‌ها نشان می‌دهد که میزان اعتماد مردم به مشاغل مختلف در کشور متفاوت است. بر اساس اطلاعات موجود به نظر می‌رسد که در میان مشاغل مختلف، بالاترین سطح اعتماد اجتماعی به اساتید دانشگاه و کمترین سطح اعتماد به بنگاه‌داران و بازاریان است. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد که میزان اعتماد اجتماعی به مشاغل مختلف در میان گروه‌های مختلف سنی، جنسیتی، قومی و مذهبی به جز در چند مورد خاص، تفاوت زیادی وجود ندارد. به عبارت دیگر اعتماد یا بی‌اعتمادی به مشاغل مختلف در لایه‌های مختلف جامعه نسبتاً یکسان است. در ادامه به آمارهای موجود در این زمینه نگاهی می‌اندازیم:

جدول ۲۰- اعتماد به گروه‌ها و مشاغل مختلف جامعه (اعتماد زیاد)

ردیف	مشاغل	کل	آذری	عرب	فارس	شیعه	سنی
۱	بنگاه‌دار	۶	۹	۶	۹	۵	۱۰
۲	پلیس راهنمایی	۵۶	۶۰	۴۳	۶۷	۶۱	۵۱
۳	راننده تاکسی	۲۵	۳۲	۱۶	۳۵	۲۵	۱۶
۴	پزشکان	۶۴	۵۸	۶۸	۷۱	۵۷	۶۹
۵	قضات	۴۴	۳۸	۳۹	۴۷	۴۵	۵۳
۶	اساتید دانشگاه	۷۲	۷۸	۷۹	۷۲	۶۹	۸۶
۷	کسبه	۱۷	۱۹	۹	۲۳	۲۰	۱۵
۸	نیروی انتظامی	۶۲	۵۶	۳۴	۶۷	۵۱	۶۲
۹	روحانیون	۴۷	۳۹	۳۵	۵۷	۴۸	۳۷
۱۰	هنرمندان	۵۰	۵۷	۵۰	۵۴	۳۹	۵۲
۱۱	تجار و بازاریان	۱۱	۱۱	۶	۱۹	۹	۱۱
۱۲	ارتشی‌ها	۵۵	۵۹	۴۶	۶۴	۵۱	۵۶
۱۳	ورزشکاران	۶۲	۶۴	۵۸	۶۳	۵۷	۶۳
۱۴	روزنامه‌نگاران	۳۱	۳۷	۳۵	۳۱	۲۵	۴۸

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف و پ)

(کل جامعه و استان‌های اصفهان، کردستان، یزد، اهواز و تبریز): ۲۱۹-۲۲۸)

یافته‌های پژوهش مرکز تحقیقات صدا و سیما هم نشان می‌دهد که میزان اعتماد مردم به گروه‌های مختلف اجتماعی متفاوت است. نکته قابل توجه اینکه بر اساس یافته‌های این پژوهش، سطح اعتماد عمومی به مشاغل مختلف از نتایج پژوهش سال ۱۳۸۱ در بسیاری از موارد مشابه، کمتر است. به عبارت دیگر هر چند معدل سطح اعتماد عمومی به مشاغل مختلف در سال ۱۳۸۱ در حد بالایی نبوده، با گذشت سه سال، این میزان اعتماد به تدریج کمتر شده است.

جدول ۲۱- میزان اعتماد به مشاغل مختلف

میزان مشاغل	اصلاً	کم	تاحدودی	زیاد
نیروی انتظامی	۱۰	۱۷	۲۳	۳۴
قضات	۱۰	۱۹	۲۶	۳۱
پزشکان	۳	۱۳	۳۲	۳۹
کارمندان دولتی	۱۰	۲۷	۳۴	۲۱
راننده تاکسی	۱۳	۲۸	۳۵	۱۷
خواروبارفروشی	۱۳	۲۷	۳۷	۱۵

(منبع: کشاورز و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۷)

### مشارکت عمومی

مشارکت افراد در انجمن‌ها و تشکل‌های صنفی، مدنی و سیاسی، یکی از ویژگی‌های جامعه مدنی و عامل حفظ و صیانت از حقوق شهروندی است. همچنین پیوستن افراد به تشکل‌های مدنی و صنفی باعث پیوستگی و تقویت انسجام اجتماعی می‌شود. داده‌های موجود نشان می‌دهد که نگرش مردم ایران به عضویت در تشکل‌های مدنی، رفاهی و صنفی در حد نازلی است که احتمالاً این موضوع به فرهنگ کار غیر گروهی ایرانیان و یا اشاعه نگرش منفی مردم به احزاب و تشکل‌های سیاسی و انجمن‌ها و تشکل‌های مدنی بازمی‌گردد. ولی به هر حال این موضوع باعث تضعیف ابعاد و لایه‌های اجتماعی هویت و وحدت ملی می‌شود. در ادامه به برخی از این یافته‌ها اشاره می‌کنیم.

یافته‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال ۱۳۸۳ نشان می‌دهد که تمایل مردم به عضویت، مشارکت و همکاری در فعالیت انجمن‌ها و تشکل‌های صنفی و مدنی، بین ۲۰ تا ۳۰ درصد است. بر اساس یافته‌های این پیمایش میزان همکاری پاسخگویان با «احزاب و تشکل‌های سیاسی» و «هیئت‌های مذهبی» با ۳ و ۳۸ درصد به ترتیب کمترین و بیشترین میزان گرایش مردم به همکاری و مشارکت عمومی بوده است و سایر تشکل‌های صنفی مثل انجمن‌های خیریه، هنری، ورزشی، تفریحی، علمی و... در حد فاصل این دو قرار دارد. نکته جالب دیگر اینکه در اکثر موارد بین عضویت و

تبیین نسبت شکاف‌های اجتماعی و وحدت ملی در ایران / ۱۹۲

همکاری مردان و زنان و جوانان و بزرگسالان در این تشکل‌ها تفاوت چشمگیری وجود ندارد. به عبارت دیگر نرخ مشارکت عمومی در تمام و اکثر مخاطبان، پایین است.

جدول ۲۲- میزان مشارکت شهروندان در تشکل‌های صنفی و مدنی (به درصد)

بزرگسال	میانسال	جوان	زن	مرد	گروه تشکل
۲۶	۴۱	۱۴	۲۸	۲۴	انجمن اولیا و مربیان
۱۴	۱۲	۸	۵	۱۵	شوراهای محلی
۲۷	۲۲	۱۶	۱۹	۲۱	انجمن‌های خیریه
۵	۶	۱۶	۱۰	۱۲	انجمن‌های هنری و ادبی
۹	۱۴	۳۰	۱۴	۲۰	انجمن‌های ورزشی و تفریحی
۹	۱۰	۸	۳	۱۴	انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای
۱۵	۱۲	۱۴	۹	۱۷	انجمن‌های اسلامی
۳	۲	۴	۲	۴	احزاب و گروه‌های سیاسی
۵	۹	۱۹	۱۱	۱۶	انجمن‌های علمی
۵۰	۳۸	۳۴	۲۶	۴۸	هیئت‌های مذهبی
۱۵	۱۶	۲۳	۱۴	۲۵	پایگاه بسیج

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف: ۳۴۲-۳۴۷)

همچنین نتایج پیمایش دیگری که در مورد عضویت دانشجویان در کانون‌های فرهنگی، شورای صنفی و تشکل‌های سیاسی داخل دانشگاه صورت گرفته، نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود شرایط محیطی مناسب دانشگاه برای مشارکت دانشجویان در فعالیت‌های دانشجویی، میزان عضویت دانشجویان در تشکل‌ها و کانون‌های دانشجویی، ۵۲ درصد بوده است که از این تعداد حدود یک سوم عضویت‌ها صوری بوده و عملاً مشارکتی در برنامه‌ها از طرف دانشجویان عضو وجود ندارد (سراج‌زاده و ادهمی، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۱۵۸).

همچنین نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بین متغیر قومیت و مشارکت در تشکل‌های دانشجویی به جز در یکی دو مورد، تفاوت معناداری وجود ندارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که کانون‌های ورزشی و بسیج دانشجویی، تنها کانون‌ها و

۱۹۳ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

تشکل‌هایی هستند که عضویت دانشجویان متعلق به قومیت‌های مختلف در آن، تفاوت معناداری دارد. بر اساس یافته‌های این پژوهش میزان عضویت لرها در کانون‌های ورزشی، ۱۳ درصد و سایر قومیت‌ها ۷ درصد و میزان مشارکت کردها و لرها (دو سه طیف) در بسیج دانشجویی به ترتیب ۱۱ و ۱۹ درصد است. همچنین یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که میزان عضویت کردها در تشکل‌های مذهبی از سایر قومیت‌ها، کمتر و برعکس میزان عضویت ایشان در انجمن‌های اسلامی، بیشتر از سایر قومیت‌هاست که در جای خود نیاز به بررسی و تحلیل دارد.

جدول ۲۳- عضویت دانشجویان در تشکل‌ها و کانون‌های دانشجویی  
به تفکیک قومیت (درصد)

قومیت تشکل	فارس	آذری	کرد	لر	سایر	جمع
انجمن‌های اسلامی	۷/۸	۸/۱	۱۰	۹/۱	۱۰/۷	۸/۳
انجمن‌های علمی	۱۷/۴	۱۷/۶	۱۵/۹	۱۳/۸	۱۹/۷	۱۷/۲
انجمن‌های ادبی و هنری	۱۰/۷	۹/۲	۹/۵	۱۱/۳	۸/۶	۱۰/۲
کانون‌های ورزشی	۷/۲	۷/۲	۱/۹	۱۲/۸	۱۰/۷	۷/۷
کانون‌های مذهبی	۴/۳	۴/۲	۲/۶	۴/۷	۴/۱	۴/۱
بسیج دانشجویی	۱۳/۳	۱۵	۱۱/۴	۱۹/۱	۱۲/۳	۱۳/۹
سایر	۳/۲	۴/۱	۲/۹	۲/۸	۵/۳	۳/۵
جمع						۵۲

(منبع: سراجزاده و ادهمی، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۱۵۸)

در مجموع و در تحلیل نهایی بعد اجتماعی وحدت ملی می‌توان گفت که در تمام شاخص‌های بعد اجتماعی یعنی احساس وجود عدالت اجتماعی، اعتماد عمومی و مشارکت اجتماعی در تشکل‌ها، شرایط مناسبی در جامعه به چشم نمی‌خورد.

#### نسبت شکاف‌های اجتماعی با بعد سیاسی وحدت ملی

یافته‌های پیمایش‌های مختلف نشان می‌دهد که بعد سیاسی وحدت ملی نیز همچون بعد اجتماعی، یکی از ابعاد است که می‌تواند باعث تضعیف وحدت ملی در

ایران شود. نتایج این پیمایش‌ها نشان می‌دهد که نگرش مردم به عملکرد دولت چندان مثبت نیست، هرچند نسبت به اصل نظام سیاسی، هم‌گرایی و رغبت وجود دارد. به عبارت دیگر نگرش مردم نسبت به کارآمدی دولت در کارویژه‌هایی که از دولت انتظار می‌رود، به‌ویژه در بخش سیاسی و اقتصادی چندان مثبت نیست و همین امر باعث ایجاد شکاف میان دولت و ملت شده است. این شکاف در برخی از موارد در ذیل شکاف‌های نسلی، قومی، جنسیتی و مذهبی بیشتر معنادار می‌شود. در ادامه به نتایج برخی از پیمایش‌ها اشاره می‌کنیم:

#### پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۱

- در این پیمایش، ۵۵ درصد از پاسخگویان با این گزینه که حکومت برای رأی و نظر مردم ارزش قائل است، موافق بوده‌اند.
- تنها ۳۳ درصد از پاسخگویان، میزان آزادی فعالیت احزاب و گروه‌های قانونی را زیاد دانسته‌اند.
- تنها ۳ درصد از پاسخگویان، امکان انتقاد از حکومت بدون ترس و نگرانی را زیاد دانسته‌اند.
- تنها ۱۱ درصد از پاسخگویان، مدافع حفظ وضع موجود در کشور و ۶۶ درصد مدافع تغییر و اصلاح وضع موجود بوده‌اند. نکته جالب توجه اینکه پاسخگویان با تغییر و اصلاح نظام سیاسی موافق بوده‌اند، ولی تعداد پاسخگویانی که طرفدار ایجاد تغییرات بنیادین در نظام سیاسی بوده‌اند، تنها ۲۳ درصد بوده است. این امر نشان می‌دهد که گرایش مردم متمایل به حفظ نظام در عین اصلاح و کارآمدتر کردن آن است (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰: ۱۹۹ و ۱۸۹ و ۱۳۷).

#### پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، سال ۱۳۸۳

یافته‌های این پیمایش نیز نشان می‌دهد که بخش زیادی از پاسخگویان از اوضاع سیاسی کشور، «زیاد» رضایت نداشته‌اند. بر اساس این پیمایش، میزان رضایت از نظام سیاسی (زیاد، متوسط، کم) از نظر پاسخگویان به ترتیب ۱۵، ۴۷ و ۳۸ درصد بوده است. جالب اینکه نارضایتی سیاسی در میان جوانان به مراتب از بزرگسالان بیشتر است.

جدول ۲۴- میزان رضایت از اوضاع سیاسی کشور بر اساس سن و جنس

بزرگسال	میانسال	جوان	زن	مرد	کل	گروهها / میزان
۳۱	۳۶	۴۰	۳۷	۳۸	۳۸	کم
۴۶	۴۷	۴۷	۴۹	۴۵	۴۷	متوسط
۲۳	۱۶	۱۳	۱۴	۱۷	۱۵	زیاد

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ الف: ۸۳)

همچنین یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که نزدیک به ۶۰ درصد از پاسخگویان با این گزینه موافق بوده‌اند که «مردم می‌ترسند از حکومت انتقاد کنند». این ترس در میان جوانان با حدود ۶۴ درصد از میانسالان و بزرگسالان به مراتب بیشتر بوده است. همچنین نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در مقایسه با پیمایش سال ۱۳۸۰، از تعداد کسانی که مدافع وضع موجود بوده، کاسته شده و بر کسانی که مدافع اصلاح وضع موجود یا تغییر بنیادین نظام سیاسی بوده‌اند، افزوده شده است. این امر نشان می‌دهد که نگرش به اوضاع سیاسی کشور به تدریج منفی‌تر شده است.

جدول ۲۵- نگرش پاسخگویان به دفاع از نظام سیاسی

بزرگسال	میانسال	جوان	زن	مرد	کل	گروهها / وضعیت
۱۱	۸	۷	۹	۷	۸	دفاع از وضع موجود کشور
۷۲	۶۶	۶۲	۶۶	۶۴	۶۵	اصلاح وضع موجود
۱۷	۲۶	۳۱	۲۵	۳۰	۲۷	تغییرات بنیادین

(منبع: همان: ۲۰۴)

علاوه بر این یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که اعتماد به نهادهای حکومتی هم چندان زیاد نیست. آمار به دست آمده از این پیمایش حاکی از آن است که میزان اعتماد زیاد، متوسط و کم به مجلس شورای اسلامی به ترتیب ۳۷، ۳۶ و ۲۷ درصد، به قوه قضائیه ۳۵، ۳۲ و ۲۹ درصد و به شورای نگهبان ۳۷، ۳۲ و ۳۰ درصد بوده است.

جدول ۲۶- میزان اعتماد به نهادهای حکومتی

زیاد	متوسط	کم	میزان نهادهای حکومتی
۳۷	۳۶	۲۷	مجلس شورای اسلامی
۳۵	۳۲	۲۹	قوه قضائیه
۳۷	۳۲	۳۰	شورای نگهبان

(منبع: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲: ب: ۲۵)

همچنین نتایج پیمایش دیگری در سال ۱۳۸۶ نشان می‌دهد که میزان اعتماد سیاسی پاسخگویان به نظام سیاسی، نهادهای سیاسی و کنشگران سیاسی (به صورت زیاد)، به ترتیب ۶۳، ۴۰ و ۴۲ درصد بوده است. به عبارت دیگر میزان اعتماد به اصل نظام سیاسی در حد متوسط به بالا و اعتماد به نهادهای سیاسی و کنشگران در حد متوسط به پایین بوده است.

جدول ۲۷- میزان اعتماد مردم به نظام، نهاد و کنشگران سیاسی

بی‌نظر	بسیار زیاد	زیاد	کم	بسیار کم	میزان موضوع اعتماد
۱۷	۳۷	۲۶	۱۴	۶	نظام سیاسی
۸	۱۴	۲۶	۳۸	۱۴	نهادهای سیاسی
۷	۱۲	۳۰	۳۱	۲۰	کنشگران سیاسی

(منبع: پناهی و شایگان، ۱۳۸۶: ۹۲)

### پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم ایران، ایسپا، سال ۱۳۸۵

در این پیمایش، شاخص‌های مختلفی سنجش شد که بخش زیادی از آن به ابعاد سیاسی و عملکرد دولت مرتبط می‌شود. در ادامه به برخی نتایج این پیمایش در سه بخش مشروعیت نظام، اعتماد به نظام (نهادهای و مسئولین)، امنیت سیاسی و ارزیابی عملکرد نظام پرداخته می‌شود.



### مشروعیت نظام

برای سنجش مشروعیت نظام، گزینه‌هایی چون برحق بودن نظام، پذیرش قانون اساسی و صلاحیت مسئولان نظام و... بررسی شد و نتایج پیمایش نشان می‌دهد که حدود دو سوم پاسخگویان، مشروعیت نظام را در حد زیاد می‌دانند. نکته مهم اینکه تعداد جوانانی که مشروعیت نظام را در حد زیاد قبول داشته‌اند، از بزرگسالان بسیار کمتر است (۶۳ به ۸۱).

جدول ۲۸- میزان مشروعیت نظام

بزرگسال	میان سال	جوان	زن	مرد	گروه‌ها سطح
۵	۹	۱۴	۱۰	۱۳	کم
۱۳	۲۰	۲۲	۲۰	۹	متوسط
۸۱	۷۰	۶۳	۷۰	۶۶	زیاد

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۱۰۶)

### اعتماد به نهادها و مسئولین نظام

نتایج این بخش از پیمایش نشان می‌دهد که میزان اعتماد به نهادهای نظام سیاسی (مانند دادگستری، نیروی انتظامی، صدا و سیما، هیئت دولت، مراکز درمانی، آموزش و پرورش و...) در حد متوسط و میزان اعتماد به مسئولان نظام در حد کم است. نکته جالب اینکه در این دو شاخص، متغیر جنسیت چندان مؤثر نبوده است. یعنی بین زنان و مردان از نظر نوع نگرش، تفاوت چندانی وجود نداشته است. اما اعتماد به مسئولان نظام در میان جوانان در مقایسه با بزرگسالان تا حد زیادی کمتر بوده است.

جدول ۲۹- میزان اعتماد به نهادهای نظام سیاسی

بزرگسال	میان سال	جوان	زن	مرد	کل	گروه‌ها سطح
۳۰	۳۲	۳۱	۳۰	۳۳	۳۱	کم
۴۹	۵۱	۵۳	۵۳	۵۰	۵۲	متوسط
۲۱	۱۷	۱۶	۱۷	۱۷	۱۷	زیاد

(منبع: همان: ۱۲۲)

جدول ۳۰- میزان اعتماد به مسئولان نظام

بزرگسال	میان سال	جوان	زن	مرد	کل	گروه‌ها سطح
۳۷	۵۰	۵۲	۴۶	۵۲	۴۹	کم
۳۱	۲۶	۲۷	۲۹	۲۵	۲۷	متوسط
۳۳	۲۴	۲۱	۲۴	۲۳	۲۴	زیاد

(منبع: همان: ۱۲۹)

#### احساس پاسخ‌گویی مسئولین و امنیت سیاسی

برای سنجش امنیت سیاسی، دو گزینه «انتقاد بدون ترس از حکومت» و «انجام فعالیت سیاسی بدون ترس از حکومت» مورد نظر بوده و در سنجش پاسخ‌گویی، گزینه‌هایی چون امکان مؤاخذه مسئولان، پذیرش خطا و عذرخواهی ایشان و نیز رسیدگی عادلانه به خطای مسئولین از پاسخگویان سؤال شده است. یافته‌های هر دو بخش نشان می‌دهد که از نظر پاسخگویان، امنیت سیاسی در کشور و پاسخ‌گویی مسئولین در حد پایین است.

جدول ۳۱- نگرش شهروندان به میزان امنیت سیاسی و پاسخ‌گویی مسئولین

موضوع	میزان	کم	متوسط	زیاد
امنیت سیاسی	۱۴	۳۲	۵۴	
احساس پاسخ‌گویی	۵۶	۲۹	۱۵	

(منبع: ایسپا، ۱۳۸۵: ۱۲۶ و ۱۸۲)

#### ارزیابی عملکرد اقتصادی نظام

ارزیابی مردم از عملکرد اقتصادی نظام در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰، تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها بوده است. در پیمایش سال ۱۳۸۶، نظر مردم در مورد عملکرد اقتصادی نظام با شاخص‌هایی چون توزیع عادلانه ثروت، بهتر شدن وضع اقتصادی اقشار کم‌درآمد و رشد اقتصادی سنجیده شده و نتایج آن نشان می‌دهد که بیش از ۶۰ درصد مردم، عملکرد اقتصادی نظام را قابل قبول ندانسته‌اند، اما با اجرای قانون هدفمند کردن یارانه و به‌ویژه پرداخت نقدی به تدریج نگرش مردم به اوضاع

اقتصادی کشور بهبود یافته است. هر چند ممکن است با گذشت زمان و ظهور و بروز برخی آثار و نشانه‌های تورمی ناشی از اجرا یا سوء اجرای این قانون، به تدریج نظر مردم نسبت به اجرای این قانون و پرداخت نقدی یارانه تحت تأثیر قرار گرفته و کاهش یابد.

به هر حال آنچه از اطلاعات موجود برمی‌آید، نگرش مردم به عملکرد اقتصادی نظام با اجرای این قانون بهبود زیادی یافته است. بر اساس نتایج نظرسنجی مرکز پژوهش‌های مجلس در سی استان کشور، ۳۲ درصد از پاسخگویان عملکرد اقتصادی دولت را موفق و ۳۴ درصد تا حدودی موفق دانسته‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۹). بر اساس نتایج این نظرسنجی، ۵۷/۶ درصد پاسخگویان موافق پرداخت نقدی یارانه‌ها، ۲۴ درصد مخالف و ۱۷ درصد نیز بی‌نظر بوده‌اند (همان).

یافته‌های پیمایشی دیگر نیز که به صورت پراکنده دربارهٔ پرداخت نقدی یارانه‌ها انجام شده، نتایج پژوهش مرکز پژوهش‌های مجلس را تأیید می‌کند. به طور مثال یافته‌های یک نظرسنجی دیگر نشان می‌دهد که ۶۵ درصد از پاسخگویان شهری و ۷۱ درصد از پاسخگویان روستایی با پرداخت نقدی یارانه موافق بوده‌اند. همچنین از حیث رابطهٔ نگرش مردم به اوضاع اقتصادی کشور با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی، یافته‌ها حکایت از عدم ارتباط معنی‌دار میان این متغیرها دارد.

در مجموع در تحلیل بعد سیاسی وحدت ملی باید گفت: یافته‌ها نشان می‌دهد که برای درک میزان استحکام بعد سیاسی وحدت و همبستگی ملی، توجه به چند نکته ضروری است.

- مردم در مجموع نسبت به مشروعیت نظام و شالودهٔ اصلی آن نگرش مثبتی دارند.
- نگرش مثبت مردم به اصل نظام به معنای رضایت از عملکرد سیاستمداران، نهادها و رویه‌های سیاسی کشور نیست. اعتماد مردم به مسئولین، نهادهای سیاسی و عملکرد نظام برای ایجاد امنیت سیاسی و پاسخگویی در حد نازلی است.
- مردم نسبت به عملکرد اقتصادی نظام، نظر مثبتی ندارند، اما با اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها و پرداخت نقدی این نگرش به تدریج بهبود یافته،

هرچند ممکن است با گذشت زمان و ظهور و بروز نشانه‌های تورمی ناشی از اجرا یا سوء اجرای این قانون، این نگرش دچار شیب منفی شود.

- نگرش مردم به مشروعیت نظام و عملکرد سیاسی و اقتصادی کشور به صورت معناداری تحت تأثیر مؤلفه‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی نیست و نگرش بخش‌های مختلف مردم در این خصوص فاصله و شکاف زیادی ندارد.

نگاهی به نتایج پژوهش‌هایی که در مناطق قومی کشور انجام شده نیز نشان می‌دهد که نارضایتی اصلی مردم در این مناطق از عملکرد نادرست اقتصادی و سیاسی نظام است و این امر نگرش و انگاره‌های ایشان را دربارهٔ هویت قومی و هویت ملی تحت تأثیر قرار داده است. به طور مثال نواح، قیصری و نقی نسبت در پیمایشی که در مورد عرب‌های ساکن اهواز در سال ۱۳۸۶ انجام داده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که «احساس محرومیت نسبی سیاسی» و «احساس محرومیت نسبی اقتصادی»، متغیرهایی هستند که بیش از سایر عوامل بر تقویت هویت قومی پاسخگویان مؤثر بوده است.

یافته‌های این پیمایش، رابطهٔ هویت قومی و هویت ملی را در میان مخاطبان چندان مثبت ندانسته است. به عبارت دیگر در این منطقه به هر میزان که هویت قومی پاسخگویان افزوده شد، هویت ملی‌شان کم‌رنگ‌تر شده است. همچنین رابطهٔ متغیرهایی چون «احساس محرومیت نسبی اقتصادی» استان خوزستان، «نگرش به معیشت قوم عرب»، «نگرش به بیکاری قوم عرب» با هویت قومی «مثبت» و متغیرهایی چون «امیدواری نسبت به آیندهٔ ایران»، «رضایت از عملکرد سازمان صدا و سیما»، «رضایت از نظام سیاسی»، «مشارکت در امور سیاسی» با هویت قومی «منفی» بوده است.

جدول ۳۲- رابطه متغیرهای سیاسی و اقتصادی عرب‌ها با هویت قومی

B	R	متغیر
-۰/۳۸	۰/۵۸۶	هویت قومی و هویت ملی
+۲/۹۲	۰/۴۱۹	هویت قومی و گرایش به خودمختاری
+۰/۲۸۶	۰/۴۱۳	هویت قومی و گرایش به خشونت
+۱/۰۳	۰/۵۵۶	احساس محرومیت نسبی اقتصادی استان
+۰/۱۳	۰/۵۳۸	نگرش به معیشت قوم عرب
+۱/۲۸	۰/۵۲۹	نگرش به بیکاری قوم عرب
+۰/۷	۰/۲۹۹	احساس تبعیض در دسترسی به مشاغل
-۰/۷۱۷	۰/۴۶۹	امیدواری نسبت به آینده ایران
-۰/۷۱	۰/۳۹	رضایت از رسانه ملی
-۱/۲۱۴	۰/۵۹۹	رضایت از نظام سیاسی
-۰/۱۸۷	۰/۱۱۱	مشارکت در امور سیاسی
-۱/۱۲	۰/۵۹۷	احساس محرومیت نسبی در بعد سیاسی

(منبع: نواح و دیگران، ۱۳۸۹: ۵۵)

یافته‌های جدول بالا نشان می‌دهد که به هر میزان که هویت قومی اعراب خوزستان تقویت شود، هویت ملی تضعیف و گرایش به خشونت و خودمختاری بیشتر می‌شود و آنچه باعث تقویت هویت قومی در این منطقه شده، عمدتاً متأثر از محرومیت یا احساس محرومیت مردم در عملکرد اقتصادی نظام و نیز عدم رضایت از عملکرد سیاسی آن است.

### نسبت شکاف‌های اجتماعی با بعد فرهنگی وحدت ملی

بعد فرهنگی همبستگی ملی مشتمل بر مواردی چون تاریخ مشترک، زبان رسمی و محلی، آداب و رسوم و رسانه است. به عبارت دیگر در این تعریف، فرهنگ به معنای کلی آن تعریف شده است. در ادامه به یافته‌های برخی از پژوهش‌های کشور درباره مؤلفه‌های یادشده اشاره می‌کنیم تا میزان قوت و استحکام بعد فرهنگی وحدت ملی در کشور نمودار شود.

### تاریخ مشترک

تقریباً در تمامی پژوهش‌های انجام شده، اکثر پاسخگویان به داشتن تاریخ مشترک برای همه ایرانیان اعتقاد داشته‌اند. به عنوان نمونه در پژوهش «مروت و باغبانیان» درباره نگرش دانشجویان منطقه یازده دانشگاه آزاد اسلامی در مورد اتحاد ملی و انسجام اسلامی، اکثر پاسخگویان با گزینه‌هایی که ناظر به وجود تاریخ مشترک ایرانی و اسلامی برای ایرانیان بوده است، موافق بوده‌اند. جالب اینکه پاسخگویان این پژوهش که در سال ۱۳۸۸-۱۳۸۹ انجام شده، عمدتاً (۷۱ درصد) موافق بوده‌اند.

جدول ۳۳- نظر پاسخگویان در مورد تاریخ مشترک ایرانیان

ردیف	گزینه	موافق و کاملاً موافق	تا حدودی موافق	مخالف و کاملاً مخالف	بدون نظر
۱	همه جای ایران وطن من است	۸۱	۱۱	۸	۰
۲	همه اقوام ایران، سابقه تاریخی واحد دارند	۷۴	۱۴	۵	۷
۳	اعتقاد به بر خورداری ایرانیان از فرهنگ و تاریخ مشترک اسلامی	۶۸	۱۷	۱۵	۰

(منبع: مروت و باغبانیان، ۱۳۹۰: ۱۰۸)

### زبان فارسی

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین پژوهش اشاره شد، زبان فارسی یکی از مهم‌ترین عوامل و نمادهای همبستگی و وحدت ملی در ایران است. همچنین زبان فارسی علاوه بر ایفای نقش رسمی رابطه حکومت و جامعه به عنوان زبان ملی، نقش زبان میانجی میان همه اقوام ایرانی را نیز ایفا می‌کند. به عبارت دیگر اقوام ایرانی از طریق این زبان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. نکته قابل توجه اینکه رسمیت داشتن زبان فارسی در ایران در اکثر مواقع تاریخی نافی حفظ و گسترش زبان‌های محلی نبوده است. به عبارت دیگر در چارچوب سیاست فرهنگی کثرت در عین وحدت در کنار حفظ و تقویت زبان فارسی به عنوان زبان رسمی (ملی)، زبان‌های محلی نیز حفظ و تقویت شده است.

این سیاست و رویکرد به نحو جامعی در اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بازتاب یافته است. به لحاظ تاریخی نیز زبان فارسی هیچ‌گاه زبان تحمیلی به اقوام ایرانی نبوده، بلکه یکی از نمادهای همسازی عناصر هویت ملی بوده است. به طور مثال زبان فارسی در تلفیق فرهنگ ایرانی و اسلامی نقش مؤثری داشته است، زیرا در عین حفظ اصالت ملی ایرانیان، خدمات شایانی در گسترش دین اسلام و حتی زبان عربی ایفا کرده است که این امر از قوت و غنای این زبان حکایت می‌کند. همچنین زبان فارسی در مقاطع مختلف تاریخی عامل پیوند گروه‌ها، احزاب و اقوام و مذاهب مختلف و خلق حماسه‌های تاریخی در ایران بوده است. از این‌رو می‌توان زبان فارسی را از مؤلفه‌های اساسی بعد فرهنگی وحدت ملی به شمار آورد.

یافته‌های پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد که نگرش بخش‌های مختلف جامعه در مورد این زبان، مثبت است و به جز در موارد خاصی که به دلیل اتخاذ سیاست‌های غلط فرهنگی، توسعه و تقویت زبان فارسی به تضعیف زبان‌های محلی و قومی منجر شده، زبان فارسی در میان همه اقوام ایرانی جایگاه مناسبی دارد. به عنوان نمونه در پژوهش مروت و باغبانیان، اکثر پاسخگویان با این گویه که «زبان فارسی رمز هویت ملی است» موافق بوده‌اند. در عین حال پاسخگویان در سطح بسیار بالایی بر این عقیده بوده‌اند که نباید به سایر هم‌میهنان توهین کرد و احساسات سایر اقوام را جریحه‌دار نمود. جالب اینکه اکثر پاسخگویان این پژوهش، کرد بوده‌اند.

جدول ۳۴- نگرش دانشجویان به زبان فارسی و زبان‌های محلی

بی‌نظر	مخالف و کاملاً مخالف	تا حدودی موافق	موافق و کاملاً موافق	گویه
۰	۱۶	۲۴	۷۰	زبان فارسی رمز هویت ملی ماست
۴	۳	۶	۸۷	نباید به سایر هم‌میهنان توهین کرد
۰	۶	۹	۸۵	نباید احساسات سایر اقوام را جریحه‌دار کرد

(منبع: مروت و باغبانیان، ۱۳۹۰: ۱۰۸)

## رسانه‌ها

تحولاتی که در دهه‌های اخیر در زمینه ارتباطات رخ داده، نقش رسانه‌های داخلی و خارجی را در تقویت یا تضعیف هویت ملی و همبستگی ملی افزایش داده است. رسانه‌ها با انعکاس اخبار و تحولات و نیز ارائه تفاسیر و تحلیل‌های مختلف در شکل‌دهی به افکار عمومی، نقش مؤثری دارند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان رسانه‌ها را به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کرد. با عنایت به اینکه بخش زیادی از رسانه‌های داخل به نوعی به دولت وابستگی دارند، نقش‌آفرینی این رسانه‌ها عمدتاً در جهت تقویت همبستگی ملی بوده یا حداقل سیاست‌های کلان و برنامه‌های اصلی آن در این جهت طراحی شده است. اذعان به این نکته به معنای غفلت از ضعف سیاست‌ها و عملکرد رسانه‌های دولتی در تقویت همبستگی ملی نیست، زیرا موارد متعددی وجود دارد که برخی رسانه‌های وابسته به دولت و در جهت تضعیف وحدت ملی ایفای نقش کرده‌اند. به عنوان مثال چاپ کاریکاتور توهین‌آمیز روزنامه ایران در سال ۱۳۸۴ و یا نحوه بازتاب زلزله اخیر (سال ۱۳۹۱) آذربایجان شرقی در رسانه ملی، باعث تحریک شکاف قومی در جهت تضعیف شالوده‌های همبستگی ملی در کشور شد.

در مورد نقش رسانه‌های داخلی غیر وابسته به دولت مانند برخی روزنامه‌ها، وبلاگ‌ها و سایت‌های اینترنتی درباره وحدت و همبستگی ملی، می‌توان گفت به جز در موارد خاصی که این رسانه‌ها به گروه‌های گریز از مرکز وابستگی یا گرایش دارند، نقش‌آفرینی این رسانه‌ها در جهت تقویت همبستگی ملی بوده است؛ زیرا عمده اختلاف این رسانه‌ها با دولت بر سر موضوعات سیاسی و اقتصادی است و در مواردی که به کلیت ایران مربوط می‌شود، اختلاف نظرها کمتر مشاهده می‌شود. به طور مثال موضع‌گیری رسانه‌های داخلی غیر دولتی در حمایت از «خلیج فارس» و بسیج افکار عمومی برای مقابله با اقدامات معطوف به تضعیف همبستگی ملی و نقض تمامیت ارضی کشور در بسیاری از موارد به مراتب از رسانه‌های دولتی بهتر بوده است.

در مورد نقش رسانه‌های خارجی اعم از سایت‌های اینترنتی وابسته به گروه‌های خارجی، شبکه‌های ماهواره‌ای و... در تضعیف یا تقویت وحدت ملی، نظرات مختلفی وجود دارد و پیمایش‌هایی که در این باره صورت گرفته، به نتایج تاحدودی متفاوت



دست یافته است. نتایج برخی از این پیمایش‌ها، نقش این رسانه‌ها را در وحدت ملی منفی ارزیابی کرده و معتقدند گسترش ارتباطات و توسعه رسانه‌های بین‌المللی در عصر جهانی‌شدن، هویت‌های فروملی و قومی را تقویت کرده است. به عنوان مثال نواح و همکارانش در پژوهش خود در مورد عرب‌های ساکن اهواز در تحلیل نهایی چندمتغیره خود از داده‌های به دست آمده به این نتیجه رسیده‌اند که استفاده از رسانه‌های سیاسی خارجی باعث افزایش هویت قومی عرب‌های ساکن اهواز شده و همزمان با افزایش هویت قومی، هویت و همبستگی ملی کاهش یافته است (نواح و دیگران، ۱۳۸۹: ۶۴).

در نقطه مقابل این پژوهش، سبحانی و آقابیک‌پوری در پژوهش خود در مورد تأثیر بعد فرهنگی جهانی‌شدن بر هویت قومی جوانان شهر بوکان به این نتیجه رسیده‌اند که بین تأثیرپذیری مخاطبان از بعد فرهنگی جهانی‌شدن و افزایش سطح آگاهی ایشان با هویت قومی، رابطه معکوسی وجود دارد. به عبارت دیگر تأثیرپذیری مخاطبان از بعد فرهنگی جهانی‌شدن باعث تضعیف هویت قومی ایشان شده و متناسب با هر واحد افزایش آگاهی جهانی فرد، به میزان ۰/۶۳۸ واحد از هویت قومی وی کاسته شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد هرچه ارتباطات جهانی توسعه یابد، از درجه هویت قومی فرد کاسته می‌شود و ضریب همبستگی در متغیر ارتباطات جهانی و هویت قومی ۰/۳۰۶- است. (سحابی و آقابیک‌پوری، ۱۳۸۹: ۱۳۵-۱۵۳).

درباره متغیر سن و جنس نیز به نظر می‌رسد تأثیرگذاری رسانه‌های خارجی بر نگرش مخاطبان نسبت به وحدت و همبستگی ملی چندان زیاد نیست. با وجود گسترش سایت‌های اینترنتی و دسترسی به شبکه‌های ماهواره‌ای و نیز علی‌رغم اینکه جوانان یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین مخاطبان و کاربران این رسانه‌ها بوده‌اند، نتایج پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد که تأثیرگذاری این رسانه‌ها بر ذهن و نگرش جوانان به ابعاد و مؤلفه‌های مختلف وحدت ملی، چندان زیاد و چشمگیر نبوده است. البته اذعان به این نکته به معنای غفلت از نقش و تأثیر این رسانه‌ها بر ساحت‌های دیگر حیات سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه بدان معناست که استحکام نگرش جوانان به همبستگی ملی به حدی است که رسانه‌های خارجی نتوانسته‌اند ایشان را نسبت به مسائل حساسی چون تمامیت ارضی کشور و حمایت از حفظ نمادهای ملی مانند خلیج فارس بی‌تفاوت کند.

این موضوع در مورد زنان نیز تا حد زیادی صادق است. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که زنان تحت تأثیر فضای سایبری هستند، اما جهت این تأثیرپذیری در راستای تضعیف هویت سنتی و پایه‌ی زنان به صورت فراگیر نبوده، بلکه این تأثیر عمدتاً در جهت پیگیری حقوق شهروندی و دستیابی به حقوق برابر با مردان و اصلاح قوانین و سیاست‌ها برای برقراری عدالت جنسیتی بوده است. به عنوان نمونه پیشگاهی فرد و همکارانش در پژوهش خود در زمینه تأثیر فضای سایبر بر هویت زنان ایران، به این نتیجه دست یافته‌اند که برخلاف فرض اولیه که مدعی بود تعامل زنان در فضای سایبر باعث دور شدن زنان از هویت‌های سنتی خود شده، فضای سایبر در مواردی چون آشنایی زنان با حقوق خود، عضویت در سایت‌های مربوط به زنان و تلاش در جهت دستیابی به یک همبستگی و وحدت فکری، ایجاد اشتغال و بازاریابی اینترنتی، ابراز عقاید خود برخلاف گذشته در سایت‌های اینترنتی بر هویت سنتی زنان تأثیرگذار بوده، اما در مواردی چون استفاده از مدهای اینترنتی، دوست‌یابی، مسائل جنسی و پیگیری اخبار زنان، نتوانسته بر هویت سنتی زنان تأثیرگذار باشد. در نتیجه تأثیرپذیری هویت سنتی زنان از فضای مجازی و سایبری امری نسبی بوده است (پیشگاهی فرد و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۲۰۲).

با عنایت به مطالب یادشده می‌توان ادعا کرد که تأثیرگذاری رسانه‌های خارجی بر نگرش جوانان و زنان به وحدت و همبستگی ملی چندان زیاد نبوده و این موضوع در مورد اقوام ایرانی در مناطق مختلف کشور و نیز در یافته‌های پژوهش‌های مختلف متفاوت است. در مجموع می‌توان این ادعا را مطرح کرد که در حوزه رسانه‌ای، تأثیرپذیری جوانان، زنان و اقوام ایرانی در جهت تضعیف مؤلفه‌های وحدت و همبستگی ملی عمدتاً تحت تأثیر رسانه‌های داخلی بوده و نه رسانه‌های خارجی. شاید یکی از دلایل اصلی این موضوع به وابسته بودن رسانه‌های داخلی به دولت و حساسیت بخش‌های مختلف جامعه به عملکرد و کارآمدی دولت در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بازمی‌گردد. به عبارت دیگر ممکن است در برخی مقاطع زمانی نارضایتی جوانان، زنان یا اقوام ایرانی از عملکرد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت، در ساحت‌هایی که اجماع ملی در مورد آنها وجود دارد، ظهور و بروز یابد که شاید در شرایط عادی و در فضای اعتماد دولت و ملت این امر ممکن بود اتفاق نیفتد.

نکته دیگری که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد اینکه هویت و همبستگی ملی در ایران، ماهیتی متکثرگونه دارد. به عبارت دیگر وحدت ملی در ایران وحدتی است در عین کثرت. به همین دلیل، تقویت نگرش‌های محلی و قومی در کشور الزاماً به تضعیف همبستگی ملی منجر نمی‌شود. یافته‌های پیمایش‌های زیادی نشان می‌دهد که تقویت هویت‌های محلی و قومی نه تنها در جهت تضعیف وحدت و همبستگی ملی نبوده، بلکه در مواردی باعث تقویت آن نیز شده است. به عنوان نمونه یافته‌های پژوهش پاینده و جعفرزاده‌پور در موارد جوانان دهدشت نشان می‌دهد که تقویت هویت قومی پاسخگویان که اکثراً از قوم لر بوده‌اند، باعث تقویت هویت ملی شده است (پاینده و جعفرزاده‌پور، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۲۲).

بر همین اساس است که برخی از پژوهشگرانی که درباره تأثیر جهانی شدن بر هویت‌های محلی قلم زده‌اند، از تأثیر جهانی شدن بر تضعیف هویت‌های محلی و قومی ابراز نگرانی کرده و آن را نامطلوب دانسته‌اند. به عنوان نمونه محبی و همکاران در پژوهش خود درباره تأثیر جهانی شدن بر هویت محلی و جهانی دانشجویان دانشگاه تبریز، به این نتیجه رسیده‌اند که با افزایش هویت جهانی دانشجویان ترک، فارس و کرد دانشگاه تبریز، هویت محلی آنها کاهش یافته است. آنها در نتیجه‌گیری عنوان کرده‌اند که حکومت در مقایسه با سایر نقاط جهان به خوبی نتوانسته است از فرصت فراروی هویت‌های محلی استفاده کند، به گونه‌ای که با وجود بالا بودن هویت محلی در میان پاسخگویان، باز این خطر وجود دارد که با افزایش فناوری‌های ارتباطی جهانی در این منطقه، هویت‌های محلی به سستی بگرایند. بنابراین «پیشنهاد می‌شود دست‌اندرکاران با بازاندیشی در سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی بپردازند» (محبی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۲۱).

نگرش یادشده ناظر بر این نکته است که در تحلیل نقش‌آفرینی بعد فرهنگی و رسانه‌ای جهانی شدن بر هویت و وحدت ملی باید در نظر داشت تا زمانی که تقویت گرایش‌های فروملی و محلی باعث تضعیف هویت ملی نشود، نه تنها تهدیدی برای وحدت و همبستگی ملی نیست، بلکه می‌تواند باعث تقویت آن شود. به عبارت دیگر در سیاست‌گذاری‌های کلان معطوف به هویت و وحدت ملی و نیز در رابطه با جهانی شدن باید خصلت «انعطاف‌پذیری» و «وحدت در عین کثرت» هویت ملی مدنظر قرار گیرد.

## نتیجه‌گیری

آنچه در این مقال گذشت ناظر به تحلیل نگرش مردم به‌ویژه بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی در رابطه با مؤلفه‌ها و ابعاد وحدت و همبستگی ملی بود. به طور کلی می‌توان یافته‌های این بررسی را به صورت زیر خلاصه و جمع‌بندی کرد:

- نگرش مردم و بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی به بُعد دینی وحدت ملی در حد مطلوب است، هر چند در ابعاد مختلف دین‌داری و هویت این مردم به چشم می‌خورد.
- نگرش مردم و بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی به بعد جغرافیایی و سرزمینی وحدت و همبستگی ملی در حد بالا و مطلوبی است.
- نگرش مردم و بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی به بعد اجتماعی وحدت و همبستگی ملی در سه شاخص اعتماد عمومی، عدالت اجتماعی و مشارکت در نهادهای مدنی و صنفی در سطح رضایت‌بخشی نیست.
- نگرش مردم و بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی به بعد سیاسی وحدت و همبستگی ملی در مجموع مثبت نیست، اما این نگرش منفی معطوف به اصل نظام سیاسی نیست و عمده نگرش منفی به عملکرد سیاسی و کارآمدی نظام در بخش‌های اقتصادی بازمی‌گردد.
- نگرش مردم و بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی به بعد فرهنگی وحدت و همبستگی ملی در سه شاخص زبان فارسی، تاریخ مشترک و رسانه در مجموع مثبت و رضایت‌بخش است، هر چند در مورد جزئیات آن تأملاتی وجود دارد.
- عمده نارضایتی مردم که باعث ایجاد اختلال در مؤلفه‌های وحدت و همبستگی ملی می‌شود، معطوف به عملکرد دولت در بخش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که غفلت از آنها برای آینده کشور بسیار خطرناک خواهد بود.

- نگرش بخش‌های متناظر با شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی به مؤلفه‌های وحدت و همبستگی ملی در مواردی متفاوت است، اما در مجموع میان بخش‌های مختلف فوق با یکدیگر از یک طرف و بین این بخش‌ها با کل جامعه تفاوت‌ها، زیاد و معنادار نیست. به عبارت دیگر عمده نارضایتی‌ها در سه سطح ملی است که گاه در بخش‌های خاصی ظهور و نمود ویژه می‌یابد. با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت وحدت و همبستگی ملی در ایران، استحکام مناسبی دارد. از طرف دیگر شکاف‌های اجتماعی در ایران، شکاف‌های فعالی نیستند و بین دو سر طیف شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی در اکثر موضوعات کلان جامعه و نیز شاخص‌های معطوف به ابعاد مختلف همبستگی ملی، اختلاف نظر جدی وجود ندارد. اذعان به این حقیقت به معنای انکار یا غفلت از زمینه‌های تهدیدزا برای همبستگی ملی نیست. به طور مشخص در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، قرائن و شواهدی از زمینه‌های تهدیدزا به چشم می‌خورد که بی‌توجهی به آنها ممکن است برای وحدت ملی خطرآفرین باشد. نارضایتی از عملکرد سیاسی دولت، مسئولین و نهادهای سیاسی کشور، بی‌عدالتی و تبعیض اجتماعی، گسترش روزافزون بی‌اعتمادی در جامعه، نقدناپذیری مسئولین و عدم پاسخگویی شفاف و مسئولانه به مطالبات مردم، بی‌توجهی به اجرای برخی از اصول قانون اساسی به‌ویژه اصولی که صراحتاً حقوق فرهنگی و اجتماعی برای مردم به‌ویژه اقلیت‌های مذهبی و اقوام ایرانی در نظر گرفته است، بخشی از مواردی است که ممکن است تشدید آنها به واگرایی سیاسی در کشور منجر شود.

یافته‌های این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که شکاف‌های نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی، شکاف‌های فعالی در کشور نیستند، اما شکافی که در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین دولت و ملت وجود دارد، شکاف فعالی است که ممکن است موجب تحریک و بسیج سایر شکاف‌های اجتماعی شود. در این میان به نظر می‌رسد ارتقای کارآمدی دولت، زمینه‌سازی برای افزایش مشارکت بخش‌های مختلف جامعه در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کشور، افزایش نقدپذیری و ارتقای سطح تحمل سیاسی مسئولین نظام و استفاده از ظرفیت‌های منتقدان و مخالفان، از جمله مواردی است که می‌تواند زمینه‌های تقویت و استحکام وحدت ملی را در کشور فراهم

\_\_\_\_\_ تبیین نسبت شکاف‌های اجتماعی و وحدت ملی در ایران / ۲۱۰

کند. اتکا به گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان مخرج مشترک اعتقادات و باورهای دینی و سیاسی مردم و گروه‌های سیاسی و تحقق اصول مغفول قانون اساسی می‌تواند ضامن تقویت همبستگی ملی در کشور باشد و الگویی الهام‌بخش برای کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای دستخوش تحولات پرشتاب عرضه کند.

## منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۶) «اتحاد ملی، هویت ملی و ضرورت بازسازی آن در ایران»، مجموعه مقالات همایش ملی اتحاد ملی؛ راهبردها و سیاست‌ها، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- افروغ، عماد (۱۳۸۳) «نسبت میان هویت ملی و هویت دینی»، فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۴۷۶.
- ایسپا (۱۳۸۵) پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم ایران موج اول، مرکز افکار سنجی دانشجویان ایران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نی.
- پاینده، محبوبه و فروزنده جعفرزاده‌پور (۱۳۸۹) «بررسی رابطه میزان هویت ملی و قومی در بین جوانان دهدشت»، فصلنامه پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه، شماره پنجم، پاییز و زمستان.
- پناهی، محمدحسین و فریبا شایگان (۱۳۸۶) «اثر میزان دین‌داری بر اعتماد سیاسی»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۳۷.
- پیشگاهی فرد و دیگران (۱۳۸۹) «تعامل در فضای سایبر و تأثیر آن بر هویت زنان در ایران (مطالعه موردی: دانشجویان دختر دانشگاه تهران)»، فصلنامه زن در توسعه و سیاست، دوره ۸، شماره ۲.
- سحابی، جلیل و هاشم آقابیک پوری (۱۳۸۹) «بررسی تأثیر بعد فرهنگی جهانی شدن بر هویت قومی (مطالعه موردی: جوانان ۱۵-۲۹ سال شهر بوکان)»، مطالعات ملی، پاییز ۴۱، سال ۱۱، شماره ۱.
- سراج‌زاده، سید حسین و جمال ادهمی (۱۳۸۷) بررسی تفاوت‌های قومیتی دانشجویان از نظر فعالیت در کانون‌های فرهنگی دانشگاه‌ها، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره ۲.
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۶) «ناحیه‌گرایی سیاسی در ایران (مطالعه موردی: بلوچستان)»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۵، بهار، صص ۸۹-۱۲۰.
- کشاورز، امرالله و دیگران (۱۳۸۳) «نظرسنجی از مردم تهران درباره اعتمادشان به یکدیگر»، مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما، شماره ۱۴۷.
- قنبری برزبان، علی و فروزنده جعفرزاده پور (۱۳۹۰) «قدرت هویت ایرانیان»، مطالعات ملی، سال ۱۲، شماره ۴، پاییز ۴۸.
- ماژرزاک، آن (۱۳۷۹) روش‌های سیاست‌پژوهی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران، تبیان.
- محبی، اکرم و دیگران (۱۳۸۹) «جهانی شدن و هویت‌های محلی و جهانی دانشجویان (مطالعه موردی: دانشگاه تبریز)»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره سوم، شماره ۲.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۹) «وضعیت عمومی جامعه، عملکرد نهادهای حکومتی (نتایج نظرسنجی از شهروندان ۳۰ مرکز استان)»، کد موضوعی ۲۹۰، شماره مسلسل ۱-۰۶۴۴۱.

تبیین نسبت شکاف‌های اجتماعی و وحدت ملی در ایران / ۲۱۲

مروت، برزو و مصطفی باغبانیان (۱۳۹۰) «بررسی نگرش دانشجویان منطقه یازده دانشگاه آزاد اسلامی به اتحاد ملی و انسجام اسلامی»، مطالعات ملی، سال ۱۲، پیاپی ۴۸، شماره ۴.

نواح، عبدالرضا و دیگران (۱۳۸۹) «آسیب‌شناسی مسائل قومی در ایران (مطالعه موردی: عرب‌های ساکن شهرستان اهواز)»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، دوره سوم، شماره ۳.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۸۰) ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، دفتر انتشارات طرح پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها.

----- (الف) ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، دفتر انتشارات طرح پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها.

----- (ب) جنسیت و نگرش اجتماعی، کارگاه تحلیل یافته‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها.

----- (پ) ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج دوم)، یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور، دفتر انتشارات طرح پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها.